

فمینیسم



آندره میشل

جنبش
اجتماعی
زنان

ترجمه دکترهما زنجانی زاده

ک

هم اکنون در کشورهای جهان سوم، زنان متعددی
برای حقوق خود قیام کرده‌اند برای آن که شهروندانی
تمام عیار و افرادی مورد احترام در خانواده، کار و
جامعه باشند. روشنفکران جهان سوم انجمن تحقیقاتی
DAWN را بنیان نهاده و یک اساسنامه ضد استکباری و
فمینیستی منتشر کرده‌اند و باید که زنان ایران نیز به
این نهضت عظیم رهایی زنان جهان سوم پیوندند زیرا
مادامی که زنان آموزش ندیده و رهایی نیابند ملت‌ها از
مشقاتی که آنها را در بر می‌گیرد مثل جهل، بیکاری، فقر،
افزایش جمعیت، جنگ و غیره رهایی نخواهند یافت.

آندره میشل



نشر نیکا

۱۲۲

جنبش اجتماعی زنان

آذره میشل



آندره میشل

جنبش اجتماعی زنان

ترجمه: دکتر هما زنجانی زاده



فهرست

«جنبش اجتماعی زنان»

آندره میشل

ترجمه دکتر هما زنجانی زاده

صفحه آرای فاطمی

طرح جلد رضا فردوسی

چاپ موشیر

تیراژ ۱۰۰۰ جلد

چاپ دوم بهار ۱۳۷۷

نشر نیگا - مشهد - صندوق پستی ۵۶۱۸ - ۹۱۳۷۵

تلفن ۷۷۰۴۰۸ فاکس ۷۷۳۵۱۲

اثر حاضر برگردانی است از کتاب :

LE FÉMINISME

ANDRÉE MICHEL

Que Sais-je? 4^e edition 1992

لهرستوسی پیش از انتشار توسط کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه فردوسی مشهد

MICHEL ANDRÉE

میشل ، آندره

جنبش اجتماعی زنان / آندره میشل؛ ترجمه هما زنجانی زاده .

- مشهد : نشر نیکا ، ۱۳۷۲ .

۱۴۴ ص .

LEFÉMINISME

عنوان اصلی :

کتابنامه به صورت زیر نویس .

۱. زنان - مسائل اجتماعی و اخلاقی . ۲. زنان - تاریخ .

۳. زنان - وضع حقوقی و قوانین . ۴. فمینیسم . الف . زنجانی زاده، هما،

مترجم . ب. عنوان

۳۰۵/۴

HQ ۱۱۲۱

فهرست مطالب

مقدمه بر ترجمه فارسی	۷
پیشگفتار بر چاپ چهارم	۹
مقدمه	۱۱
فصل اول - وضعیت زنان از دیرینه سنگی تا دومین انقلاب نوسنگی ..	۱۷
۱- جوامع شکارچی در دوران دیرینه سنگی	۱۹
۲- نخستین انقلاب نوسنگی	۲۴
فصل دوم - وضعیت زنان از دومین انقلاب دوره نوسنگی تا دوره باستان	۲۷
۱- وضعیت زنان در نوسنگی میانه	۲۹
۲- وضعیت زنان در قبایل کوچ شبانی	۳۲
۳- محدودیت زنان در مدینه های باستان	۳۴
۴- مذاهب بزرگ پدر سالار و وضعیت زنان	۳۵
فصل سوم - وضعیت زنان از سقوط امپراطوری روم تا پایان رنسانس	۳۷
۱- دوره ماقبل فنودالی (قرن پنجم تا نهم میلادی)	۳۹

۴۲	۲-ارتقاء زنان در آغاز دوره فتودالی (قرون ۱۰ و ۱۱)
۴۳	۳-وضعیت زنان در بیزانس و در جهان مسلمان
۴۵	۴-دوره قرن ۱۲ تا رنسانس (قرون ۱۲ تا ۱۴ میلادی)
۵۱	۵-زنان در دوره رنسانس (قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی)
۵۹	فصل چهارم - وضعیت زنان در قرون هفدهم و هیجدهم
۶۳	۱-مقاومت زنان در برابر محدودیت‌های قرن هفدهم
۶۷	۲-مقاومت زنان در برابر محدودیت‌های قرن هیجدهم
۷۵	فصل پنجم - وضعیت زنان در قرن نوزدهم
۸۰	۱-زنان در جنبش‌های اجتماعی قرن نوزدهم
۸۸	۲-زنان در جنبش‌های بشردوستانه و مذهبی قرن نوزدهم
۹۰	۳-جنبش فمینیست در قرن نوزدهم
۹۷	فصل ششم - جنبش فمینیستی و وضعیت زنان در قرن بیستم
	۱-جنبش‌های فمینیستی و وضعیت زنان در نیمه اول قرن بیستم در
۱۰۱	مغرب زمین
۱۰۹	۲-وضعیت زنان و جنبشهای فمینیستی در نیمه دوم قرن بیستم
۱۱۷	۳-دوره باز سازی فمینیسم (۱۹۸۰ - ۱۹۶۰)
۱۳۲	۴-وضعیت زنان در کشورهای اروپای شرقی از ۱۹۴۵
۱۳۷	نتیجه

مقدمه بر ترجمه فارسی

در تمامی اعصار و در تمامی کشورها، زنان برای بهبود وضعیت خود و خواهران خود مبارزه کرده‌اند اما این مبارزات مدت‌های مدید پنهان و ناشناخته باقی مانده است. با این همه از ۱۹۲۱، الکساندرا کولنتای نخستین زن سفیر در جهان، به زنان شوروی نقش‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌یی که زنان بزرگ در قرون وسطی در اروپا ایفا کرده‌اند یادآور می‌شود و اخیراً الیز بولدینگ در اثری عظیم به امریکایی‌ها نشان داده است که در زمان امویان و عباسیان، و پیش از آن که غرب از وحشیگری به در آید، زنان در تمامی دنیای اسلام درخشیده‌اند و علمای مذهبی، دانشمند، حقوقدان، شاعر و رئیس دولت داشته‌اند بی‌آنکه تحت حمایت مردان باشند.

اما این رهایی در طول قرون، به استثنای چند برده، محدود به زنان طبقات ممتاز می‌باشد. در غرب باید منتظر ظهور جنبش‌های فمینیستی آغاز قرن بیستم شد، جنبش‌هایی که توسط دو جنگ جهانی متلاشی شد و سپس در حدود ۱۹۷۰ تولدی دیگر یافت، تا آزادی و حقوقی که در واقع زنان ممتاز از آن بهره‌مند

هستند به وسیله قانون در اختیار سایر طبقات نیز قرار گیرد و حقوق نوین برای همه زنان به دست آید. دسترسی به این حقوق و آزادی هدیه‌ای از جانب مردان حاکم به زنان نبوده بلکه ثمره مبارزات اغلب طولانی و دشواری بوده است که توسط فمینیست‌ها رهبری می‌شده است.

در گذشته زنان ایرانی حاکم، دانشمند، طبیب، شاعره و غیره بودند، امروز روشنفکران، کارگران، دهقانان با کار دستمزدی خود و اغلب غیردستمزدی به توسعه اقتصاد ایران و رفاه خانواده کمک می‌کنند.

هم اکنون در کشورهای جهان سوم، زنان متعددی برای حقوق خود قیام کرده‌اند برای آنکه شهروندانی تمام عیار و افرادی مورد احترام در خانواده، کار و جامعه باشند. روشنفکران جهان سوم انجمن تحقیقاتی DAWN (Development alternatives with women) را بنیان نهاده و یک اساسنامه ضداستکباری و فمینیستی منتشر کرده‌اند و باید که زنان ایران به این نهضت عظیم رهایی زنان جهان سوم به‌پیوندند زیرا مادامی که زنان آموزش ندیده و رهایی نیابند ملت‌ها از مشقاتی که آنها را در بر می‌گیرد مثل جهل، بیکاری، فقر، افزایش جمعیت، جنگ و غیره رهایی نخواهند یافت.

آندره میشل

پیشگفتار بر چاپ چهارم

در پانزده سالی که از تحریر این کتاب می‌گذرد، بر اساس آمارهای بین‌المللی، زنان فقیر که $\frac{2}{3}$ کل زنان جهان را تشکیل می‌دهند، فقیرتر شده‌اند و در نتیجه مسابقه تسلیحاتی که هر سال صدها میلیارد دلار را، به خود اختصاص می‌دهد، شرایط زندگی آنان بشدت تنزل یافته است. این مبالغ هنگفت می‌توانسته است برای ایجاد، بهبود و افزایش تجهیزات آموزشی، بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی به کار گرفته شود و زنان را از فقر، بیسوادی، اعمال معلول‌کننده، بیکاری، بیماری و فقدان مراکز بهداشتی و تنظیم خانواده رهایی بخشد و برای آنان مراکز مهد کودک و مسکن و غیره فراهم آورد. اما مردان در این مورد تصمیم دیگری گرفته‌اند و فمینیست‌ها چندان تقویت و بسیج نشده‌اند تا این تصمیمات را واژگون کنند. امروز که جنگ سرد بین شرق و غرب پایان یافته است و ابرقدرت‌های هسته‌ای سلاح‌زدایی را تبلیغ می‌کنند، امید می‌رود که منابع جهان به نحو بهتری در خدمت زنان قرار گیرد. اما نباید فریب خورد: اولویت‌ها و ارزشهای ملی‌گرایانه و نظامی دولتها، منطق اقتصادی سود شرکتهای چندملیتی و بانک‌ها، علی‌رغم

سخنرانی‌ها، عوض نشده است. و در حالی که دو ابرقدرت سلاحهای کهنه خود را به کشورهای جهان سوم می‌فروشدند تا با توافق هم وسایل پیچیده‌تری را برای کشتار تدارک ببینند. قدرتهای متوسط مثل فرانسه و انگلیس و یا کشورهای جهان سومی که اخیراً صنعتی شده‌اند تجارت اسلحه‌ای را که برای تولیدکنندگانش ثمربخش و برای شهروندان مخرب است، ادامه می‌دهند.

پس واضح است که هرگاه فمینیست‌ها در کنار این تغییرات رایج روابط بین‌المللی قرار گیرند باز هم تابع منافع قدرتمندترین دولتها هستند، در حالی که اولویت بودجه داخلی هر کشور تابع جاه‌طلبی سیاستمداران و تابع منافع تولیدکنندگان و فروشندگان اسلحه است، بار دیگر نیازهای اساسی زنان فقیر جهان فدا می‌شوند.

فمینیست‌های علاقمند به اثبات همبستگی با زنان محروم برای آنکه بتوانند مؤثر واقع شوند باید از جایی شروع کنند که اولویت‌ها و انتخاب‌ها برای زنان در نظر گرفته می‌شود. این مسأله مستلزم بسط توانایی‌ها و تفکرات در قلمروهایی است که تا بحال کنار گذاشته شده بود: روابط بین‌المللی، تدوین بودجه ملی به شیوه دفاع اتخاذ شده، زنان نباید بگذارند که مردان امنیت و آزادی کشور و جمعیت زنان را به بهانه آنکه قلمروهایی است که به سلسله مراتب مردان یا دستگاه دولتی مربوط می‌شود، تعریف و مشخص کنند. زنان باید اعمال خود را با دقت در جهت سازمانهایی که با آنها کمتر آشنایی دارند چون تا به حال از آن کنار مانده‌اند، هدایت و رهبری کنند: سازمانهای تمرکز و تصمیمات دولتی و گروه‌های فوق ملی.

عدم پیشروی زنان در این راستا، حفظ دستاوردهای مبارزات فمینیستی را بسیار سخت و پیروزی بر خشونت را که در همه جهان بر پایه رشد فقر و بیکاری قرار دارد دشوار خواهد کرد. پیشرفت عدالت برای همه اعم از زن و مرد تنها بر پایه تفاهم بین دو جنس، طبقات اجتماعی و مردم امکان‌پذیر است.

مقدمه

واژه فمینیسم (Féminisme) در سال ۱۸۳۷ وارد زبان فرانسه شد. فرهنگ لغت ژبر این کلمه را چنین تعریف می‌کند: "آئینی که طرفدار گسترش حقوق و نقش زن در جامعه است". می‌دانیم که تفکر از عمل جدائی ناپذیر است و این مفهوم نیز از زمان پیدایش در فرانسه با فعالیت‌های متعددی به منظور افزایش بسط حقوق و نقش زنان در جامعه همراه بوده است. به همین جهت تعریف فمینیسم نه فقط دکترین بلکه محدوده عمل را نیز دربر می‌گیرد.

حدود ۱۵ سال است که نظریه فمینیستی مفاهیم جدیدی را به منظور تحلیل وضعیت زنان مطرح نموده، مفاهیمی که خود را به زبان فرانسه تحمیل کرده‌اند و فرهنگ ژبر بدان مشروعیت بخشیده است. همان گونه که سیاهان در ایالات متحده و یا کارگران رنگین‌پوست در فرانسه نژادپرستی را متهم می‌کنند، فمینیست‌های امروزه تبعیض جنسی را مردود می‌شمارند. مراد از تبعیض

جنسی یا Sexisme ایستار تبعیض آمیز در مورد جنس زن است.^۱

تبعیض جنسی نتیجه سروری نرینگی است. که این گونه تعریف می‌شود: "واژه مؤنث، نیمه قرن ۲۰، تسلط مردان (و نماد نرینگی) بر زنان".^۲ اما برای فمینیست‌ها، سروری نرینگی که بعضی آن را "مرد سالاری" و یا نظام "پدرسالار" معنا کرده‌اند فقط نوعی تسلط نیست بلکه نظامی است که، خواه آشکار و خواه نهان، تمام مکانیسم‌های نهادی و ایدئولوژیکی در دسترس خود مانند حقوق، سیاست، اقتصاد، اخلاق، علوم، پزشکی، مد، فرهنگ، آموزش و پرورش، رسانه‌های گروهی و غیره را به منظور تحقق سلطه مردان بر زنان به کار می‌گیرد همان گونه که سرمایه‌داری از این ابزار برای تثبیت خود استفاده می‌کند. پس می‌بینیم که در ده سال اخیر تعاریف مربوط به فمینیسم و مفاهیم تحمیل شده بر زبان فرانسه توسط مبارزه فمینیستی، بسیار متنوع بوده و از معانی موجود در فرهنگ‌های لغت بسی فراتر می‌رود.

مطالعه "وضعیت زنان در طول تاریخ" به طور ضمنی مسئله یک "هنجار، یا یک مرجع را مطرح می‌کند که در رابطه با آن، وضعیت زنان می‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد. این مرجع می‌تواند وضعیت زنان در دوره پیشین یا در یک طبقه اجتماعی یا یک جامعه خاص یا صرفاً وضعیت زنان در ارتباط با گروه جنسی دیگر یعنی مردان باشد و بدین سان بر حسب مقایسه می‌توان گفت که وضعیت زنان دچار انحطاط شده و بسیار پایین‌تر از موقعیت مردان است.

اما اگر انتخاب مرجع در جوامع معاصر نسبتاً ساده است برعکس ارزیابی وضعیت زنان در گذشته کاری بس دشوار است. در واقع در جامعه‌ای که از نظر جنسی و اجتماعی شدیداً قشربندی شده است علم بی‌طرف نمی‌ماند و به بیراهه می‌رود. با توجه به این حقیقت، در دنیایی که قدرت مذکر است، تاریخ بیشتر به وضعیت گذشته دهقانان و کارگران مرد علاقمند بوده است (البته پس از توجه و علاقمندی به صاحبان قدرت) تا به تاریخ زنان.

وقتی که مورخ، باستان‌شناس، مردم‌شناس و یا جامعه‌شناس به بررسی

(1) Ibid., P. 1809.

(2) Ibid., P. 1420.

وضعیت زنان می‌پردازند اغلب این دیدگاه مردسالارانه است که تلاش می‌کند همان الگوها و نقش‌های خاص مردان و زنان خود را به جوامع گذشته یا معاصر نسبت دهد و گاهی ناآگاهانه در جستجوی مشروعیت پدرسالارانه در جوامع از بین رفته باشد. بدین سان یک مورخ فی‌البداهه در یک برنامه تلویزیونی اظهار می‌دارد که زنان سابین Sabines بقدری از ربوده شدنشان خوشحال بودند که تمایلی به بازگشت به خانه نداشتند، داستانی که بی‌شباهت به این گفته امروزی نیست که زنان از اینکه مورد تجاوز قرار گیرند لذت می‌برند.

گاهی برعکس، به جای آنکه تحقیق را به تبیین رفتار زنان بکشانند، صرفاً به تکرار قالب‌های ذهنی کهنه می‌پردازند. مثلاً مورخ مشهور دیگری می‌نویسد که زنان از نظر عواطف مذهبی اصلاح‌ناپذیرند و بدین سان این واقعیت را نیز که زنان همانند مردان موجوداتی تاریخی هستند نادیده می‌انگارد و بررسی گذشته آنان (به لحاظ سرکوب و تفتیش عقاید) می‌تواند امکان تهیه یک فرضیه تبیینی از امور مشاهده شده را فراهم کند.

گاهی مفهوم قدرتی که خاص جامعه محقق است به نظام اجتماعی مورد مطالعه نسبت داده می‌شود، در حالی که این مفهوم با چنین نظامی کاملاً بیگانه است. ما این اشتباهات متعدد را در این کتاب روشن خواهیم کرد.

به همین جهت منابع مورد استفاده ما درباره وضعیت زنان در درجه اول از محققینی خواهد بود که افکار آنان کمتر به پیشداوریهای مردسالارانه مشغول است، یعنی از آثار زنان مردم‌شناس و مورخ و همچنین محققان انگلوساکسون بیش از مردم‌شناسان و مورخان مرد کشورهای لاتین استفاده خواهد شد زیرا دسته اخیر آن گاه که از زنان سخن می‌گویند برای آن که مقبولیت بیابند در مشروعیت بخشیدن به قدرت مردان از خود شتاب‌زدگی به خرج می‌دهند اما این امر نباید سبب شود فراموش کنیم که زنان مورخ یا مردم‌شناس بسیار نادرند و آنها نیز تحت تاثیر تعالیم "برتری جنسی" استادان خویشند. در واقع این اساتید فقط ظهور مرد کارورز، اندیشه‌ورز و خلاق... را بررسی کرده‌اند اما عمداً زن کارورز، اندیشه‌ورز، مولد و خلاق را به فراموشی سپرده‌اند.

آیا این اساتید چنین تعلیم نمی‌دهند که زن به قلمرو طبیعت و مرد به قلمرو

فرهنگ تعلق دارد؟ پس چرا این گونه درباره آنها سخن می‌گویند. گویی فراموش کرده‌اند که زنان سهم اساسی در پیشرفت بشریت در کشف آتش، کشاورزی، اهلی کردن حیوانات، سفالگری، نخ‌ریسی، بافندگی، رنگرزی، کشف گیاهان طبّی و فنون متعدد داشته‌اند.

میکائیل استفان بی آنکه خود به مادر سالاری اعتقاد داشته باشد نمونه یک جامعه‌شناس فمینیست قرن ۱۹ یعنی فردریک انگلس را نشان می‌دهد. انگلس آن گاه که راجع به تاسیت (Tacite) سخن می‌گوید یکی از وجوه اساسی نقش زنان را فراموش می‌کند. در واقع انگلس به نقش زنان آلمان در برابر پیران و کودکان اشاره می‌کند اما از ذکر این نکته خودداری می‌کند که بنا به گفته تاسیت زنان در مزرعه هم کار می‌کردند، چیزی که هم در اقتصاد ژرمن‌ها و هم برای جایگاه زنان در این جامعه از اهمیت زیادی برخوردار است.^۱

این امر نشان می‌دهد که پنهان‌کاری که اغلب نیز ناخودآگاه است ایستار رایج محقق علوم اجتماعی است بخصوص آن هنگام که در برابر مسأله زنان قرار می‌گیرد. آمار امروزه کار نمونه تکان دهنده دیگری را به ما نشان می‌دهد: زنان خانه‌دار جزو شاغلین محسوب نمی‌شوند در حالی که جمع ساعات کار خانگی آنها بیشتر از کل ساعات کار مزدبگیرانی است که مستحق دریافت دستمزد شناخته می‌شوند. اگر امروزه علم اقتصاد نوین، تولید خانگی زنان را نادیده می‌گیرد، محققانی که در دو هزار سال آینده به مطالعه تولید زنان امروز خواهد پرداخت چگونه خواهد اندیشید؟ آیا آنان را جزو بیکاران و انگلها قلمداد نخواهد کرد؟

بعد از مقوله "مرد مداری"، "قوم مداری" یک مانع اساسی برای ارزیابی وضعیت زنان در جوامع مورد مطالعه است. قوم مداری برای مشاهده‌کننده یک جامعه معین، به معنای فرافکنی هنجارهای خاص خود و معیار مطلق قرار دادن آنهاست. بدین سان جوانان فرانسوی چه زن و چه مرد به هنگام دیدار از چین از

(1) Michael STEFAN, *Frauenherrschaft, Männerherrschaft Gleich Berechtigung*, Berlin (édité par l'auteur), 1975. Remarques qui font suite à celles de la Sociologue allemande Mathilde Vaerting.

اینکه جوانان چینی قبل از ازدواج روابط جنسی ندارند دچار اکراه می‌شوند. گویا مردمی که در یک نسل توانسته‌اند اشغال خارجی، جنگ داخلی، قحطی، سیل و اپیدمی‌ها را از بین ببرند، می‌بایستی انقلاب جنسی را نیز در اولویت قرار دهند. از سوی دیگر سختگیری در مورد آداب و عقاید جنسی شامل هر دو جنس می‌شود یعنی از این نظر هر دو جنس برابرند، زنان چینی یک نسل قبل از فرانسوی‌ها دارای حق جلوگیری و سقط جنین بوده‌اند و بدین سان قبل از فرانسوی‌ها حق کنترل موالید و برابری حقوق در ازدواج با مردان را دارا بوده‌اند.

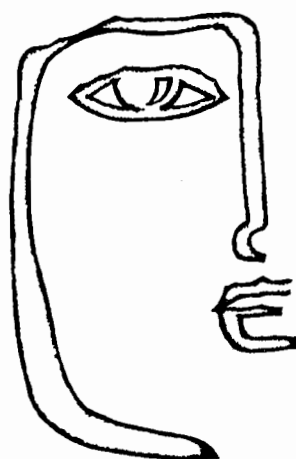
طبقه مداری وجه دیگر قوم مداری است که هنجارهای خاص طبقه اجتماعی خود را معیار تلقی کرده و آنچه را که غیر آن است نادیده می‌گیرد.

خلاصه آنکه با توجه به قدرت و امتیازاتی که مردان در عصر و جامعه خویش دارا هستند باید وضعیت زنان مورد ارزیابی قرار گیرد. اتخاذ چنین نگرشی، متضمن طرد رفتار "زمان مداری" است که به معنای ارزیابی وضعیت گذشته در ارتباط با هنجارهای فمینیستی جامعه معاصر است و هم چنین به معنای نفی نگرش "مردسالارانه"، بر پایه فرافکنی پیشداوریهای "پدرتباری" در مشاهده جوامع و طرد رفتار "قوم مدارانه" و "اروپا مدارانه" است که در زمان و مکان هنجارهای جامعه اروپایی یا غربی را بکار می‌گیرد و بالاخره نفی "طبقه مداری" است که طبقه اجتماعی را که بدان تعلق دارد به عنوان مرجع مطلق قرار می‌دهد. مسلماً هنوز نگرشی تاریخی، مصون از این خطاها وجود ندارد و به همین جهت تلاش ما به منظور مشخص کردن وضعیت زنان در طول قرون و هم چنین بررسی تلاش آنان به منظور بهبود وضعیتشان از ماقبل تاریخ، بدون نقص نیست.

در اینجا سپاس خود را نثار خانم الیز بولدینگ مؤلف اثری عظیم راجع به تاریخ زنان می‌کنیم که از اطلاعات غنی آن در تهیه این کتاب بسیار سود جستیم.^۱

(1) Elise BOULDING, The Underside of History, A view of women through Time. Boulder (Colorado), West view Press, 1977 (829 P.).

فصل اول



وضعیت زنان

از دیرینه سنگی تا دومین انقلاب نوسنگی

شناخت ما دربارهٔ این دوره بسیار ناچیز است زیرا این جوامع از طریق شکار و گردآوری خوراک زندگی می‌کنند و هنوز خط را که به این جوامع امکان ثبت تاریخ را می‌دهد اختراع نکرده‌اند. با این همه شناخت وضعیت زنان در این جوامع مهم است زیرا این جوامع از دوامی میلیون‌ها ساله برخوردارند، در حالی که جوامع تاریخی که در دوره نوسنگی به وجود آمده‌اند تنها حدود ده هزار سال دوام داشته‌اند.

۱- جوامع شکارچی در دوران دیرینه‌سنگی

مطالعهٔ این جوامع وابستگی زنان و مردان، فشارهای اقتصادی و شیوهٔ زندگی را مشخص می‌کند. شیوهٔ زندگی بیش از هر چیز بر پایه شکار و گردآوری خوراک است. زنان بخصوص به گردآوری خوراک اشتغال دارند اما در شکار نیز با مردان مشارکت می‌کنند. یک نسل پس از گوردون چایلد، مطالعات انجام شده دربارهٔ دورهٔ ماقبل تاریخ در فرانسه کشفیات این محقق را تأیید می‌کند. انسانها "در هماهنگی کامل با طبیعت زندگی می‌کنند، بی‌آنکه محیط را بر هم زنند همانند دیگر اقوام. آرمان مردمان شکارچی ثبات است. این مردمان با محیطی که در آن به سر می‌برند کاملاً یگانگی یافته و سعی می‌کنند صرفاً مطابق احتیاجاتشان در

طبیعت دخل و تصرف کنند. از سوی دیگر این شیوه زندگی و هم‌چنین تغذیه اساساً مبتنی بر مصرف گوشت که دقیقاً مانعی در جهت ازدیاد نسل است تعداد آنها را محدود نگه می‌دارد^۱.

نبود جنگ مشخصه روابط انسانی در این دوره است: «در طول این دوره طولانی که تقریباً صدها هزار سال طول می‌کشد، انسانهای مسلح ماقبل تاریخ، شکارچیان در صلح به سر می‌برند. در محل سکناي آنها بقایای غذاها و صنایع آنها نشان دهنده استخوان‌های حیواناتی است که به وسیله سلاحهای مؤثر آنان کشته شده‌اند و هم‌چنین تعداد بیشماری اسلحه در آن محل یافت شده است. با این همه گور این شکارچیان فاقد هر گونه نشانه‌ای از بروز جنگ است. البته جراحات تصادفی مثل شکستگی‌های عمیق در استخوان‌ها دیده می‌شود اما هرگز زخمهایی اتفاقی که اشیاء نوک تیز موجب آنها شده باشد به چشم نمی‌خورد»^۲.

وضعیت زنان را در این جامعه‌های شکارچی کوچنده، اما به لحاظ اجتماعی "ساکن"، نمی‌توان بر اساس استنتاج‌های حاصل از مطالعات لوی اشتراوس درباره قبایل شکارچی استنباط کرد، زیرا سابقه دوران دیرینه‌سنگی به دهها هزار سال پیش از پیدایش جامعه‌های پدرسالار می‌رسد و طبعاً این دوران نمی‌توانسته است تحت تأثیر جامعه‌های شکارچی که موضوع مطالعه لوی اشتراوس بوده‌اند قرار گیرد^۳.

به علاوه توصیف وضعیت زنان توسط لوی اشتراوس در این قبایل به وسیله محققان انگلوساکسون مورد انتقاد قرار گرفته است: اگر زنان در این گونه قبایل مورد معامله قرار می‌گیرند، مردان نیز چنین‌اند و این فقط مردان نیستند که مبادله

(1) Max ESCALON DE FONTON, La fin du monde des chasseurs et la naissance de la guerre, Le courrier du CNRS, n° 25, juillet 1977.

(2) Max ESCALON DE FONTON, op. cit.

(3) LÉVI-STRAUSS, Les structures élémentaires de la parenté, Paris, Mouton, 1968, 1^{re} éd. en 1947.

می‌کنند بلکه زنان نیز در تصمیمات جمعی قبیله حضور دارند و با توجه به این که ازدواج وسیله‌ای برای وصلت و در نهایت ایجاد یک وحدت است و گذاری زنان به یک قبیله دیگر به عنوان تعلق یک شیئی به دیگران تلقی نمی‌شود بلکه زنان همانند مردان مبادله می‌شوند و نسبت به خانواده خود و یا همسر خود از حقوقی برخوردار خواهند بود^۱.

بنابراین نمی‌توان از نتایج تحقیقات لوی اشتراوس، توزیع قدرت بین دو جنس را در قبایل دیرینه سنگی استنتاج کرد. مگر آن که برون همسری وسیله ایجاد معاهده اتحاد با قبایل بیگانه بوده باشد و در نتیجه معاهده صلح جانشین جنگهای دائم شود.

برعکس، مطالعه علایم منقوش بر دیوار غارها و مجسمه‌های سنگی یا استخوانی کشف شده در خانه‌ها یا گورهای دوران دیرینه‌سنگی شاخص‌هایی را برای مطالعه وضعیت زنان این عصر فراهم می‌کند.

از نظر لورواگوران نخستین علایم هندسی منقوش بر دیواره غارها که حدود سی هزار سال قدمت دارد نشانه‌های جنسی مذکر و مؤنث را با خود دارد و ارائه این تصاویر حدوداً بیست هزار سال طول می‌کشد^۲. اما فقط علایم جنسی زنان «واقع گرایانه» بوده است. بعضی خواهند گفت که برتری تصاویر زنانه بیش از تصویر مریم در کشورهای کاتولیک بیانگر پایگاه برابر زن نیست. این طرز استدلال متضمن نوعی قوم‌مداری است که قبلاً به آن اشاره شد: در واقع نمی‌توان ساخت‌های ایدئولوژیکی دوران نوسنگی علیاراکه در آن باکره مقدس تابع یک خدای مذکر است به دوران دیرینه سنگی تعمیم داد.

همانطور که یک مردم‌شناس برجسته آمریکایی می‌نویسد: «پیوستگی میان ایدئولوژی و رفتار نزد مردمان تساوی‌گرا لزوماً بیش از جوامع مبتنی بر سلسله مراتب است، جوامعی

(1) Jack GOODY, Marriage, Inheritance and Descent in the preindustrial societies, Journal of Comparative family studies, 1970, vol. 1, n° 1.

(2) A. LEROI-GOURHAN, Les signes géométriques dans l'art paléolithique, France-Espagne, Le Courrier du CNRS, n° 27, Janvier 1978.

که به شیوه‌ای کامل، نابرابری و استثمار را به برکت مناسک و همچنین بلاغتی مبهم و متناقض پنهان می‌کنند^۱. نمونه دیگری از قوم‌مداری را در تلاش ژیل لاپوژ می‌بینیم که نمادهای جنسی مفتوح بر دیوار غار "لاسکو" را به عنوان نخستین تجلی وقیحه‌پردازی (پورنوگرافی) معرفی می‌کند. که بر حسب نظر او وقیحه‌پردازی (پورنوگرافی) نهادی است که از نظر لغوی با گفتاری راجع به فحشا و رد و بدل شدن پول در روابط جنسی بین زن و مرد مشخص می‌شود^۲. در مقابل یک چنین تفسیری که بیشتر میل مفرط روابط ناهنجار جنسی انسان‌های قرن بیستم را نشان می‌دهد تا ساکنین غارهای لاسکو را، کاری جز اعتراض نمی‌توان کرد زیرا نمی‌دانیم که چگونه تصاویر نمادهای جنسی زنانه و مردانه در جامعه‌ای که با کیش کالا بیگانه است می‌تواند مبین خرید و فروش روابط جنسی باشد.

برعکس احتمال دارد که نبود بهداشت سبب مرگ و میر زیاد کودکان و مادران می‌شده و در نتیجه زنان بیشتر در جامعه مطرح شده و کمبود آنان پایگاهی رفیع یا وضعیتی مشابه با وضعیت مردان را تضمین کرده است. و این فرضیه‌ای است که توسط مردم‌شناسان آمریکایی بیان شده است.

بدین سان "تقسیم کار بین دو جنس در گروه‌ها انسانی دیرینه‌سنگی بر پایه تعاون قرار گرفته (مرد شکار می‌کند و زن به جمع‌آوری مواد غذایی و هم چنین شکار می‌پردازد)، محل اقامت دو مکانی است و فرزندان همواره دوتباری‌اند^۳. در گورهای کشف شده، تشخیص مردان کهنسالی که در جوانی دچار نقص عضو و یا مبتلا به بیماری مفاصل بوده‌اند نشان می‌دهد که جامعه بیش از آنچه که بر پایه

(1) Eleanor LEACOCK, Women in egalitarian societies, in BRIDENTHAL et KOONZ, Becoming visible. Women in European History, Boston, Houghton Mifflin, 1977, P. 24.

(2) G. LAPOUGE et M. - F. Hans, Les femmes, La pornographie, l'érotisme, Paris, Le Seuil, 1978.

(3) Howard PARSONS, Gender, Sex roles and Humanness\ the dialectics of body, culture and human fulfillment, in Revolutionary world, Amsterdam, Gruner, 1976.

بهره‌کشی باشد بر پایه تعاون و همکاری افراد قرار گرفته است. بدون مالکیت خصوصی و انباشت، صرف تقسیم کار نمی‌توانسته است پایه‌ای برای بهره‌کشی یک جنس از دیگری باشد.

با توجه به اهمیت زنان، تنها پیکره‌های یافت شده در این دوره طولانی، مجسمه‌های کوچک زنانه‌ای از جنس سنگ یا عاج هستند که دارای خصایص جنسی بسیار متمایز و مشخص‌اند.^۱ این نقش زنان و نه مردان در تولید مثل بوده که تخیل هنرمندان این عصر، اعم از زنان و مردان را برانگیخته است، و این امر بیانگر آنست که زن در این دوره از پایگاهی بهره‌مند بوده است که امروزه فقط در کشورهای انگلوساکسون به چشم می‌خورد: یعنی پایگاهی برابر و یا حتی برتر از مرد.

برای آن که تصویری از این پایگاه داشته باشیم می‌توانیم به مشاهدات نخستین کاشفان راجع به قبایل شکارچی استناد کنیم. قبایلی که قرن‌ها استعمار، نژادپرستی و اقتصاد بازار، اکنون ساخت‌های اصیل آنها را به انحطاط کشانده است. همه از قدرت بسیار زنان در قبایل ایروکوازی و در *Ligue des Six Nations* شگفت‌زده و مبهور هستند. زنان می‌توانستند زمین‌های کلان (Clan) را که نتیجه اتحاد و ازدواج بوده است بفروشند و به میل خود اقدام به عزل و نصب مأمورین امور مالی کنند. در حالی که شوهرانشان همان وظایفی را بر عهده داشته‌اند که زنان در جامعه پدرسالار: "از گهواره تا گور هیچ لحظه‌ای وجود نداشته که مرد تابع زنی نبوده و تحت تاثیر قدرت او نباشد، قدرتی که زن به برکت اقتدار خویش در خانواده گسترده یا کلان به دست آورده است.^۲ از آنجا که زنان مالک اصلی محل سکونت یعنی چادر و کلیه ضمائم آن هستند می‌توانسته‌اند در

(1) Eleanor LEACOCK, art. cit. P. 24.

(2) Gordon CHILDE, La naissance de la civilisation, Paris Gonthier, 1964, P.

(3) Cité par Sherril CHEDA, Indian Women, in Marylee STEPHENSON (édit.), Women in Canada, Toronto, New Press, 1973.

صورت عدم تفاهم همسرشان را بیرون برانند، رفتاری که توسط نخستین کاشفان دنیای جدید، استبدادی بسیار هوشمندانه تعریف شده است.^۱

۲- نخستین انقلاب نوسنگی

تقریباً در حدود ده هزار سال قبل از میلاد مسیح، همراه با تغییرات اقلیمی نخستین انقلاب نوسنگی اتفاق افتاد که طی آن فعالیت شکار مردان به عنوان پایه اصلی تغذیه، با گردآوری و کشاورزی با "کج بیل" (که در زبان انگلیسی بدان horticulture می‌گویند) همراه می‌شود.^۲ ای. بولدینگ نیز چون گوردون چایلد و دیگران فکر می‌کند که این کشاورزی اختراع زنان بوده است.

به تدریج که اردوگاه‌ها ساکن‌تر می‌شوند و صید کمیاب‌تر، اولویتی در تغذیه به جمع‌آوری میوه‌ها و دانه‌ها و کشت داده می‌شود، زنان متوجه جوانه‌زدن و دوره بازتولید غلات می‌گردند.^۳ این کشف سبب افزایش توانایی زنان در کاربرد فنون جدید می‌شود، مثل ساختن آسیای سنگی بزرگ‌تر و سنگین‌تر جهت آسیاکردن غلات، ساخت ظروف بزرگ برای نگهداری بذر و اختراع اولین ظروف سفالین، چنانکه گوردون چایلد به این نکته اشارت دارد.^۴ بعدها، زنان نخریسی و بافندگی را اختراع می‌کنند: "این فعالیت‌ها قله رفیعی از انباشت تجارت و استنتاج را فراهم می‌کند و موجب ایجاد رشته‌های قابل توجهی از دانش می‌شود"^۵ با افزایش قدرت زنان در اختراعات و فعالیت‌های جدید این فرضیه به وجود

(۱) اعمال مشابه هر چند با استعمار بسیار تغییر یافته است توسط ژرمن نی‌یون نزد touargs جنوب صحرا مشاهده شده است.

(2) Gordon CHILDE, op. cit., P.93

(3) Elise BOULDING, The Underside of History, op. cit., P. 114-115.

(4) E. BOULDING, op. cit., P. 119, et G. CHILDE, op. cit., P. 91.

(5) Gordon CHILDE, op. cit., P. 80.

می‌آید که وضعیت آنها از نظر اجتماعی نیز ترقی کرده باشد، و نه تنها انتقال فنون جدید به فرزندان و انتساب خویشاوندی از سوی زن است بلکه نخستین خدایان نیز مؤنث هستند. جانشین مجسمه‌های کوچک زنانه از جنس سنگ و عاج با خصوصیات برجسته جنسی که در دوره دیرینه‌سنگی مشاهده می‌شود مجسمه‌های مشابهی است که معمولاً از جنس خاک رس ساخته شده و در مقابر و مساکن در دوره نوسنگی عمومیت می‌یابند.^۱ «این مجسمه‌ها را "خدایان مادر" می‌نامند، زیرا زمین که از بطن آن جوانه سر می‌زند توسط انسانهای دیرینه‌سنگی نشانه‌زن بارور است.» (همان کتاب).

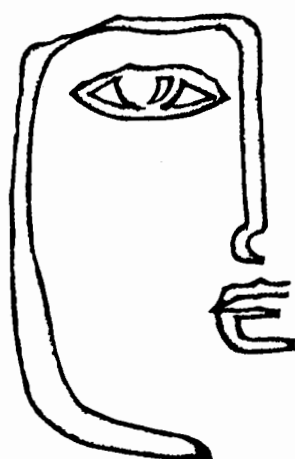
در این تمدن مادرسالار هیچ نشانه‌ای که حاکی از فعالیت خصمانه باشد به دست نمی‌آوریم.^۲ این نظریه گوردون چایلد به وسیله قراینی جدیدتر، مبنی بر آنکه جامعه نوسنگی قدیم جامعه‌ای "بسیار آرام" و "صلح‌جو" بوده است تایید می‌شود.^۳

(1) G. CHILDE, op. cit., P. 100.

(2) Ibid., P. 99.

(3) ESCALON DE FONTON, art. cit.

فصل دوم



وضعیت زنان
از دومین انقلاب دوره نوسنگی
تا دوره باستان

۱- وضعیت زنان در نوسنگی میانه

در دوران نوسنگی میانه، بین شش هزار تا سه هزار سال قبل از میلاد، دومین انقلاب تکنیکی همراه با یک انفجار جمعیتی به وقوع پیوست که منجر به واژگونی کامل سازمان اجتماعی و هم چنین پایگاه زنان در جامعه گردید. این انقلاب با کشف انرژی نوین (یعنی قدرت گاو، آب و باد)، و با اختراع فنون برتر (خیش، آسیای بادی یا آبی و کشتی بادبانی) و اشکال نوین حمل و نقل، شناخت خصوصیات فیزیکی فلزات و فرآیند شیمیایی که زمینه ذوب سنگ معدن مس را فراهم کرد و هم چنین اختراع تقویم خورشیدی، معماری با آجر و ریاضیات کاربردی متمایز می‌شود. در این دوران مرد به عنوان عامل تولید کشاورزی جانشین زن شد، کشتزارها جانشین تکه‌های کوچک زمین و خیش مرد جانشین کج‌بیل زن^۱.

مازاد قابل توجه مواد غذایی، امکان انفجار جمعیتی و یک‌جانشینی را فراهم کرد و شهرک‌ها، که سپس باعث پیدایی شهرها شدند، جای دسته‌های کوچک انسانی دیرینه‌سنگی و روستاهای نوسنگی کهن را گرفت. شهر که به دلیل مازاد کشاورزی و وجود طبقه‌ای که از طبقه دیگر تغذیه می‌کند نخستین جلوه‌گاه

(1) Gordon CHILDE, op. cit., P. 102 et suiv., et p. 121.

تعارض طبقاتی است توسعه مالکیت و انباشت را در پی داشت. تقسیم کار در شهرها امکان ظهور طبقه پیشه‌ور، روحانی و نظامیان را فراهم آورد که در خدمت ثروتمندان بودند. انباشت کالا توسط عده‌ای محدود منجر به تشکیل جامعه دولتی شد که بر پایه بردگی، طبقات اجتماعی و انحطاط وضعیت زنان بنا شده بود.

تشریح و تبیین مکانیسمی که از طریق آن این انحطاط صورت پذیرفت به عهده زنان مورخ و مردم‌شناس است. از نظر "زمن تی‌یون" آرمان جدید توسعه خانواده‌های یکجانشین که از طریق کشاورزی زندگی کرده و به برکت رشد جمعیت و مواد غذایی تحقق یافته‌اند ساخت گروه و شیوه نوین روابط با بیرون را معین می‌کند. جای برون همسری را که به منظور امکان حیات شکارچیان دیرینه‌سنگی صورت می‌گرفته تا از طریق ایجاد اتحاد میان شکارگاه‌ها تضمین حیات بیابند رژیم درون همسری می‌گیرد که در آن تمامی دختران خانه به عنوان عوامل تولید مثل توسط رؤسای خانواده برای عموزادگان و دایی‌زادگان خانواده در نظر گرفته می‌شوند. این آغاز بستن در به روی زنان است. اتحاد از طریق ازدواج زنانی که از کیلانهای دیگر وارد می‌شوند جای خود را به جنگ می‌دهد.^۱ اکنون دیگر باید از طریق زور زمین‌های همسایه را از آن خود کرد تا زمین خود را وسعت بخشید و اگر خاک فرسوده شد می‌باید منبعی دیگر برای ادامه حیات یافت و این توفیق عموماً نصیب قوی‌ترین آدمها می‌شود و جنگهای متناوب جای معاهده‌های صلح را می‌گیرد. این چنین تحولی به وسیله مطالعات ماقبل تاریخ که جدیداً صورت گرفته است تایید می‌گردد. و بدین سان مفهوم "ابزاری" زنان تحقق می‌پذیرد و نقش آنها را به موجوداتی زایا و مستخدمه - تولید مثل کننده برای گروه خانوادگی تقلیل می‌دهد.

دیرینه سنگی میانه تعادل بین انسان و طبیعت، میان انسان با هموعانش و هم چنین تعادل تقسیم کار برحسب جنس را که بر پایه استثمار یکی از دیگری نیست بر هم می‌زند. «مردمان شکارچی، ماهیگیر و شبان در هماهنگی کامل با طبیعت زندگی می‌کنند و سعی می‌کنند که منابع طبیعی را به هدر ندهند و نظم

(1) Germaine TILLION, Origines préhistoriques de la Condition des femmes en Zones "civilisées", Revue internationale des Sciences Sociales, 1977, n° 4.

محیط طبیعی را که تنها منبع زندگی آنان است بر هم نزنند... اما کشاورز برای ادامه حیات خود ناگزیر است به شیوه‌ای دیگر عمل کند. او دیگر نمی‌تواند گله حیوانی که مزرعه‌گندم او را تخریب می‌کند تحمل کند... هم چنین توسعه جنگلی که بهترین زمینهای کشاورزی را به خود اختصاص داده برایش تحمل ناپذیر است. او درختان را هم از بین می‌برد... اقوام کوچنده در "فعالیت غیر مولد" خود ثابت بودند اما اقوام تولیدکننده که یکجانشین هستند ثابت نیستند و از نظر بوم‌شناسی بیش از آنکه مؤثر بوده باشند، متأثرند و پیوسته در جستجوی پیشرفتی هستند که هر لحظه از دسترس آنها دورتر می‌شود. و به طور مداوم در حال آباد کردن و ساختنند و فقط برای بدست آوردن زمین‌های جدید آن هم از طریق جنگ و کشتار انسانها و حیوانات و درختان محل خود را ترک می‌گویند.^۱ و در نتیجه به "محض استقرار کشاورزی، قبرستان‌های وسیع که مملو از گورهای دسته‌جمعی و اجساد که اغلب به وسیله نیزه کشته شده‌اند ایجاد می‌شود".^۲

در همین زمان است که سلطه زنان در مذاهب نیز ناپدید می‌شود. «در حالی که در طول هزاران سال "خدای مادر" تنها موضوع پرستش بود، مجسمه‌های کوچکی با ویژگی‌های مردانه و نماد مردانگی، نرینگی، پدیدار می‌گردد که از خاک رس ساخته شده و یا در سنگها حک شده است. این چنین نمادهایی متضمن بازشناسی نقش پدر در تولید مثل است که موجب ظهور خدایان مذکر و هم چنین تضعیف پایه ایدئولوژیکی مادرسالاری در دوره‌ای می‌شود که خیش یعنی ابزار کار مرد جانشین کج‌پیل یعنی ابزار کار زن می‌گردد و بنیاد اقتصادی مادرسالاری را از بین می‌برد».^۳

این دوره نشان می‌دهد که تخریب طبیعت و انحطاط روابط بین‌المللی با تنزل موقعیت زنان و اسارت آنها در خانواده و شهر همراه است. شکوه و عظمت یافتن

(1) Max ESCALON DE FONTON, art. cit., p. 31.

(2) Ibid., p. 31.

(3) Gordon CHILDE, The Prehistory of European Society, London Penguin Books, 1958, p. 110.

قدرت مردان در دومین انقلاب دیرینه سنگی و شناخت نقش آنان در تولید مثل با تحت‌الشعاع قرار دادن قدرت زنان، امکان واژگونی روابط بین دو جنس را در مقایسه با دوره نوسنگی کهن فراهم می‌کند.

۲- وضعیت زنان در قبایل کوچ‌شبان

اغلب تصور بر آنست که اهلی کردن حیوانات با کشف کشاورزی همزمان بوده و این امر نخست به وسیله زنان صورت گرفته است. "احتمال می‌رود که زنان دیرینه سنگی علیاً بار پرورش حیوانات اصلی را به دوش داشتند". اما این اهلی کردن همراه با شناخت چگونگی پرورش حیوانات به عنوان شیوه اصلی معاش به کار می‌رفته است. می‌توان فرض کرد که نقش مردان در این دوره اساسی بوده است.

شیوه زندگی کوچ‌شبانان بدون شک مردان را از نقش‌شان در تولید مثل آگاه کرد. اما این آگاهی بلافاصله به منظور تحقیر و محدود کردن زنان به کار گرفته نشد. در طول هزاران سال اقوام کوچنده دامپرور، تمدن حد واسطی را ارائه کردند که پدرسالاری نوظهور یا مستقیماً مورد مخالفت قرار می‌گرفت و یا به وسیله قدرت گسترده زنان تعدیل می‌شد قدرتی که بدون شک بازمانده شناخت حقوق گسترده زنان در دوران نوسنگی کهن بود. نمونه خاص قدرت زنان در قبایل کوچ‌شبانان توسط سیت‌ها "Scythes" که از قرن پنجم قبل از میلاد تا آغاز عصر ما، استپ‌های آسیای میانه را در نور دیده‌اند ارائه شده است. بر طبق گفته هرودوت در میان ایزودون‌ها (Issodons)، که جزو این مردمان به شمار می‌آمدند، زنان با مردان برابر و به همان اندازه دارای اقتدار بودند^۱ سوروماتها (Sauromates) از

(1) Elise BOULDING, op.cit., p.174

(2) D'après la traduction de Philippe LEGRAS, Histoire d'Herodote, Paris, 1945 (coll. "Université de France").

آمazon‌هایی^۱ تشکیل شده‌اند که با سیت‌ها ازدواج کرده‌اند و در ماورای Don مستقر شدند: "و از آن زمان زنان سوروماتها همانند پیشینیان زندگی می‌کنند یعنی با اسب به شکار رفته‌اند و با همسران یا بدون آنها در جنگ شرکت جسته‌اند و همانند مردان لباس پوشیده‌اند"^۲. بدین سان تقسیم کار بین دو جنس نزد ایزودنها بهیچ وجه سبب تبعیت و یا کهری زنان نشده است و یا زنان سورومات که فرزندان آمزونها بودند همان مشاغل شوهران خود را انجام می‌داده‌اند. زندگی کوچ‌نشینی زنان را از محدود و محصور بودن، از تمایز بین قلمروهای عمومی (خاص مردان) و قلمروهای خصوصی (خاص زنان) مصون می‌داشته و این شیوه زندگی سبب می‌شده که آنها با یکدیگر در ارتباط بوده و در یک شبکه وسیع بین المللی قرار بگیرند، خصوصیتی که زنان شهری آینده با توسعه شهرنشینی از آن محروم خواهند ماند.

بدین سان قدرت زنان در مصر باستان را می‌توان تبیین کرد. در هیچ‌جای دیگر در عهد باستان، شهرنشینی همانند مصر گسترش نیافته است. فراعنه مصر اغلب تمایل به تغییر پایتخت داشته‌اند زیرا این امر از تمرکز قدرت پس از افول اقتدار سلسله قبلی جلوگیری می‌کرده است.^۳ قدرت سیاسی ملکه‌های بزرگ مصر همراه با قدرت زنان اداره‌کننده معابد است که منابع محلی را در اختیار داشتند.^۴ خدایان زن بیشتر در روستاهای کهن مصر در دوره نوسنگی کهن بیشتر از سومر ریشه داشته‌اند. بدون شک بدان جهت که سلسله‌های مصر کمتر در یک جا ساکن بوده‌اند. و در نتیجه وضعیت زنان مصری نوسنگی علیا از زنان سومری بسیار ممتازتر بود.^۵

(۱) آمزونها زنانی بودند که به علت جنگجو بودنشان مشهور بودند.

(2) Ibid.

(3) Elise BOULDING, op. cit., p.229-230.

(4) Elise BOULDING, OP.Cit

(5) Ibid.

۳- محدودیت زنان در مدینه‌های باستان

بر حسب نظر "ای. بولدینگ"، مورخان به اشتباه واژه رایج در سده هفتم میلادی، یعنی حرم را در مورد محوطه خاص زنان به کار برده‌اند که نوعی نهاد همتراز با محوطه خاص مردان در بعضی از جوامع شهری کهن دولتی است. محوطه زنان هرچند که به شیوه متأخرین "حرم" نامیده می‌شدند نه به معنای چند همسری و نه به منظور محدود کردن زنان بوده است.^۱ بدین ترتیب در مصر "حرم در واقع محوطه خاص زنانی بوده است که در آنجا امور ملی و بین‌المللی را اداره می‌کرده‌اند. و شاید بیشتر نشانه اقتدار زنان بوده است تا مبین ضعف آنان".^۲ در حوزه بالای آریستوکراسی، حرم وجود داشته است. در واقع "مادر یا زن امپراتور یا خلیفه، نخست‌وزیر خاص خود و گروهی مرکب از هزاران نفر را اداره می‌کرده است".^۳

بر عکس "برای زن بازرگانی جاه‌طلب از طبقات متوسط، حرم به جای فضایی فعال، محوطه بسته‌ای بوده است که تنها مصاحبان او را زنان فامیل خود او تشکیل می‌داده‌اند".^۴ در واقع در میان طبقات متوسط شهرهای بزرگ باستان است که مفهوم و رسم "اندرونی" پدیدار می‌شود که در کشورهای عربی بدان حرم گویند. اندرونی یا خانه زنان در آتن، که آن را در نزد خانواده‌های بازرگان یهودی در سوریه باز می‌یابیم، شکل متضاد محوطه خاص زنان است: "زن در آپارتمان خود صاحب قدرت است اما از آنجا که امکان خروج از آن را ندارد سخن از قدرت او در خانه بی‌معناست. به نظر می‌رسد که "اندرونی" به عنوان الگویی

(1) Elise. BOULDING, Nomadisme, mobilité et statut des femmes, in A.MICHEL (sous la direction de), femmes, Sexisme et Sociétés. paris, PUF, 1977, p.94-95.

(2) Ibid.

(3) Ibid.

(4) Ibid.

برای تمدنهای امپراتوری‌های ایران و یونان در مورد شیوه‌های زندگی زنان در طبقات بالا به کار گرفته می‌شده است.

در امپراتوری بیزانس "اندرونی" بسیار رایج بوده است که بر حسب نظر محققان مسلمان مسئولیت ارائه "حجاب" به زنان عرب که بسیار هم آزاد بوده‌اند به عهده بیزانسی‌هاست. این نهاد احتمالاً در هند و چین از طریق تجار ایرانی و یونانی رایج شده است (همان منبع).

بدین سان محصور شدن زنان در شهرها در دو مرحله صورت گرفت. در طول نخستین مرحله، آنهایی که از مزایای مالکیت خصوصی زمین و سایر مزایای اجتماعی برخوردار بودند از راهبان و نظامیان، که نخستین دیوان سالارانی بودند که مسئولیت دفاع خواه از طریق قانون و خواه از طریق نیروی مزایای طبقاتی را به عهده داشتند، مدد می‌خواستند که زنان را از کار کردهای کهن مذهبی و سیاسی‌شان محروم کنند. در طول مرحله دوم که رشد شهرها و تجارت سبب پیدایی طبقه متوسط می‌شود، تشخیص طلبی تجار آشکار می‌شود که بر این باورند که با دور نگهداشتن همسران خود از تولید شهری یا صنعت و به دنبال آن از هر شبکه ارتباطی که بتواند برای آنها در شهر (مدینه) قدرت سیاسی فراهم آورد می‌توانند در سلسله مراتب اجتماعی ارتقاء مقام بیابند.

۴- مذاهب بزرگ پدرسالار و وضعیت زنان

ادیان بزرگ پدر سالار دقیقاً پس از آن که تغییرات سیاسی، اقتصادی، فنی و ایدئولوژیکی زندگی جوامع را بر هم زده و انحصار قدرت خدایان مؤنث دوره نوستگی کهن را نابود کرده است استقرار می‌یابند.

بر حسب نظر یک مورخ برجسته مذاهب، دو کشف اساسی منشاء پیدایش مذاهب پدرسالار بوده است: نخست شناخت و اهلی کردن حیوانات امکان کشف نقش فرد مذکر را در تولید مثل فراهم آورد و پس از آن وقتی که خیش اختراع و توسط مردان جانشین کج‌بیل زنان شد، مفهوم آلت تناسلی مرد را به

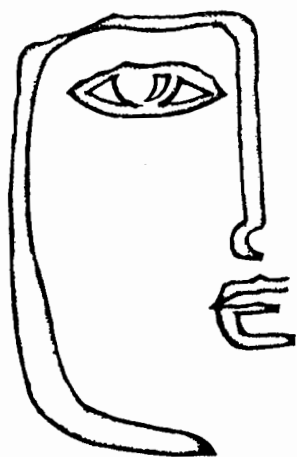
خود گرفت که وسیله‌ای برای آماده کردن زمین به منظور حاصلخیز کردن آنست^(۱)، اعتقادی که احتمالاً محصول کشف نقش مرد در تولید مثل بوده است.

شناخت دوگانگی عوامل مؤثر در خلقت سبب شد که برای خدای مادر یک شریک مرد در نظر گرفته شود که پسر، معشوق، برادر یا همسر الهه مادر بود و نخست نقشی کمتر و سپس برابر با او یافت و بعد پدر آسمانی یا خالق برتر عناصر و انسانها در آتن یا مصر شد^(۲).

آخرین قدم با پیدایش مفهوم خدای قادر مطلق در ادیان پدر سالار برداشته می‌شود. هرچند مسیحیت و اسلام در آغاز موجبات بهبود وضعیت زنان را فراهم آوردند لکن وجود بذر بازدارندگی در برخی از مذاهب سبب شد تا زنان موجوداتی درجه دوم به حساب آیند و به سبب جنسیت خود شایستگی احراز نقش روحانیت را از دست بدهند. گسترش دایره نفوذ کاستی این نقش، که بر پایه برتری مردان و نفرت از زنان استوار بود، دوام دامنه بازدارندگی را میسر کرد، امری که در دوران تفتیش عقاید در مغرب زمین به اوج خود رسید.

(1) O. JAMES, Le culte de la Déesse. Mère, Paris, Payot, 1960, P. 244 et 249.

(2) Ibid., P.244, 255 et 276.



وضعیت زنان

از سقوط امپراتوری روم تا پایان رنسانس

۱- دوره ماقبل فنودالی (قرن پنجم تا نهم میلادی)

سقوط امپراتوری روم، نهادهایی را که به طور سنتی با آزادی زنان سر دشمنی داشتند بر هم زد: وجود دولت متمرکز کننده، شهرنشینی و پیامدهای آن یعنی وجود طبقات متوسطی که محصور کردن زنان بر ایشان نشانه رفاه و تحرک اجتماعی است، از این جمله بود.

در خلاء ایجاد شده بر اثر سقوط امپراتوری روم سازمانهای قبیله‌ای ژرمن‌ها و فرانک‌ها به وجود می‌آیند و گرچه رسوم ژرمن‌ها در مورد زنان بسیار خشن بوده است، تاسیت (Tacite) از نقش زنان به عنوان کشیش، پیامبر و جنگجو شگفت زده بوده است.

در قرن‌های ششم و هفتم هرچند آباء کلیسا زنان را از حقوق اسقفی محروم داشته بودند و در نوشتارهای خود بر هرگونه "آنتی فمینیسم" صحنه می‌گذاشتند، اما زنان به اندازه مردان در بنای دیرها در مناطق متروک سهمیم بوده‌اند. به علاوه "راهبان و راهبه‌ها به یک اندازه پاسدار دانش بوده و امرای جدیدی را که ایمان

(1) Joan MCNAMARA et Suzanne WEMPLE, Sanctity and Power: the dual pursuit of medieval women, in Renate BRIDENTHAL et Claudia KOONZ (édit.), Women in European History, Boston, Houghton Mifflin, 1977, P. 96.

آورده بودند ارشاد می‌کرده‌اند. زمین‌هایی که توسط راهبه‌های زن اداره می‌شد و جمعیت‌هایی که به حکومت آنان درآمده بودند به رؤسای زن دیرها قدرتی برابر با رؤسای مرد مسئول دیر می‌داد که گاهی برابر قدرت یک اسقف بود. در میان گروه‌های غیر مذهبی تنها ملکه‌ها چنین قدرتی را اعمال می‌کردند.^۱

مردمی‌ترین شکل دیرها در قرن هفتم در فرانسه و انگلستان دیر مختلط بوده است که در آن مردان و زنان مؤمنی مقررات مشترکی را رعایت و از یک رئیس مشترک که معمولاً یک زن کشیش بود تبعیت می‌کردند. این رؤسای زن به اداره مؤسساتی گمارده شده بودند که گاهی در سرزمینی وسیع، هزاران زن و مرد را شامل می‌شد. این دیرهای مختلط علاوه بر کارکردهای مذهبی و آباد کردن زمین‌ها انحصار آموزش تعالیم مذهبی را نیز عهده‌دار بودند: بدین سان در قرن هفتم، هیلدا دوویت بای^۲ هفت دیر و صومعه بنیان نهاد که در این دیرها هفت اسقف دوران تربیت مذهبی خود را گذرانیدند.

در پایان قرن هشتم، شارلمانی (۷۴۲-۸۱۴) تعلیم پسران در صومعه‌ها توسط زنان مذهبی و راهبه‌ها را ممنوع اعلام کرد. هم چنین در قرون بعد زنان حتی نسبت به همسرانشان که پادشاه بودند از تعلیم و تربیت بالاتری برخوردار بودند. از قرن پنجم تا دهم میلادی در اروپا فقط به یک نمایشنامه‌نویس اشاره شده که یک زن مؤمنه آلمانی، یعنی هورس ویتا دو گارندشایم مؤلف^۳ دهها نمایشنامه است.^۴

شارلمانی برای حفظ امپراتوری خود هیثی از کارمندان مرد به وجود آورد، (missi dominici) و بدین ترتیب دست زنان را از مشاغل دولتی کوتاه کرد، اما در عوض سنت پیش از شارلمانی را حفظ و به ملکه‌ها و زات مالیه و اداره قلمرو سلطنتی را واگذار نمود با توجه به این که در این دوره تمایز بین مالکیت عمومی و خصوصی ناشناخته بود.

بدین سان ملکه‌ها خزانه سلطنتی را زیر نظر داشتند و مستقیماً از این محل به

(1) J. MCNAMARA et S. WEMPLE, art. cit.

(2) Hilda de whitby

(3) Hors witha de Gander sheim

(4) Ibid. p. 96.

شرایدهایی که در خدمت شاه بودند دستمزد می‌پرداختند. همسران امپراتوران بربر نیز سیاستمدار، پیام آور صلح و بنیانگذار مدارس و میسیونرهای مذهبی بودند. اصولاً مسیحیت نزد بربرها به برکت همسران شاهان گسترش یافت. کلوتیلدا^۱ باعث گرویدن همسرش به دین مسیحیت شد و دیرها و کلیساهای متعددی را بنا نهاد. وقتی که باتیلدا^۲ زن کلویس دوم^۳، به سلطنت رسید سبب بهبود وضعیت بردگان شد^۴.

زنان اشراف با کفایت امور مربوط به هزاران فرد را که به خانواده‌های قدرتمند تعلق داشتند اداره می‌کردند. زنان در تمام طبقات اجتماعی حق وراثت کامل اموال غیر منقول را داشتند و می‌توانستند بدون اجازه والدین یا همسرانشان در آنها دخل و تصرف کنند. وضعیت بیوه زنان نیز قابل ملاحظه بود. و در سالهای ۷۰۱ تا ۱۲۰۰ میلادی، والدین در انتخاب نام پدری و یا نام مادری برای فرزندان خود مختار بودند^۵. در اسپانیا و فرانسه و آلمان تقریباً ۱/۵ زمین‌ها متعلق به زنان بوده است که هم‌چنین اداره اموال اطفال صغیر خود را به عهده داشتند.

زنان، مدیره‌های دیر، ملکه‌ها و شاهزادگان، خواه از طریق آموزش کودکان پسر و دختر و خواه از طریق وادار کردن همسران و یا رعایایشان به تغییر مذهب سبب اشاعه دین کاتولیک می‌شدند، زیرا آنان در مسیحیت مایه‌های بهبود وضعیت زنان را می‌یافتند. امپراتوران و پادشاهان نیز به نوبه خود به کلیسا متکی بودند زیرا پس از سقوط امپراتوری روم تنها سازمان قدرتمندی بود که آنها می‌توانستند به برکت وجود آن قدرت خود را بنیان نهاده و آن را حفظ کنند و در نتیجه تبعیت از مقررات کلیسا را پذیرفتند و مقررات سخت ژرمن‌ها در مورد زنان جای خود را به ممنوعیت چند همسری و طلاق-ترک داد.

وضعیت زنان روستایی سخت تحت تاثیر این تغییرات قرار گرفت. آمار کارگران کشاورز از دو جنس توسط اربابان آن عصر نشان می‌دهد که زنان

(1) Clothilde

(2) Bathilda

(3) Clovis II

(4) E. BOULDING, The Underside of History, op. cit.

(5) M. BLOCH, la Societé féodale, Paris, Albin Michel, 5 ed., 1968, P.206

روستایی به خاطر تولید مواد غذایی و صنایع دستی‌شان مورد تمجید و احترام قرار می‌گرفته‌اند.

۲- ارتقاء زنان در آغاز دورهٔ فنودالی (قرون ۱۰ و ۱۱)

زنان در دوران آرامش و صلح قرون دهم و یازدهم، فرصت‌های طلایی زیادی به دست آوردند. تجزیهٔ قلمرو سلطنتی سلسلهٔ شارلمانی، سبب تقسیم مملکت شد و به دنبال آن موجبات اقتدار سیاسی و اقتصادی تعداد زیادی از زنان کوتوال را فراهم آورد و آنها را حاکم بر قصرها و زمین‌هایشان کرد.

بدین سان "با مالکیت قلمروهای وسیع، حقوق پادشاهی، قدرت نظامی و قضایی و ضرب سکه، گرفتن مالیات و دیگر مسئولیتهای حکومتی همراه بود. مدیره‌های دیرها، شوالیه‌های خود را به جنگ می‌فرستادند. زنان اشراف همراه با همسرانشان در دیوانخانه حضور می‌یافتند و زمانی که همسرانشان به جنگ می‌رفتند قصر را اداره می‌کردند... در بررسی این دوره به نظر می‌رسد که هیچ مانع واقعی بر سر راه اعمال قدرت زنان وجود نداشته است و زنان به عنوان رؤسای نظامی، قاضی و دژبان بر املاک خود کاملاً مسلط بودند!"^۱

زنان به عنوان همسر، خواهر یا دختر پادشاهان و شاهزادگان قدرت وسیعی را اعمال می‌کردند. بدین سان ماتیلدا، مدیرهٔ دیر کدلین‌بور^۲ وقتی برادرش اتو^۳ در قلمرو خود در ایتالیا گرفتار ادارهٔ امور بود به جای او حکومت و جلسات متعدد کلیسایی را رهبری می‌کرد. در شرح حال او قدزتش را همانند یک "اسقف بسیار مهم" توصیف کرده‌اند^۴. حکمرانان زن در سدهٔ دهم، با تکیه بر حقوق مالکیت خود، در بیان دعاوی خود مشعر بر ادارهٔ کلیسا تردیدی به خود راه نمی‌دادند.

(1) J.MCNAMEARA et S. TEMPLE, art. cit.

(2) Mathilde

(3) Quedlinburg

(4) Otto

(5) Ibid.

بدین سان در روم به برکت حقوق مالکیت و قدرت سیاسی خانواده تنوفیلاکتوس^۱، تنودورا^۲ و دخترش موروزیا^۳ نظارت خود را بر دربار پاپ اعمال می‌کردند. هرچند قدرت زنان برای بعضی از کشیشان ناخوشایند بود، اما بسیاری از آنان به زنانی که بر عزل و نصب افراد در کلیساهای محلی نظارت می‌کردند خوش بینانه می‌نگریستند و طالب مساعدت و همکاری آنها به منظور برقراری نظم در عبادتگاهها و کلیساهای بودند. ماتیلد توسکانی^۴ (۱۱۱۵-۱۰۴۶) پس از آنکه در رأس سپاهش، حمله نورمان‌ها را خنثی نمود قلمرو خود را به پاپ گرگوار^۵ واگذار کرد. در قصر او کانوسا^۶ بود که امپراتور هانری چهارم رهبری پاپ بر جامعه کلیسایی را به رسمیت شناخت.^۷

۳- وضعیت زنان در بیزانس و در جهان مسلمان

در آن سوی امپراتوری روم، بیزانس با خصوصیات و تعدد ملکه‌ها و زنان دانشمند متمایز می‌شود. امپراتریس پول شری (۴۵۳-۳۹۹)^۸ دختر تنودوس اول و خواهر تنودوسیوس دوم از پانزده سالگی به جای برادرش حکومت می‌کرد و پس از مرگ برادرش هم‌چنان به اعمال قدرت ادامه داد و به منظور حفظ وحدت امپراتوری، با یک ژنرال رومی ازدواج کرد. او به مدت چهل سال یک زن برجسته دولتی به شمار می‌رفت و نقش بسیار مهمی در روابط شرق و غرب و هم‌چنین در روابط بین کلیسا و دولت ایفا کرد.^۹

در بیزانس، زنان بسیار زیادی در دانشگاه حضور داشتند. ادوسیا^{۱۰} زن تنودوس دانشگاه بیزانس را سازمان بخشید و گفته می‌شود که مجموعه قوانینی را که به نام

(1) Théophylactus

(2) Theodora

(3) Marozia

(4) Mathilde de Toscane

(5) Grégoire

(6) Canossa

(7) Ibid.

(8) Pulcherie

(9) Elise BOULDING, op. cit., p. 379. (10) Eudocia

همسر از است خود تدوین کرده است.

آناکومنا^۱ مورخ مشهور در ۱۰۸۳ یک مدرسه جدید پزشکی را بنیان نهاد که خود در آن جا به تدریس اشتغال داشت^۲. زنان مشاغل آزاد را به عهده داشته و هم چنین فعالانه در امور صنفی مشارکت داشتند.

در قرون هفتم و هشتم، اسلام امپراتوری مقتدر و ثروتمندی را بنا نهاد که بسیاری از زنان از شکوه آن بهره جستند. از زنان مؤمنه‌ای مانند ربیعۀ مقدس یاد می‌شود که به شیوۀ خواهران مقدس غربی در خانقاه‌ها از فقرا و بیماران مراقبت می‌کردند و یا از زنان تحصیل کرده و خبره در امور فقهی، شاعران و یا قضات مانند سکینه نواده حضرت فاطمه دختر حضرت محمد، ملکه‌هایی که با موفقیت اعمال قدرت می‌کردند (مثل صیت‌الملوک، خواهر خلیفۀ مصر که پس از مرگ برادر در سال ۱۰۲۱ قدرت را به دست گرفت و با صلابتی تمام حکومت را اداره کرد) و یا دانشگاه‌ها و مراکز خدمات اجتماعی ایجاد می‌کردند^۳. زنان مسلمان به عنوان استاد دانشگاه بزرگ اسپانیا (de valence, de cordoue)، عراق (بغداد) و ایران (که زنان در رشته پزشکی و نجوم بسیار درخشیدند) اشتغال داشتند^۴. هم چنین تصور می‌رود که با بردگان کشورهای مسلمان بهتر از بردگان روم و دیگر کشورهای غربی رفتار می‌شده است.

در این دوره (پایان قرن ۱۲) همانندی وضعیت زنان بسیار تکان دهنده بود. علی رغم تفاوت‌های بسیار فرهنگ، مذهب و نظام سیاسی "سیمای قرار دادی طرد زنان" هنوز در پایان این هزاره نه در غرب و نه در بی‌زانس و نه در کشورهای مسلمان به وجود نیامده است. زنان از آزادی بسیاری برخوردارند که به آنها امکان ایفای نقش‌هایی را می‌دهد که بعدها برای جنس آنها ممنوع می‌شود. با این همه "آنتی فمینیسم" وجود داشته و بعضی از مردان بخصوص خلیفه‌های کشورهای مسلمان در صدد محدود کردن این آزادی‌ها برآمده‌اند^۵.

(1) Anna Commena

(2) Ibid.

(3) Ibid.

(4) Elise BOULDING, P. 390.

(5) Ibid. P. 390.

۴- دوره قرن ۱۲ تا رنسانس (قرون ۱۲ تا ۱۴ میلادی)

در پایان قرن ۱۱، انقلاب پاپ گرگوار اصلاحاتی را در امور کلیسا پدید آورد. او مجرد را برای کشیشان اعمال کرد و افراد غیر مذهبی را از مسئولیت اداره امور مذهبی برکنار نگاه داشت. کلیسا زنان را از مقام‌های والایی که داشتند برکنار کرد و به علاوه وقتی که صومعه به عنوان مرکز فرهنگی و تربیتی نخست جای خود را به قدرت اسقفی داد و سپس در اختیار سلسه مراتب کاتولیک رومی قرار گرفت، مراکز فرهنگی از دیرها بر چیده شده تا در مدارس و دانشگاه‌هایی مستقر شود که توسط کلیسا در کلیساهای جامع ایجاد شده بود. ورود به این مدارس عالی برای دخترانی که تحصیلات خود را در صومعه ادامه می‌دادند ممنوع اعلام شده بود. این شکاف فرهنگی توسط مردان ایجاد شد تا زنان را از مشاغل آزاد (مثل طبابت و ...) حذف نماید. و بدین سان در قرن ۱۴ اشتغال به حرفه جراحی و آرایش که زنان در آنها جایی برای خود باز کرده بودند برای آنها ممنوع اعلام می‌شود.

به علاوه از قرن ۱۲، توسعه شهرها که نتیجه توسعه تجارت و تمرکز دولت نوپدید بود سبب ظهور دیوان سالارانی چون خزانه‌دار، صدراعظم، قضات و مانند آنها شد که قدرت و فرهنگ را به دست گرفته و زنان را از این قلمرو طرد کردند. کلیسا به منظور حفظ قدرت سیاسی و مذهبی خود با این کارمندان به مبارزه برخاست اما وقتی که موضوع به مخالفت دستیابی زنان به مسئولیت‌هایی که در قرون گذشته داشتند، می‌کشید این رقابت بدل به اتحاد با قدرت جدید می‌شد. و بدین سان زنان در تمامی دسته‌های اجتماعی، بخشی از نقش‌های کهن و قدرت باستانی خود را از دست دادند.

تمرکز پادشاهی به بهای حذف حقوق زنان برای در اختیار داشتن تیول‌هاشان تمام شد و این چنین وانمود گردید که یک قانون قدیمی سالیق^۱، رایج در میان فرانک‌ها جانشینی قلمرو سلطنتی از طریق دودمان مادری را ممنوع می‌سازد و به این ترتیب آزادی وکیل و وصی بودن و آزادی استقلال اقتصادی را از زنان سلب می‌کند، و بدین سان رهبری ایشان

(1) salique

در دودمانهای محلی از میان رفت.^۱ به طور خلاصه یک اشرافیت مسلط مذکر متوسط که از زمین‌های خود توسط پادشاهی متمرکز رانده شده بود همیشه امکان داشت که در کنار بورژوازی نوین در وظایف جدید دولتی خود را ارتقاء بخشد اما این امکان نیز از زنان دریغ شد. البته زنان اشراف محرومیت از نقش‌های کهن خویش را بدون اعتراض نپذیرفتند و در قرون ۱۲ و ۱۳ میلادی نمونه‌های زیادی از این مقاومتها دیده می‌شود.

البنیور داکتین^۲ (۱۲۰۴-۱۱۲۲) یکی از نمونه‌های ممتاز این مقاومت است. او نقش سیاسی مهمی در انگلستان و در امپرنشین آکتین ایفا کرد و مؤسسات متعدد و مذهبی و آموزشی را بنیان نهاد و معلم درس آداب دانی^۳ بود و به همین جهت او را "مادر قرن" می‌نامیدند.^۴ در شمال اروپا، در لهستان، جادویگا^۵ (۱۳۹۹-۱۳۷۱) دانشگاه کراکوی^۶ را بنیاد نهاد و رهبر سیاسی و نظامی شد و با شوالیه‌های جنگ‌آور توتون^۷ها قرار داد صلح بست.^۸ زنان بازرگان شهرها همانند مردان، در اصنافی که به منظور سازمان بخشیدن بین کارگران یک حرفه و حمایت از آنان در برابر بیماری و مرگ به وجود آمده بود بسیار فعال بودند. صنف پیشه‌وران، وقتی که این سازمان تمامی پیشه‌وران را در بر گرفت، تشکیل شد. اما از قرن یازدهم به بعد اصناف بازرگان مدیریت امور را در شهرهای کوچک در اختیار گرفتند و بیگانگان و مذهب‌یون را کنار گذاشتند و کم‌کم زنان را از تصمیمات مهم محروم کردند هرچند که آنها حقوق تجاری خود را همچنان حفظ کرده بودند.

پیشه‌وران خرده‌پا به منظور مقابله با این رقابت، زنان را از پاره‌ای مشاغل کنار

(1) J. MCNAMARA et S.WEMPLE, op. cit., p. 113.

(2) Aliénor d'aquitaine

(3) Cour d'Amour انجمن پروونسال مرکب از هر دو جنس که مسائل مربوط به ادب‌دانی را بررسی و

نقد می‌کردند. م

(4) E.BOULDING, op. cit., P. 439.

(5) Jadwiga

(6) Cracovie

(7) Teutons

(8) Ibid. p. 443

گذاشتند و زنان نیز در مقام دفاع، در بعضی از مشاغل به تخصص رسیدند، نظیر صنف پیشه‌ورانی که در رشته ابریشم، دانتل و تولید لباس کار می‌کردند اما این تخصص‌ها در مقابل تخصص‌های مردان بسیار اندک بوده است. در قرن ۱۳ در پاریس پانزده صنف از پیشه‌وران زن در برابر هشتاد صنف از مردان وجود داشت. یادگیری بسیاری از مشاغل اختصاص به پسران داشته در نتیجه برای زنان زمینه کمتری برای تخصص موجود بوده و در نهایت مزد کمتری به آنان تعلق می‌گرفته است. شورش‌های شهری اغلب نتیجه عمل پیشه‌وران خرده‌پا، اعم از هر دو جنس بود که به دلیل در دست گرفتن بازار توسط اصناف و تجار ثروتمند به خشم آمده و با مالکین ارضی بر ضد کارگران همدست بودند. از طرف دیگر، زنان و مردان طبقه مرفه جامعه، ابتکار عمل در گروه‌های معترض را در دست داشتند و بدین سان بود که فرقه فلاژلان^۱ در قرن سیزده به منظور اعتراض در برابر اپیدمی‌ها، جنگ‌ها و جنگ‌های صلیبی به وجود آمد.^۲

اثر دیگر این رقابت بین کارگران شهری، رها کردن دکاکین و کارگاه‌های پیشه‌وری خانگی توسط همسران پیشه‌وران و کسبه خرده‌پا بود. این زنان به عنوان مزدبگیر در کارگاه‌های کوچک از نوع ماقبل صنعتی^۳ به کار اشتغال ورزیدند. در چنین مواردی اغلب فرزندان خود را به مزارع می‌سپردند تا از آنها نگهداری شود، جایی که در آن مرگ و میر کودکان بسیار زیاد بود.^۴

در تمامی حوزه‌های زندگی سیاسی، مذهبی، اقتصادی، زنان تنزلی فاحش را در نقش‌های قدیمی خود متحمل شدند اما شجاعانه در مقابل تلاش برای ایجاد یک ضد فرهنگ و دیگر اعمال اجتماعی جدا از فعالیتهای پذیرفته شده مقاومت می‌کردند: مثال‌های بارز آن انجمن‌های آداب‌دانی، اجتماع زنانی که با هم زندگی می‌کردند و مراکز بدعت می‌باشد. در قیام‌های روستاها و شهرها تعداد زنان

(1) Flagellants

(2) E. BOULDING, op. cit., p. 428.

(3) pre-industrial factory-type workshop

(4) E. BOULDING, op. cit., p. 491.

روستایی و خرده پیشه‌ور شهری بسیار زیاد بود و زنان گاهی نقش رهبر را ایفا می‌کردند.

نهاد انجمن آداب‌دانی که در آنجا الینور داکتین همراه با تعداد زیادی از زنان دیگر مثل ملکه‌ها، شاهزادگان و زنان شاعره قرون وسطی نامور شدند انعکاسی از تلاش زنان اشراف بود که محروم از امتیازات کهن سعی داشتند در حوزه فرهنگی، در دنیایی که بیش از پیش نقش‌هایشان را محدود می‌ساخت، شایستگی خود را نشان دهند. شکل دیگر مقاومت زنان در پیوستن گروه‌های متعدد از آنان به جنبش عظیم بدعت مذهبی "cathare" بود که اروپای قرون ۱۲ و ۱۳ را در بر گرفت، بخصوص در فرقه‌ای در جنوب فرانسه که طرفدار طهارت مطلق و ناب و سخت پای بند به اصول خود بوده‌اند. زنان که مریدان، شهیدان، ملکه‌ها و زنان کشیش بزرگی مؤمن به احیای مسیحیت در غرب تقدیم داشته بودند، چون مسیحیت متادی پیامی بود که برابری زن و مرد را در عزت و شرف بیان می‌داشت دیگر نمی‌توانستند آن را در دستگامی که شدیداً مذکر و متکی بر سلسله مراتب شده و همراه با پادشاهان و بورژوازی در حال ارتقاسعی داشت زنان را به تدریج از کلیه مسئولیت‌هایشان بری سازد و در عرصه خانواده به انزوا بکشاند باز شناسند.

خانه و صومعه^۱ زنان هوادار بدعت مذهبی سبکی از زندگی به شیوه دیگر بود که به نام "بدعت اجتماعی شایان توجه" خوانده می‌شد و توسط زنان ایجاد شده بود.^۲ در این مراکز زنان به صورت گروهی در منازلی در کنار شهر که در آنجا به کار اشتغال داشتند زندگی می‌کردند و بی‌آنکه تعهدی کرده باشند به دعا و نماز می‌پرداختند. این گروه بیشتر ریشه روستایی داشتند و بعدها زنان اشراف، بیوه یا مجرد نیز به آنان ملحق شدند. آنها در عین حال نفی‌کننده سلطه مردان و کلیسا بودند و همچنین تنها انتخاب‌ارائه شده توسط جامعه فئودال، یعنی ازدواج یا صومعه، را نیز طرد می‌کردند.

کلیسا و بورژوازی که از این مقاومت شدید زنان سخت به خشم آمده بودند انتقام خود را از طریق ایجاد دو نهاد می‌گیرند که منجر به "عادی شدن" وضعیت

(1) Ibid., P. 428.

(2) Le béguinage

(3) E. BOULDING, op. cit., p. 447

زنان می‌شود و اکثریت آنان را مجبور به پذیرفتن اسارت در خانه می‌کند. این دو نهاد عبارتند از انکیزیسیون (تفتیش عقاید) و حقوق جدید خانواده که زنان را از نظر حقوقی مهجور می‌شناسد. این سرکوب تصادفی نیست: "با توجه به تعداد مواردی که کلیسا تلاش‌های خود را با گروه‌های اقتصادی گوناگون (قضات، اصناف بازرگان) همراه می‌سازد آن هم نه فقط به منظور اعلام ناتوانی زنان بلکه به منظور حذف فیزیکی آنها به بهانه جادوگری یا بدعت مذهبی، نمی‌توان گفت که همه آن اعمال بدون هیچ قصد و غرضی صورت گرفته است".^۱

در بطن کلیسا، انکیزیسیون (اداره تفتیش عقاید) با فرستادن دهها هزار زن به جایگاه سوزاندن به اتهام جادوگری خود را شهره آفاق می‌کند. به گفته لدرر^۲ عصر انکیزیسیون با نخستین فرمان پاپ راجع به جادوگری در ۱۲۵۸ آغاز می‌شود و با درخواست پاپ ژان بیست و دوم در ۱۳۲۰ میلادی، مبنی بر تشدید فعالیت هواداران تفتیش عقاید، شدت می‌گیرد. جادوگران زن متهم بودند که به قدرت جنسی مردان و قدرت تولید مثل زنان حمله می‌کنند و در امحاء مذهب می‌کوشند.^۳ برطبق نظر جان دنیسون علمای مذهبی که نقش زنان را صرفاً به تولید مثل منحصر می‌دانستند سقط جنین را جنایت می‌شمردند، در حالی که تعداد زیادی از زنان قابله ترجیح می‌دادند در صورت لزوم زندگی کودک را فدای زندگی مادر کنند و این همان چیزی بود که انکیزیسیون آن را جادوگری تلقی می‌کرد. در آلمان در قرن پانزدهم زنان قابله‌ای که جان کودک را برای نجات جان مادر فدا می‌کردند محکوم به زنده سوختن در آتش می‌شدند.^۴

این شکار جادوگران منجر به کشتار و هشتناکی شد که تنها در قرن ۱۸ پایان گرفت و این چنین آمده است که: "بایستی منتظر قرن ۲۰ و جنون هیتلری شد تا اروپا بار دیگر شاهد قتل

(1) E. BOULDING, op. cit., p. 505.

(2) Lederer

(3) W. LEDERER, The Fear of Women, New York, Harcourt, 1968, P. 198 et Suiv.

(4) Jean DONNISON, Midwives and medical men: a history of interprofessional rivalries and women's rights, Londres, Heinemann, 1975.

عامی چنین شدید باشد^۱

مورد زنان قابله امکان می‌دهد که جادوگران را قبل از هر چیز معترضانی بشناسیم که از طبقات فرودست برخاسته بودند که نمی‌خواستند خود را تابع هنجارهای نوین اخلاقی، حقوقی، اقتصادی و اجتماعی طبقه بورژوازی در حال رشد بدانند که نقش زنان را در خانواده، شغل و جامعه به طور قابل ملاحظه‌ای محدود می‌کند. و از آنجا که این زنان فاقد حمایتی بودند که ملکه‌ها، زنان اشراف و ثروتمندان به خاطر پایگاه اقتصادی و اجتماعیشان از آن بهره‌مند بودند با توطئه کلیسا سوزانده می‌شدند.

نهاد دیگری که عوامل بورژوازی به منظور "عادی ساختن" زنان در نقش‌های وابسته‌شان به کار می‌بردند نظام حقوقی بود که منجر به مرگ مدنی^۲ زن در خانواده و جامعه شد. طبقه جدید رو به رشد به قوانینی در خانواده احتیاج دارد که مالکیت خصوصی و حقوق پدر بر ارث را اختصاصی و از هر گونه ابهام در مورد اعتراض بر حقوق جانشینی جلوگیری می‌کند. بنابراین باید زن را از حق اداره اموال خانوادگی محروم سازد و دست او را از همه کارها کوتاه کند و همه این امور را به شوهر اختصاص دهد. بدین جهت قانوندانان از حقوق روم فکر جنس ضعیف^۳ را گرفتند، فکری که در قرون وسطی علیا وجود نداشت و زنان متأهل حق اداره اموال خود را داشتند و سرور خود شناخته می‌شدند و وقتی شوهرشان بیمار، غایب و یا ناتوان بود می‌توانستند در معاملات جانشین او شوند.

در قرن پانزده در فرانسه "شاهد انحطاط تدریجی و کند وضعیت زنان در خانواده هستیم، زن حق جانشینی شوهر غایب یا دیوانه‌اش را از دست می‌دهد. اعمالی که در چنین شرایطی او می‌تواند انجام دهد باید توسط قاضی اجازه داده شود"^۴. و به علاوه در حالی که در قرون وسطی علیا کودک می‌توانست نام پدر و یا مادر را داشته باشد، از قرن ۱۴ دولت به

(1) Françoise d'EAUBONNE, Histoire et actualité du féminisme, Paris, Alain Moreau, 1972.

(2) civil death

(3) fragilitas sexus

(4) Pierre PETOT, in Socio logie comparée de la famille contem poraine, paris, CNRS, 1975.

منظور سهولت بخشیدن به کار پلیس و ادارات، انتقال نام پدر را اجباری می‌سازد.^۱ علی‌رغم تعدد وسایل تضییق و سرکوب، که هم از طریق کلیسا و هم از طریق حکومت اعمال می‌شد، فریاد اعتراض زنان بلند شد و مشهورترین این اعتراض‌ها، فریاد کریستین دوپیزا^۲ بود (۱۴۳۰-۱۳۶۴). او خواهان آموزش واقعی زنان بود تا بدین وسیله به آنان امکان دهد به خصوص به هنگام بیوه‌گی مسئولیت‌هایی را بر عهده بگیرند. او نیازهای آموزشی شاهزادگان، مالکین اراضی وسیع، همسران بازرگانان، پیشه‌وران شهری و روستاییان را عنوان کرد و "خیلی پیش از لراسم"^۳ مسئله روابط بین المللی را مطرح کرد و با مطالعه استراتژی نظامی به منظور کاهش دادن قوه تخریب جنگ، بر نظریات بعدی پیشی گرفت.^۴ کریستین دوپیزا دو موضوع اساسی را که بعدها در تفکرات فمینیستی قوت می‌گیرد توسعه بخشید. این دو عبارت از ضرورت تربیت دختران و آرزوی پی‌ریزی یک جامعه آرام و صلح جو بود.

۵- زنان در دوره رنسانس (قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی)

در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی با پشتیبانی سلطنت برای محصور کردن زنان در خانواده و محروم نمودن آنان از نقش‌های پیشین ماشین سرکوبگر کلیسا و بورژوازی تکمیل شد.

در فرانسه حقوق‌دانان هم‌چنان برای ساخت یک خانواده پدرسالار از حقوق روم مدد می‌جستند: "عاقبت در قرن شانزدهم، زن متأهل بدل به موجودی ناتوان می‌گردد که هر عملی را بدون اجازه همسر و یا دادگاه انجام دهد هیچ انگاشته می‌شود. این تحوّل، قدرت شوهر را تقویت کرد تا آنجا که این قدرت منجر به

(1) Marc BLOCH, op. cit., p. 206.

(2) Christine de Pisan

(3) Erasme

(4) E. BOULDING, op. cit., p. 480

نوعی سلطنت خانگی شد.^۱ قانون ناپلئون در بطن سیمایی که بورژوازی از خانواده پرداخته بود وجود داشت. از پایان قرن پانزدهم معاهده "اخلاقی و اقتصاد خانگی پاریس"^۲ (۱۴۹۸) اخلاق جدیدی را که تربیت دختران باید از آن تبعیت کند تعریف می‌کند: دختران باید برای نقش‌های خانه‌داری آماده شوند، جایی که در آن همه چیز به منظور رفاه شوهران صورت می‌پذیرد.^۳

مرگ سیاسی زنان دست کم در مناسبات بورژوازی، چندان دور نیست و پیش از آنکه "انقلابیون" ۱۷۸۹ و ۱۸۴۸ آن را رسماً برای زنان فرانسوی مورد تأیید قرار دهند، یک اعلامیه انگلیسی در ۱۵۴۷ میلادی گردهمایی دیدار زنان را از یکدیگر به منظور وراجی و سخن گفتن ممنوع می‌کند و به شوهران دستور می‌دهد که "همسرانشان را در خانه نگاه دارند"^۴. وقتی که چنین توافق وسیعی برای محبوس کردن زنان وجود دارد دیگر تدوین چنین مقرراتی الزام آور ضرورتی ندارد!

کنار گذاشتن زنان از مسئولیتها، در اصناف و اداره شهرها، وضعیت زنان کارگر را بسیار وخیم کرد. تفاوت دسمتزد بین مردان و زنان افزایش یافت. بدین سان که در کارگاه‌های روستایی قرن چهاردهم زنان تقریباً سه چهارم مزد مردان را دریافت می‌داشته‌اند در قرن پانزدهم این رقم بیش از نصف و در قرن شانزدهم کمتر از نصف دسمتزد مردان بوده است. چنین اختلاف و خیمی در سطح دسمتزد کارگران شهری نیز به چشم می‌خورد.^۵

به اخلاق بورژوازی در شرف پیدایش از "زن خانه‌دار" فلسفه نوینی افزوده می‌شود که دولت را بر پایه فرد می‌سازد و نه خانواده بزرگ فئودال، اما زنان از این

(1) Pierre PETOT, art. cit.

(2) Ménagier de Paris

(3) Nina EPTON, The French and the love, Londres, Cassel, 1959.

(4) Sheila ROWBOTHAM, Resistance and Revolution, New York, Random House, 1972.

(5) E. BOULDING, op. cit., p. 489.

مفهوم افراد- شهروندان دولت ملی نوین کنار گذاشته می شوند.^۱

تمامی زنان طبقات متوسط، الگوی خانه دار شدن را که توسط اخلاق بورژوازی تعریف شده می پذیرند: یعنی بستن کردن به خانواده و به وظایف خانه داری، مراجعه به شوهر برای تصمیم گیری و کنار گذاشته شدن از امور عمومی.

اصلاح مذهبی (رفرم) در شخص کاترین فون بورا^۲ همسر مارتین لوتر^۳ الگوی زن-همسر را فراهم آورد که مرده ریگ آن تا اوسط قرن بیستم در طبقات متوسط کشورهای پروتستان باقی ماند.^۴ خانواده قرن شانزده ابعاد کوچکی داشت یعنی تعداد متوسط آن به ۴/۷۵ نفر می رسید. رفتار تهاجمی جامعه نسبت به زنان سبب خشونت مادران نسبت به دختران شد. در این دوره اشاره می شود به پیدایی رسم کتک زدن دختران توسط مادرانشان.^۵ ناکامی، خشونت به دنبال دارد و این مکانیسمی کاملاً شناخته شده است.

در حالی که تورم، تهیه جهیزیه دختران را برای والدین دشوار می سازد، حذف صومعه ها در قرن شانزدهم در انگلیس و بیشتر کشورهای اروپایی و ممنوعیت زنان برای ورود به دانشگاههایی که توسط کلیسا دایر شده بود، کاهش امکانات شغلی را برای زنان فراهم می کند. مشاغل پزشکی، طب سنتی، قابلمگی که زنان با موفقیت در قرون گذشته انجام داده بودند در رقابت بین دو جنس بسیار آسیب پذیر شده بود. از قرن پانزدهم به بعد هرگاه زنان طبابت را بدون دیدن آموزش در مدارس نوین پزشکی انجام دهند متهم به جادوگری می شوند. در حالی که رسم معمول آنها، بیش از دانش کتابی که به مردان در دانشگاهها آموخته می شد، زنان را آماده انجام این شغل می نمود.

زنان طبقات متوسط که به خانواده پناه برده بودند امکان آن را که از آفرینش های علمی یا هنری شان قدرشناسی شود نداشتند. آنها تمامی حقوق

(1) Sheila ROWBOTHAM, *Feminisme et Révolution*, Paris, Payot, 1973.

(2) Katherine Von Bora

(3) Martin Luther

(4) E. BOULDING, op. cit., P.549

(5) Ibid., p. 553.

خود را در این مورد از دست دادند. زیرا زنانی که نبوغ علمی و ادبی داشتند در خانه برای خدمت به پدران، برادران و همسران خود به کار گرفته می‌شدند^۱. بدین سان ما نمی‌دانیم تیکو براهه^۲ (۱۶۰۱-۱۵۴۶) که به تنهایی به اشتهار رسیده تا چه حد مدیون خواهرش است که با او در تحقیقات نجومی همکاری داشته است. زنان نقاش یا موسیقیدان معمولاً آفرینش هنری خود را به نام همسران یا برادرانشان امضاء می‌کردند. بدین سان مارگریت وان ایک^۳ بخشی از تابلوهای برادرانش، که تنها نام آنها در تاریخ شناخته شده، را نقاشی می‌کرده است (۱۴۴۱-۱۳۹۰)^۴.

زنان تمامی طبقات اجتماعی، این محدود و محصور شدن را نمی‌پذیرفتند اما موفقیت آنها در مقاومت به وضعیت منطقه‌ای بستگی داشت. بدین سان ایتالیا که از قرن هشتم تحت تاثیر فرهنگ غنی اسلامی، که در آن زنان از امتیازاتی برخوردارند، بوده از نظر فرهنگی دارای سستی فمینیستی است. زنان اشراف دانش می‌آموختند، سالن‌ها را به وجود می‌آوردند و هنرمندان و نویسندگان را تحت حمایت داشتند (لوکرس بورژوا، ایزابل دِست^۵). زنان هنرمند ایتالیایی به اشتهار نیز می‌رسند: انا ماریا آردون^۶ شاعره و هنرمند و موسیقیدان آکادمی آرکادی^۷، سوفونیسبا دوکرمون^۸ (۱۶۲۵-۱۵۳۵) که به عنوان یک تصویرگر در تمامی اروپا مورد تحسین بود، لاورینیا فوتنانا دوبولون^۹ (۱۶۱۴-۱۵۵۲) که هنرمند بسیار مشهوری بود. پوپرزیادی رُسی^{۱۰} زن پیکر تراش اهل بولون که مورد حمله یک جنگجوی مرد صلیبی قرار گرفت که می‌خواست مانع از آن شود پیکر تراش اثری را که به او سفارش داده شده بود در یک بنای عمومی نصب کند^{۱۱}! هرچند نتیجه بستن صومعه‌ها فقدان زنان

(1) E. BOULDING, op. cit., p. 475.

(2) Tycho Brahe

(3) Marguerite Van Eyck

(4) Ibid., p. 475.

(5) Lucrece Borgia

(6) Isabelle d'Este

(7) Anna-Maria Ardoim

(8) Académie d'Arcadie

(9) Sophonisba de Crémone

(10) Lavinia Fontana de Bologne

(11) Poperzia di Rossi

(12) Ibid., P. 542.

نویسنده یا هنرمند در انگلستان قرن شانزدهم است در عوض کنتس همبروک^۱ سالنی را برای پذیرایی از دولتمردان و نویسندگان بزرگ (بن جانسن، شکسپیر و...) می‌گشاید.^۲

در تمامی اروپا علی‌رغم فشار اجتماعی، زنان در برابر ازدواجی که شرایطی اسفبار را به آنان تحمیل می‌نمود مقاومت می‌کردند. آمار نشان می‌دهد که در قرن شانزدهم، ۱۶ درصد خانواده‌ها توسط زنان اداره می‌شده است.^۳ و این کاری بود که در آن روزگار شهادتی بسیار می‌طلبید زیرا در آن دوره زنانی که مجرد زندگی می‌کردند (بیوه‌هایی که از ازدواج مجدد خودداری می‌کردند، زنان مطلقه و یا مجرد) نخستین کسانی بودند که به جادوگری متهم می‌شدند. اما بعضی از آنان این خطر را به وضعیتی که طی آن می‌بایستی "کلفت بی‌مزد و مواجب همسران خود باشند" ترجیح می‌دادند.^۴

در انگلستان، زنان کاسب در برابر محرومیت از حقوق قانونی که زنان قاره اروپا را در بر گرفته بود مقاومت می‌کردند: در آغاز قرن پانزدهم لیست شهروندان لندن ۷۷۱ مرد و ۱۱۱ زن کاسب را که اغلب مجرد بودند گزارش می‌کند. قانون انگلیسی از حقوق زن کاسب متأهل یا مجرد حمایت می‌کند، این زنان حتی اگر متأهل بودند می‌توانسته‌اند امور مربوط به خود را خود اداره کنند و بدون نیابت همسرشان به دادگاه بروند.^۵

مقاومت بارز و آشکاری از سوی ملکه‌ها و شاهزادگان در برابر کاهش نقش‌های زنان دیده می‌شود. ملکه‌ها خود را همانند پادشاهان قادر به ایجاد دولت ملی و اتحاد و پیروزی بر مقاومت فئودال‌ها و برقراری معاهده صلح نشان می‌دهند. بدین سان ایزابل دوکاستیل^۶ (۱۴۵۱-۱۵۰۴) بدون یاری همسرش برای اتحاد اسپانیا کار می‌کند و با همراهانش مدارس، بیمارستانها و صومعه‌هایی را ایجاد می‌نماید، مارگریت دوناوار^۷ (۱۴۹۲-۱۵۴۹) برای صلح کار می‌کند و نویسنده مشهوری می‌شود. مشهور است که ژان دوناوار^۸ (۱۵۲۸-۱۵۷۲) تنها پادشاه قرن شانزدهم است که هیچ کس را به خاطر اعتقادات

(1) pembroke

(2) Ibid., p. 545.

(3) Ibid., p. 554.

(4) Ibid., P.555.

(5) Ibid., P. 493.

(6) Isabelle de Castille

(7) Marguerite de Navarre

(8) Jeanne de Navarre

مذهبی‌اش محکوم به مرگ نکرده است، الیزابت تودور^۱ (۱۶۰۳-۱۵۳۳) سروری انگلستان را بر دریاها تثبیت کرد و از این قبیل^۲.

در انگلستان و بقیه قاره اروپا، بسیاری از زنان طبقات پایین به حمایت از اصلاح مذهب (رفرم) و بدعت مذهبی برخاستند و وقتی الیزابت تودور تبعید کشیشان بدعت‌گزار را اعمال کرد تعداد زنان کارگری که همراه با کسبه زن به خاطر اعتراض به این اقدام به زندان رفتند بیش از مردان بود^۳.

نمونه شگفت‌آوری از شایستگی زنان طبقه پایین که در برابر محدودیت نقش‌ها مقاومت کردند در ژاندراک^۴ (۱۴۳۱-۱۴۱۲) تجلی می‌یابد. او که در یک خانواده روستایی به دنیا آمده بود چنان به تهور عمل کرد که گویا برای نقش‌های زنان هیچ محدودیتی وجود ندارد^۵. او به جامعه پدرسالار بابت این تهور بهای گزافی را پرداخت.

زنان هم چنین در برابر امتناع از آموزش دختران در مدارس نوینی که اختصاص به پسران داشت راه حلی‌هایی را یافتند. بدین سان یک زن ایتالیایی جوان به نام آنجلاماریچی دوبرسیا^۶ در ۱۵۳۷ نظام اورسولین‌ها^۷ را بنا نهاد که هدف از آن آموزش دختران فقیر، یتیم یا مجرد بود. این نظام در فرانسه در ۱۶۱۱ برقرار شد و دیگران اصلاحاتی در صومعه‌ها ایجاد کردند مثل ترز دآویلا^۸ (۱۵۸۲-۱۵۱۵).

در فرانسه، زنان بورژواکه در پاسخ به پیام "رنسانس" که بشارت دهنده حقوق فردی بود حساس بودند به شدت تمام علیه هنجارهای نوین محصور و محدود کردن زنان به اعتراض برخاستند. لوئیز لابه^۹ (۱۵۶۶-۱۵۲۴) با اسلحه‌کسانی که زادگاهش را تصرف کرده بودند بیرون راند و ماری دوگورنه^{۱۰} (۱۶۴۵-۱۵۶۶) دختر خوانده مونتئی^{۱۱} رساله‌ای در باب "برابری زنان و مردان و شبکه زنان" منتشر

(1) Elisabeth Tudor

(2) E. BOULDING, op. cit., p. 538.

(3) Ibid., p. 540.

(4) Jeanne d'Arc

(5) Ibid. P. 545.

(6) Angela Marici de Brescia

(7) Ursulines

(8) Thérèse d' Avila

(9) Louise Labbé

(10) Marie de Gournay

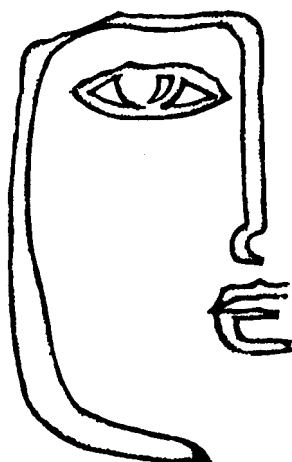
(11) Montaigne

کرد که در آن طغیان او علیه شرایط زنان هم عصرش به اوج می‌رسد "کسانی که همه چیزهای خوب برایشان ممنوع است و کسانی که آزادی از آنها سلب شده و کسانی که تمامی فضیلت‌ها از ایشان دریغ شده است"^۱. بدین سان "فمینیسم با پیدایی رنسانس پیشرفت می‌کند".^۲

(1) Elise BOULDING, op. cit., P 545.

(2) Sheila ROW BOTHAM, op. cit., P. 17.

فصل چهارم



وضعیت زنان در قرون هفدهم و هیجدهم

قرون ۱۷ و ۱۸ عصر انتقال از اقتصاد فئودالی به اقتصاد صنعتی است. جهانی نوین جانشین جامعه فئودالی کهن می شود. تغییرات سیاسی (رژیم پارلمانی و "آزادیها") به دنبال تحول اقتصادی می آید.

اما این انتقال به چه بهایی تمام می شود؟ کارل مارکس پس از آدام اسمیت نشان می دهد که انباشت سرمایه داری که امکان انقلاب تکنولوژیکی و ظهور «مانوفاکتورها» را به جای کارگاه های صنعتی فراهم نمود خود به برکت استثمار مستعمرات و جنگ میسر می شود:

"هر چند که نخستین پیدایش تولید سرمایه داری را از قرون ۱۴ و ۱۵ به طور پراکنده در بعضی از شهرهای مدیترانه ای می یابیم، عصر سرمایه داری از قرن ۱۶ آغاز می شود... تاریخ نوین سرمایه از قرن ۱۶ با پیدایش تجارتی که در سراسر جهان گستره می شود و بازاری به وسعت جهان را در اختیار می گیرد آغاز می شود... مستعمرات برای مانوفاکتورهایی که به وجود می آیند بازارهایی را ایجاد می کنند و با انحصاری کردن این بازارها موجبات انباشت و تزاید سرمایه فراهم می آید. خزاینی که خارج از اروپا از طریق چپاول و تاراج علنی و حتی بردگی و قتل به دست آمده به سوی کشور مادر سرازیر می شود و به صورت سرمایه تغییر شکل می دهد... در واقع روش های انباشت ابتدایی سرمایه به هیچ وجه کاملاً ایده آل نبوده... و در تاریخ نوین این نکته بسیار روشن است که فتوحات، به بردگی کشاندن، غارت، قتل و به طور خلاصه زور نقش عمده ای را ایفا کرده است!"

(1) Cité par A. GUNDER-FRANK, L'accumulation mondiale, 1500-1800, Paris, Calmann - Lévy, 1977.

جنگ توسعه‌طلبانه استعماری و یا رقابت بین ملل اروپایی به منظور فتح بازارهای جدید مستعمراتی "یک نیروی تشکیل دهنده ساخت ملت‌های نوین" است: "به هر حال به هنگامی که قاره اروپا قدرت خود را بر بقیه عالم می‌گستراند میلیتاریسم یکی از عناصر سازنده تمدن آن است. این یک امر واضح است که تاریخ توسعه استعماری، تاریخ یک جنگ پایان ناپذیر است".^۱

تمرکز ثروت در یک قاره و فقیر شدن دیگر قاره‌ها (آسیا، آفریقا و غیره) و مبادله بردگان به سرعت وضعیت زنان آسیایی و آفریقایی را خراب کرد: "مبادله و جنگ‌های طرفدار بردگی سبب از بین رفتن دموکراسی و در ضمن قشربندی و تحکیم خودکامگی جامعه آفریقایی شد".^۲ و بدین سان در این جامعه، "پایگاه محرومترین افراد با شدت گرفتن تحجر اجتماعی وخیم‌تر شد...".^۳

در غرب نیز وضعیت زنان بهبود چندانی نیافت. تفاوت وضعیت زنان طبقه بورژوا و متوسط که از تولید تجارتی با ارزش، دور نگه داشته شده بودند با وضعیت همسرانشان بسیار افزایش یافت. در واقع در جامعه‌ای که نه فقط اخلاق پروتستانی (بر خلاف نظر ماکس وبر) بلکه آئین کاتولیک، بی‌کاری و تن‌آسایی را طرد می‌کرده است^۴ شرافت و ارزش مردان در فرانسه، انگلستان و آمریکا بر پایه تولید کالا و پس‌انداز آنها سنجیده شده و در همان حال زنان بورژوازی بیکاره طبقه بالا و متوسط موضوع تحقیر مردان قرار می‌گیرند. ازدواج که به برکت مهریه زن، سرمایه اولیه بورژوا را افزایش می‌دهد به این نفرت دامن می‌زند: "سرمایه‌داران جدید پولشان را در زنانشان سرمایه‌گذاری می‌کردند هم چنان که در راه زمین سرمایه‌گذاری می‌کردند".^۵ مشاغلی مثل پزشکی و جراحی که در بعضی از کشورها، از رنسانس به بعد، به زنها واگذار نمی‌شد در همه جا از آنها به زور

(1) K. MARX, dans GUNDER-FRANK, op. cit., p. 199.

(2) A. G. FRANK, op. cit., p. 222.

(3) Ibid., p. 222.

(4) Werner SOMBART, Le bourgeois, Paris, Payot, 1928.

(5) Sheila ROWBOTHAM, Féminisme et revolution, Paris, Payot, 1973, P. 27.

گرفته شد. در انگلستان قابلیت به فقرا اختصاص یافت و در فرانسه زنان قابله با ارتقاء کیفیت شغلیشان در برابر بی‌ارزش شدن این شغل مقاومت می‌کردند.^۱ در طبقات پایین، رقابت بین دو جنس با از بین رفتن تولید خانگی شدت یافت و بسیاری از مشاغل زنان را از دستشان گرفت: آبیجو سازی که پیش از این حرفه‌ای زنانه بود در قرن هفده انجام آن برای زنان ممنوع شد و زنان علی‌رغم مقاومت‌شان از شغل شمع‌سازی نیز منع شدند. اینان که از اصناف و تعاونی‌ها کنار گذاشته شده‌اند به صنعت پارچه‌بافی روی آوردند، صنعتی که در آن هنوز نخ‌ریسی توسط زنان انجام می‌شد. مردان درخواستی مشعر بر کنار گذاشتن زنان از پارچه بافی تهیه کردند.^۲ در قرن هجده، تقسیم کار با اختراع ماشین‌های جدید سرعت بیشتری گرفت و مشاغلی با دستمزد ناچیز به زنان اختصاص یافت. فاصله بین مزد مردان و زنان از قرن چهاردهم رو به افزایش گذاشت و در قرن هیجدهم زنان ۵۰ درصد مزد مردان را دریافت می‌کردند.

۱- مقاومت زنان در برابر محدودیت‌های قرن هفدهم

رشد طبقات متوسط منجر به افزایش اهمیت زندگی خانوادگی شد. آثار فیلیپ آریه^۳ این مسأله را روشن می‌کند. در این زمان سعی می‌شود که زنان را در نقش‌های خانه‌داری و تربیتی محدود کنند. مقاومت در برابر این محدودیت بیشتر در طبقات بالا صورت می‌گیرد اما دیگر محیط‌های اجتماعی نیز به راحتی تسلیم نمی‌شوند.

در بین اشراف و بورژوازی مرفه، زنان محدودیت نقششان را نمی‌پذیرند و بدین سان "جوراب آبی‌ها" در قرن ۱۷ پدیدار می‌شوند که سالن‌های ادبی اروپا را به فعالیت و می‌داشتند و زنان دیگر در مبارزات سیاسی شرکت می‌جویند.

(1) Ibid., P. 25.

(2) Ibid., P. 24.

(3) Philippe Aries

ملکه کریستین سوئدی (۱۶۸۹-۱۶۲۶) از مقام خود استعفا داد تا به امور فرهنگی بپردازد. در فرانسه مادموازل دومون پانسیه^۱ و مادام دولانگ ویل^۲ به مبارزه با کُنده^۳ پرداختند و در برابر تمرکز سلطنت دست به مقاومت برداشتند. آنا ماری فون شورمان^۴ (۱۶۷۸-۱۶۰۷) la Sapho de Hollande (یک شخص حماسه‌ای یونان) برای شرکت در کنفرانس‌های دانشگاه اوترخت در پشت پرده پنهان می‌شد و با ده زبان آشنا بود و مرید ماری دوگورنه بود. او که خود را یک فمینیست می‌دانست فرقه آناباتیست‌ها را تشکیل داد و بقیه زندگیش را در یک جامعه مذهبی سپری کرد و بدین سان یک زندگی "ضد فرهنگ متداول" را انتخاب نمود.^۵

در قرن هفدهم در انگلستان زنان قصر نشین، در راس سپاه کوچک خود به منظور دفاع از تیولشان می‌جنگیدند. یکی از آنان با ایجاد خانه‌هایی برای فقرا در زمین‌هایش اشتهار یافت (آن کلیفورد^۶، ۱۶۷۵-۱۵۹۰). دیگران خدماتی به روستاییان ارائه دادند (از آن جمله ایجاد مدارس و غیره). زنان نویسنده (شب نامه‌نویس) بر ضد شرایطی که در مورد جنس آنها اعمال می‌شد زبان به اعتراض می‌گشودند مثلاً دوشس نیوکاسل^۷ خواهان آن بود که زنان همانند مردان "آزاد و خوشبخت باشند و مشهور شوند".^۸

در ۱۶۴۳ حدود پنج هزار نفر زنان طبقه پایین در برابر مجلس عوام گرد هم آمدند و خواهان پایان جنگ داخلی و صلح شدند. خدمتکاران زن در ۱۶۴۷ درخواستی به پارلمان تسلیم کردند و خواستند تا از ساعات کار طاقت فرسایشان کاسته شود و زنان کسبه در ۱۶۵۱ به زندانی شدن به خاطر قروضشان اعتراض می‌کنند.^۹

(1) Mlle de Montpensier

(2) Mme de Longueville

(3) Condé

(4) Anna Marie Von Schurman

(5) Elise BOULDING, op. cit. P. 573.

(6) Anne Clifford

(7) New Castle

(8) Elise BOULDING, op. cit. P. 558.

(9) Elise BOULDING, op. cit. P. 558-560.

باز هم در انگلستان قرن هفده، "مخالفین کلیسای رسمی" با اعمال نفوذ فقر نشینان به مخالفت برخاستند و خواهان یک عدالت همه‌جانبه شدند. زنان فرقه آناباپتیست و کواکرها در این راستا نقش اساسی ایفا کردند. آنان از نظر مذهبی همان وظایفی را بر عهده گرفتند که مردان انجام می‌دادند و به هنگام سفر تبلیغی فرزندانیشان را به همسرانشان سپردند و در این سفرها با خدمت نظام مخالفت ورزیدند. از خانه مارگرت فل^۱، که همراه با جرج فاکس^۲ انجمن دوستان (Society of Friends) را بنا نهاد، مانیفستیهایی به تمامی قاره اروپا گسیل شدند، مارگرت فل الگوی تمامی زنان ثروتمند و تحصیل کرده‌ای بود که اتحاد با طبقه صنعتگر را پی‌ریزی کردند تا زمینه تغییرات اجتماعی انقلابی را فراهم آورند^۳.

زنان که در جامعه انگلستان محروم و ستم‌دیده و جنس دوم تلقی می‌شدند رهایی خود را در مهاجرت به "دنیای نو" می‌یافتند. بر خلاف اروپا، صاحبان قدرت در مستعمرات آمریکایی ممانعتی به عمل نمی‌آوردند که زنان "در برابر دادگاه از خود سخن بگویند و یا چاپخانه، روزنامه، مسافرخانه و یا مدرسه‌ای را اداره کنند و یا به حرفه پزشکی و یا مدیریت مزارع اشتغال بورزند"^۴. در آغاز استعمار، مجلس ویرجینیا به زنان نیز مانند مردان زمین‌هایی را اعطا کرد. زنان هلندی که در نیوآمستردام (نیویورک) مستقر شدند تأثیر تعیین‌کننده‌ای در توسعه تجارت کشور مبداء خود با ماوراء بحار و بومیان داشتند.

با گسترش استعمار آمریکا، لیبرالیسم نخستین مجمع مستعمره‌نشین‌های امریکایی بزودی جای خود را به اعمال پدرسالارانه داد: و آنگاه تنها رؤسای مرد خانواده‌ها بودند که به عضویت حکومت‌های محلی در می‌آمدند.

زنان کواکر با ایفای نقش مذهبی، در آمریکا مؤسسات خاص خود را به منظور جلوگیری از ظلم و ستم پیورتن‌ها یا پاک‌دینان ایجاد می‌کنند. بعضی از این

(1) Margaret Fell

(2) Georges Fox

(3) Cité par E. BOULDING, op. cit., P. 562.

(4) Cité par E. BOULDING, op. cit., P. 564.

زنان به علت آن که از نیاکان پدرسالار جمهوری آمریکا تبعیت نمی‌کردند اعدام شدند^۱

در فرانسه قرن هفدهم، نقش زنان صرفاً به سالن‌های ادبی و مبارزات سیاسی اشراف محدود نمی‌شود. ضد رفم سبب تغییر نهادهای مذهبی شد. مدیره‌های دیر تغییراتی در صومعه به وجود آوردند، صومعه‌هایی که زنان اشراف، بیوه‌گان، دختران بی‌جهیزه، زنان روستایی فقیر به آن پناه آورده بودند، بدین سان مادر آنژلیک، کلیسای پور روایال^۲ را به محل زندگی روحانی و ملاقات با شخصیت‌های مذهبی و مناظره‌شان سینست‌ها^۳ تبدیل کرد. ژان گویون^۴ عارفی بزرگ بود و ژان دوشانتال^۵ نظام خواهران ویزیتاسیون^۶ را بنیان نهاد و از این که تمایزی بین سیر و سلوک و عمل قائل شود امتناع ورزید، خواهران روحانی مسئول تربیت دختران، رسیدگی به فقرا و بیماران بودند. کلیسا این ابتکارات را از بین برد و یا زیر نظارت خود درآورد. خواهران سن ونسان دوپل در اعمال خیر خود آزادی عمل بیشتری داشتند^۷.

در کانادا، ماری گویار^۸ مؤمنه در سال ۱۶۳۹ نظام اورسولین‌ها^۹ را به کپک آورد. این اورسولین‌ها نخستین کسانی بودند که با زبان و فنون الگونکن‌ها^{۱۰} و ایروکواها^{۱۱} آشنایی داشتند و فرهنگهای لغت این دو زبان را به رشته تحریر درآوردند. خواهران روحانی دیگر در آمریکای جنوبی نیز این چنین کردند. بر خلاف انگلیسی‌ها، آنها به سرخ‌پوستان و سیاهان کینه نمی‌ورزیدند. بورژواهای پروتستان که از فرانسه به خاطر آزار و اذیتی که بر

(1) E. BOULDING, op. cit., P. 568.

(2) Port-Royal

(3) Jan senistes

(4) Jeanne Guyon

(5) Jeanne de Chantal

(6) Soeurs de la visitation

(7) E. BOULDING, op. cit., P. 569.

(8) Marie Guyard

(۹) Ursulines زن تارک دنیا از سلك sainte ursule که در ۱۵۳۷ توسط sainte angele de merici

در Bréscia تأسیس شد

(10) Algon quins

(11) Iroquois

هنگونه^۱ اعمال می شد گریخته بودند در آمریکا مستقر شدند که از آن جمله می توان از مادام پون ترن کور^۲ نام برد که با شوهرش در آکادی جدید سکنا گزید. همراه با این فرانسوی های بورژوا، ولگردان و جنایت کاران با محکومیت پنج سال به بالا بودند که به منظور اجتناب از رفتن به زندان و یا به مانو فاکتور به دنیای نو (آمریکا) فرستاده شدند.^۳

۲- مقاومت زنان در برابر محدودیت های قرن هیجدهم

همانند گذشته ملکه ها و شاهزاده خانم ها در برابر اخلاق جدید بورژوازی مقاومت و نقش سلطنتی خود را با کفایت و حتی بهتر از پادشاهان ایفا می کردند. فی المثل ملکه آن در انگلستان اسکاتلند را به قلمرو خود افزود و کاترین دوم در روسیه از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶ بر کشور خود حکومت راند.^۴ کاترین دوم کبیر با همان تعلق خاطر ملکه های قرن ۱۶ (ایزابیل دوکاستیل و الیزابت تودور) با فتوادل ها جنگید و با کمک یک دیوان سالاری صدیق قلمرو خود را رو به سوی تجدد برد. او سبب شد که کشورش جزو قدرت های اروپایی به حساب آید و از دید رو و طرح اصحاب دائرة المعارف، در زمانی که با آنها به شدت مخالفت می شد، حمایت نمود. او با ولتر و فیلسوفان اروپایی مکاتبات مفصلی داشت. هرچند این قرن در انگلستان، برای زنان قرن "ظلمت" نامیده شده است اما ابتکار فمینیستی در تمام طبقات اجتماعی وجود داشت. بدین سان لیدی ماری مونتاک^۵ مؤلف آثار فمینیستی جلوگیری از آبله را در انگلستان باب نمود، خانم ترال^۶ همسر یک آبنجو ساز مشهور مانند بسیاری از بورژواهای دیگر عضو نهضت

(۱) معتقد به مذهب پروتستان و طرفدار کالون

(2) Mme de Pontrín court

(3) E. BOULDING, op. cit., P. 566.

(4) E. BOULDING, op. cit., P. 577.

(5) Lady Mary Montague.

(6) Mrs. Thrale

انسان دوستانه‌ای شد تا جمعیت رو به رشد کودکان فقیر شهر را نجات دهد. این زنان مدارس را برای فرزندان کارگران تأسیس کردند که تعداد آنها در ۱۷۲۹ به ۶۰۰ مدرسه خیریه رسید و ۲۴۰۰۰ شاگرد داشت. حنامور^۱ یکی از مشهورترین انسان دوستان عصر خود بود.^۲

در بورژوازی متوسط انگلیسی زنان امنیت انسان دوستان بورژوازی کلان را نداشتند. آنها وقتی که می‌خواستند نیازهای خود و فرزندانشان را برآورده سازند با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌شدند. ماری ول استون کرافت^۳ (۱۷۵۹-۱۷۹۷) در ۱۷۹۲ با الهام از انقلاب فرانسه یک مقاله فمینیستی تحت عنوان دادخواستی برای حقوق زنان (A Vindication of the rights of women) منتشر کرد که در آن علیه آیین روسو و ایستار^۴ انقلابیون فرانسه و بورژوازی همه کشورها که دختران را از برابری آموزش با پسران محروم می‌کنند شورید.^۵ او بشدت هرچه تمامتر از نقش آموزش و پرورش که دختر خردسال را به وابستگی و طنازی سوق می‌داد پرده برداشت. کاری که سیمون دوبووار یک قرن و نیم بعد انجام داد. برخلاف ادعاهای ژان ژاک روسو نمی‌توان از "طبیعت" زنانه مدد گرفت تا نقش زنان را به کلفتی خانه و خدمتگذاری همسر کاهش داد. او با اطمینان از این گفتار خود پیام فمینیستی را نشر می‌دهد که هنوز هم پیام فمینیست‌های امروزی است: "وقت آن رسیده است که انقلابی در رسوم زنانه پدید آید و به زنان عزت و شرافت از دست رفته‌شان را بازگرداند و زنان به عنوان عضوی از جامعه انسانی سهمی در اصلاح جهان داشته باشند".^۶

(1) Hannah More

(2) E. BOULDING, op. cit., P. 579.

(3) Mary Wollstone Craft

(4) Attitude

(5) E. BOULDING, op. cit., P. 580-581.

(۶) اثر او به زبان فرانسه توسط M.F. cachin تحت عنوان:

Defense des droits de la fememe, Payot, 1976.

زنان کواکرا^۱ و شیکرز^۲ در انگلستان و آمریکای شمالی نقش مهمی ایفا می نمودند و به فقرا و کسانی که از فرقه‌های خود رانده شده بودند کمک می کردند، آنها در آمریکای شمالی فرقه‌های مخالفی را بنیان نهادند که معمولاً در آنها برابری جنسی وجود داشت^۳.

در قرن هیجدهم بازار کار برای زنان باز هم محدودتر شد به گونه‌ای که در مانوفاکتورهای انگلیسی زنان مجبور بودند دشوارترین کارها را با کمترین دستمزد بپذیرند. بعضی از آنان راه حل را در فحشا یافته، برخی در ارتش مشغول به کار شده، گروهی نیز سارقان مشهوری از کار درآمدند و بالاخره عده‌ای به آمریکا مهاجرت کردند^۴. زنان خانه‌دار و همچنین بیوگان با فرزندانشان و زنان بیکار در طغیان بر ضد کمبود مواد غذایی و شورش‌های شهری شرکت جستند. تخمین زده می شود که نیمی از تظاهرکنندگان در انگلستان زن بودند. مع ذلک همان گونه که الیزابت بولدینگ اشاره می کند، "در بیان مناسبت رویدادهای تاریخی واژه "انسان‌ها" واقعیت مشارکت زنان را پنهان نگاه می دارد".

همانند قرن هفدهم، زنان انگلیسی که نمی توانستند تضییقات بورژوازی را تحمل کنند به مهاجرت به آمریکا ادامه دادند. در شهرهای کوچک واقع در سواحل اقیانوس اطلس زنان بازرگان و کاسب وجود داشتند. آنها در مبارزه برای استقلال آمریکا نقشی خاص بر عهده گرفتند. "دختران آزادی" که یادشان همواره در تاریخ آمریکای معاصر گرامی است در واقع دسیسه چینانی بودند که با مشارکت در سازمانهای تروریستی آن عصر خواهان استقلال بودند. اما با همه شهامت و فعالیتشان نه اعلامیه استقلال و نه قانون اساسی ایالات متحده به زنان پایگاه شهروندی را که دارای حقوق سیاسی است اعطا نمود^۵.

در فرانسه قرن هیجدهم، "صاحبان سالن‌ها" پیروز می شوند: اینان هر یک در

(1) Quakers

(2) Shakers

(3) E. BOULDING, op. cit., P. 581-582

(4) E. BOULDING, op. cit., p. 584-585

(5) E. BOULDING, op. cit., p. 597.

قلمروی خاص به تخصص می‌رسند و حمایت از یک یا چند نویسنده^۱ "عصر روشنائی" را بر عهده می‌گیرند: مارکیز دولامیر^۲ آراء فمینیستی را بیان می‌کند. مادام دپی نی^۳ از آبه گالیانی^۴ حمایت می‌کند، مادام دوشاتله^۵ از ولتر و مادموازل اسپیناس^۶ از دالامبر و غیره. دختران یا زنان بانکدار در این میان نقش مهمی را ایفا می‌کنند: مادام نیکر^۷ و دخترش ژرمن دواستال^۸ سالن‌های خود را به روی لیبرال‌ها می‌گشایند. مادام دواستال دشمن قسم خورده ناپلئون متنفر از زن، یک سلسله روزنامه را اداره می‌کند، مادام دوگندرسه و همسرش در سالن‌هایشان به تبلیغ برابری جنسی می‌پردازند و به دفاع از حقوق زنان کارگر بر می‌خیزند. در طول انقلاب مادام رولان که به خاطر حمایت از سلطنت اعدام شد عضو برجسته یک سالن سیاسی بود که با استفاده از نام همسرش آن را دایر کرده بود.

زنان عوام نقش قابل ملاحظه‌ای در تدارک و حمایت از انقلاب فرانسه ایفا می‌کردند، چه در پاریس و چه در شهرستان‌ها. به عنوان مثال در برژراک^۹ در ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۹ زنان در شورش‌هایی که به دفاع از نرخ گذاری گندم بر پا شد فعالانه شرکت کردند^{۱۰}. در گرونوبل، در ۱۷۸۸، زنان درخواستی برای پادشاه فرستادند. تقریباً در همه جا درخواست‌هایی نوشته و راجع به وضعیت زنان افشاگری شد: "دختران طبقه سوم" تقریباً همگی فقیر به دنیا می‌آمدند و تربیت آنها بسیار نامساعد و یا کاملاً فراموش شده بود^{۱۱} آنها خواهان آزادی، حق انتخاب و

(1) Marquise de Lambert (2) Mme d'Epinay (3) abbé Galiani

(4) Mme du Chatelet (5) Mlle d'Espinasse (6) Mme Necker

(7) Germaine de stael (8) Bergerac

(9) J. BEAUROY, The pre-revolutionary crisis in Bergerac, 1770-1789, in Proceedings of the First Annual Meeting of the Western Society for French History, 14-15 mars 1974.

(۱۰) در رژیم کهن فرانسه سه مرتبه متمایز بودند: روحانیون و نجبا و مرتبه سوم که اکثریت عظیم مردم را شامل می‌شدند.

(11) Cité par Monique BAUDOIN, Les femmes dans la revolution francaise. Le Peuple francais , Janvier-mars 1973 (n° 9).

نمایندگی بودند: "از آنجا که نمایندگان باید منافع یکسان با موکلین خود داشته باشند، تنها زنان می توانند نماینده واقعی زنان باشند".^۱

در ۱۷۸۹ میلادی، خرده پیشه‌وران، ماهی فروشان رختشویان، زنان روز مزد هنرمندان، خیاط‌ها، بیکاران، خوانندگان زن مثل تروین^۲ دومری کور، در حدود چهارهزار نفر به ورسای می‌روند، و همراه با خانواده سلطنتی، بیانیه‌ای راجع به قیمت گندم ارائه می‌کنند.

زنان طبقات متوسط باشگاه‌هایی ایجاد می‌کنند که به طور همتراز با مردان به حمایت از انقلاب برمی‌خیزند (مثل کلوب دوستان انقلاب). دیگران (مثل الیمپ دوگوز^۳، کیلر لاکمب^۴ و پولین لئون^۵) باشگاه‌هایی منحصر به زنان را سازمان می‌دهند. الیمپ دوگوز اعلامیه حقوق زنان را منتشر می‌کند که ماده ۱۰ آن می‌گوید: "وقتی زن حق دارد اعدام شود پس باید حق داشته باشد که پشت تریبون قرار گیرد." کندرسه از مجمع ملی درخواستی به نفع آزادی زنان کرد و در ۱۷۸۸ نوشت: "حق به دست گرفتن مستقیم امور کشور و یا توسط نمایندگان، حقی است که مردان نه به خاطر جنسیت خود بلکه به خاطر آنکه خردمند هستند به دست آورده‌اند و این امر وجهی مشترک بین زنان و مردان است".^۶

در ۱۷۹۳ پس از آنکه زنان فعالانه در جنگ ۱۷۹۲ شرکت جستند سه سؤال زیر را به نمایندگان فرانسه تقدیم داشتند:

(الف) آیا گردهمایی زنان در پاریس مجاز است؟

(ب) آیا زنان می‌توانند از حقوق سیاسی برخوردار بوده و نقش فعالی در امور دولتی داشته باشند؟

(ج) آیا زنان می‌توانند در انجمن‌های سیاسی و یا انجمن‌های مردمی گردهم آیند و مشاوره کنند؟^۷

(1) Monique BAUDOIN, *ibid.*

(2) Théroigne de Méricourt

(3) Olympe de Gouge

(4) Claire La Combe

(5) Pauline Leon

(6) Cite par Marie CERATI, le Club des citoyennes républicaines révolutionnaires, Paris, Editions Sociales, 1966.

(7) cité par Monique BAUDOIN, *art. cit.*

اعضای مجلس با اعلام رأی منفی به این سه سؤال موجبات "مرگ سیاسی" زنان را فراهم آوردند و چندی بعد قانون مدنی مرگ سیاسی زنان را مجاز کرد. این بررسی را نمی‌توان بدون اشاره به شرح مقاومت زنان، از طریق مشارکت در علوم و هنرها، در برابر تضییقات قرن ۱۸ در اروپا و در آمریکای شمالی به پایان رسانید.

ایتالیا سنت زنان دانشمند قرون وسطای علیا را تداوم بخشید.^۱ سه زن استاد دانشگاه به خاطر آثارشان در تمامی اروپا مشهور بودند. لورا باسی^۲ (۱۷۷۸-۱۷۰۰) استاد فیزیک، آنا مانزولی^۳ (۱۷۷۴-۱۷۱۶) که به خاطر کشفیات خود در علم تشریح و اختراع یک الگوی آناتومیک از موم اشتها داشت و دعوت دانشگاه‌های اروپایی را رد کرد و ماریا آنیسی^۴ (۱۷۸۹-۱۷۱۸) که رساله‌ای در باب تحلیل ریاضی نوشت و ستایش آکادمی فرانسه را برانگیخت ولی حتی همین مؤسسه هم، به خاطر جنس او، نتوانست وی را به عنوان عضو بقبولاند. او که استاد ریاضیات پیشرفته در دانشگاه بولون^۵ بود در ۳۰ سالگی خانه‌نشین شد و به تیمار بینوایان پرداخت. او در ایتالیا مدرسه‌ای را بنا نهاد که از آنجا زنان زیادی در ریاضیات در قرون هیجده و نوزده مشهور شدند.

در فرانسه مادام لاووازیه^۶ هم شیمیدان و هم نقاش بود. امیلی دوشاتله^۷ کتاب اصل انواع داروین را به فرانسه ترجمه کرد. در انگلستان، کاترین ماکولت^۸ (۱۷۹۱-۱۷۳۱) مورخ مشهور ۸ جلد کتاب تاریخ انگلستان را به رشته تحریر درآورد.^۹

در شمال ایتالیا در قرن هیجدهم، حدود ۴۰ زن هنرمند را بر می‌شمارند که یکی از آنها ماتیلدا فستا^{۱۰} استاد فرهنگستان سن لوك رُم شد، همان گونه که

(1) E. BOULDING, op. cit., P. 598.

(2) Laura Bassi

(3) Anna Manzoli

(4) Maria Agnesi

(5) Bologne

(6) Mme Lavoisier

(7) Emilie du châtelet

(8) Catherine Macoulet

(9) E. BOULDING, op. cit., P. 600

(10) Mathilda festa

پرنسس^۱ دوپارم در ۱۷۸۹ در فرهنگستان وین پذیرفته شد. در فرانسه الیزابت ویژه لوبرن^۲ در نقاشی بسیار مشهور شد بی آنکه از زنان متعددی که در آلمان در حوزه نقاشی، مینیاتور، ساختن مدال و تراش الماس نام ببریم.^۳

اکثر این زنان، دخترانی بودند که در آتلیه پدر هنرمندشان کار می کردند اما بدون شک تعداد زیادی در خفا به حساب پدر، همسر یا برادرانشان به کار اشتغال داشتند. زنان آهنگساز عموماً ندیده گرفته شده اند مگر سیسیل-لوئیز شامیناد^۴ در فرانسه، کارلوتا فراری^۵ در ایتالیا و امیلی مایر^۶ در آلمان. در واقع یا زنان موسیقیدان تشویق به ساختن آهنگ نمی شدند و یا آثار خود را با نام پدر، همسر و یا برادرانشان عرضه می کردند.^۷

ایدئولوژی های رنسانس که در قرن هفده با آثار دکارت و در قرن هیجده با اصحاب دائرة المعارف توسعه می یابد ستایشگر حقوق فردی، حق انتقاد و ادراک در برابر پیشداوریها، مسئولیت فردی و آگاهی به عنوان عامل محرک کنش سیاسی، سروری بر جهان به برکت علم و فن است. بین این آرمانها که به مردان القا می شد و اصول تسلیم و خادمیت تحمیل شده به زنان فاصله بسیار بود. آرمان هایی که ژان ژاک روسو سخنگوی والامرتبه آن به شمار می رفت. این فاصله و تفاوت چیزی جز ناکامی و طغیان نزد زنان فرزانه ای که شرایط تحمیل شده بر خود را با گفتار مردان مقایسه می کردند به بار نمی آورد و بدین سان زمینه بیش از قرون پیش برای مبارزات حق طلبانه مساعد می شد. زنان قرن هیجدهم به درخواست هایی که قبلاً در قرن پانزدهم راجع به حق آموزش و حقوق اقتصادی بیان شده بود، طرد دوگانگی اخلاق جنسی و مطالبه حقوق سیاسی را می افزودند و بالاخره این تفکر را که آزادی زنان یعنی آزادی تمامی جامعه.^۸

(1) Parme

(2) Elisabeth Vigée Le Brun

(3) E. BOULDING, op. cit., p. 601.

(4) Cécile-Louise Chaminade

(5) Carlotta ferrari

(6) Emilie Mayer

(7) E. BOULDING, op. cit., p. 601.

(8) S. ROWBOTHAM, op. cit., p. 23-24.

هم‌چنین در قرن هیجده است که زنان تضاد بین گفتار انقلابی مردان اهل سیاست و امتناع آنان را از اینکه زنان به عنوان یک شهروند تمام عیار پذیرفته شوند در می‌یابند. زنان فرانسوی که برای اهداف انقلابی مبارزه می‌کنند و زنان امریکایی که در مبارزه برای استقلال مشارکت می‌ورزند این نکته را تجربه می‌کنند که اصول عالی انقلابی که در قوانین اساسی و اعلامیه‌های حقوق بشر نوشته می‌شدند در مرزهای جنسی متوقف می‌شوند.

ایدئولوگ‌های بورژوا با بازگرداندن زنان به امور خانه‌داری از قرن چهاردهم تضادی را ایجاد می‌کنند که در قرون بعدی توسعه می‌یابد. زنان عوام در انگلستان و فرانسه که خود را مسئول عمده تغذیه روزانه خانواده می‌یابند در نبود رهبران به قیام‌کنندگانی می‌پیوندند که هدفشان به دست آوردن نان و یا نرخ‌گذاری گندم است. به نوشته س. روبرتام در این طغیان‌های مربوط به گندم است که فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها عمل جمعی را تجربه می‌کنند. با مشارکت در این شورش‌هاست که آنها فرا می‌گیرند که به شیوه جنبش‌های اجتماعی به تفکر بپردازند و از جنس خود به عنوان گروه مورد تبعیض و نه سرنوشت فردی خود دفاع کنند!

فصل پنجم



وضعیت زنان در قرن نوزدهم

قرن نوزدهم قرن سرمایه‌داری "وحشی" است که در ابعاد جهانی گسترش می‌یابد و با ظهور امپریالیسم و استعمار، مبادله جهانی می‌شود. رقابت شدت می‌گیرد و به شکل بحرانهای ادواری تجلی می‌یابد. قوانین اجتماعی حمایت‌کننده در میان اشک و آه انبوه کارگران زن ملغی می‌شوند.

در این رقابت حریصانه که هیچ مانعی نمی‌شناسد، سرمایه‌داری رقابتی نمی‌تواند دوام یابد مگر با تکیه "بر انباشت مداوم پایه". مراد از این انباشت آن است که سرمایه‌داری در طول تغییرات مداومش نمی‌تواند دوام بیاورد مگر آن که بر انباشتی که ناشی از سود به دست آمده از تولید تجارتی است، انباشت موادی را که از تولید غیر تجارتی تغذیه می‌کند بیفزاید و این انباشت دوم شرط لازم انباشت نخستین است: در واقع زنان با تولید خانگی غیر تجارتی خود نیروی کار همسران و فرزندانشان را تدارک می‌بینند، نیروی کاری که آنها می‌توانند در بازار به معرض فروش بگذارند. من این انباشت را یک "انباشت پایه" می‌نامم زیرا این انباشت امروز هم انباشت سرمایه را ممکن می‌سازد. آندره گوندر فرانک آن را "انباشت ابتدایی مداوم" نام می‌دهد زیرا در آغاز این انباشت سبب ایجاد سرمایه شد: "هرگاه سرمایه‌داری ره‌آورد آنها (زنان)^۱ را به شکل کار غیر دستمزدی و سپاه

(۱) پرانتز از نویسنده (آندره میشل) است.

ذخیره کار برای استثمار به موقع در اختیار نداشت، انباشت سرمایه اگر غیر ممکن نبود بسیار دشوار می شد!

البته نباید پنداشت که این تنها زنان کارگر هستند که به تولید غیر تجارتي می پردازند و زنان بورژوا بیکاره هستند. آثار لنور داویدف^۱ در انگلستان راجع به نقش زنان در بورژوازی عصر ویکتوریا و یا آثار جین مارسو^۲ در فرانسه راجع به همسران کادرهای چند ملیتی امروز نشان می دهد که آنها به رایگان نقش مدیره مالی را که در بخش تجارتي مزد زیادی بدان تعلق می گیرد ایفا می کنند^۳.

تولید خانگی چیزی جز بخشی از تولید غیر تجارتي زنان نیست. در دوره ای که تعداد خرده مالکین (پیشه وران مستقل، کسبه و غیره) بیش از کارگران بود، آنها نمی توانستند بدون استفاده از کمک غیر دستمزدی زنانشان در کارگاههای صنعتی و یا مغازه دوام بیاورند و زنده بمانند.

برای زنان کارگر که نتوانسته بودند به خرده مالکی برسند، تنها کار در کارخانه باقی مانده بود که همیشه مورد اعتراض بود و بهای کمی بدان داده می شد.

در این شرایط، ایدئولوژی زن خانه دار به اوج خود می رسد زیرا همه از آن بهره مند می شوند و یا تصور می کنند که بهره می برند: رئیس کارخانه که از آن یک نیروی ذخیره به وجود می آورد، خرده مالکین که در آن یک نیروی کار مجانی به شکل "کمک خانگی" می یابند و کارگران که از رقابت واهمه دارند. بنابراین ملاحظه می شود که هرچند بحث راجع به "کار زن" در قرن شانزدهم آغاز می شود این در قرن نوزدهم است که اتحادی علیه آن صورت می گیرد.

در فرانسه، سستی ترین متفکرین اجتماعی (فردریک لوبله، بونالد و غیره) و پرودون سوسیالیست در جرگه مخالفان قرار دارند و ضدیت با کار زن به کارگران و اتحادیه ها کشیده می شود که در آغاز هر بار که زنی به استخدام موسسه ای در می آید دست به اعتصاب

(1) A. Gunder FRANK, op. cit.

(2) Lénore Davidoff

(3) Jane Marceau

(۴) به خصوص به کتاب: Les femmes dans la Société marchande, Paris PUF, 1978.

مراجعه کنید.

می‌زنند و از اینجاست که گفته می‌شود کار زنان در کارخانه‌ها یک "کار مکمل" است و مزد آنها نیز یک "مزد مکمل" و اکنون تنها یک گام مانده است که آن هم به راحتی برداشته می‌شود و دیگر مسائل وجدانی مانعی به شمار نمی‌رود. مفهوم "مزد مکمل" امکان پرکردن صندوق‌ها را می‌دهد. خلع زنان از بازار کار به کارگران مرد امنیت خاطر می‌دهد و به برکت قانون ناپلئون، بورژواها به طور مجانی صاحب کلفتی ناتوان در خانه می‌شوند.

آنها به طور سیستماتیک بی‌خبر بودند که بین ۴۰ تا ۵۰ درصد زنان که در شهر زندگی می‌کردند مجرد بودند و جز نیروی کار خود چیزی برای اعاشه نداشتند. و بسیاری به علت نداشتن کار به فحشا پناه برده بودند (تعداد آنها در قرن نوزدهم در پاریس و لندن بین چهل تا هشتاد هزار نفر بود).

در چنین شرایطی جای شگفتی نیست که زنان از همه قشرها سر به شورش بردارند: زنان کارگر علیه مزد کم، بیکاری، دشواری کارهایی که به آنها واگذار می‌شد و زنان بورژوا علیه محرومیت از تمامی حقوق سیاسی و اقتصادی دست به قیام می‌زنند و زنانی از همه محیط‌های اجتماعی با عمل و یا در بیان مصائب خود از لگدمال شدن حقوق خود پرده بر می‌دارند.

با این همه در قرن نوزدهم، افشاگری تا آنجا پیش نرفت که بتواند تضادهای ناشی از تعدد جبهه‌های مبارزات زنان یا فمینیست‌ها را از بین ببرد. تضادهایی که در قرون پیشین هنوز در نقطه بودند. در واقع با زنان به محیط‌های خیلی فقیر تعلق داشتند (طبقه کارگر، طبقات متوسط) و بنابراین نخست به مبارزات این طبقات برای بدست آوردن "نان و آسایش" کمک می‌کردند و آنها را برمی‌انگیختند و آنگاه خواهان حقوق خود می‌شدند. و یا به طبقات حاکم تعلق داشتند که در این صورت هم هرچند میزان تحصیلاتشان سبب می‌شد که محرومیت از حقوق را که توسط قوانین مردانه تحمیل می‌شد غیر قابل تحمل بدانند، اما همیشه با زنان تحت سلطه همبستگی نشان نمی‌دادند و از آنجا که اسیر قیود خانواده بودند، انسان دوستی آنها هنوز به مرز مفهوم عدالت در توزیع امکانات و حذف مزایا و امتیازات پدر سالاری در میان طبقات حاکم ارتقاء نیافته بود. فمینیست‌های (طرفداران حقوق زن) قرن نوزدهم که بشارت جنبش‌های آزادی معاصر را می‌دهند این دوگانگی را چه در آیین اعتقادی و چه در اعمال روزانه خود نشان می‌دهند.

۱- زنان در جنبش‌های اجتماعی قرن ۱۹

ضرورت تغییر نظام اقتصادی و اجتماعی‌یی که خانواده‌های کارگری را از پای در می‌آورد در نظریات سوسیالیست‌ها یا اوتوپيست‌ها و در جنبش‌های اجتماعی قرن نوزده بیان می‌شود. چه در اعلام این نظریات و چه در سازماندهی مبارزات، همانند اشکال نوین سازمان اجتماعی، زنان یک گروه پیشگام به شمار می‌رفتند.

اصلاح طلبان مشارکت بین سرمایه و کار را به منظور بهبود وضعیت طبقه کارگری می‌پذیرفتند. اما سوسیالیست‌های انقلابی خواهان حذف سرمایه و ظهور ساخت‌های دیگر بودند.

سن سیمونیس‌م که با سنت اصلاح طلبی پیوستگی داشت در میان زنان امیدهایی تازه را برانگیخت: "کلر دُمار" به عنوان مرید شایسته پدر آنفانتن^(۱) خواهان آزادی تجربه در رابطه جنسی شد.^(۲) تمایل به ازدواج آزاد که در مقایسه با آراء سنتی راجع به عشق و ازدواج مقوله تازه‌ای به شمار می‌آید به مشارکت زنان در ایجاد فالانسترها و جوامع اشتراکی انجامید. اگر چه زنان در این جوامع اشتراکی نقش‌هایی را ایفا می‌کردند که به طور سنتی از جنس آنها دریغ می‌شد اما استثنائاتی هم وجود داشت. بدین سان فامیلیستر دوگیز^(۳) که در ۱۸۳۰ ایجاد شد برابری در حکومت این جامعه اشتراکی را برای زنان پذیرفت.^(۴)

در اروپا، این تجارب کمیاب و ناپایدار بود. ولی در آمریکا رواجی بیشتر به خود گرفت؛ بدین سان در قرن نوزدهم در ایالات متحده به حدود ۷۲ کمون که بر پایه یک طرح انسانی و به شیوه‌ای مذهبی اداره می‌شد برمی‌خوریم. ۱۴ کمون تجسم سوسیالیسم تخیلی بودند و حدود چهل فالانستر ملهم از دکترین فوریه در ۱۸۴۰ ایجاد شده بودند.^(۵)

(1) Claire Demar

(2) Pèir Enfantin

(3) Edith THOMAS, Les femme en 1848, Paris, PUF, 1948, P. 11.

(4) Familistère de Guise

(5) E. BOULDING, p. 644.

(6) Ibid. P. 644.

با این همه وقتی مسأله رهایی زن مطرح می‌شود مردان سن سیمون و فوریه چندان مترقی نیستند. "سن سیمونیسم به هیچ وجه بر آن نیست تا قانون مقدس ازدواج را که مسیحیت عنوان می‌کند ملغی کند".^۱ گرچه فوریه می‌خواهد به دختران آموزشی همسنگ با پسران بدهد و از هیچ کاری آنان را کنار نگذارد، در عوض مردان او بسیار محافظه کار تر هستند. به عنوان مثال کابه^۲ هیچ مساواتی را برای زنان قائل نیست و آنها را از شرکت در کارهای عمومی منع می‌کند.^۳ مهم تر از همه مشارکت زنان در آیین‌ها و جنبش‌های انقلابی قرن نوزده است. "پیش از کارل مارکس، فلورا تریستا^۴ به درونمایه فکر نو دست یافت: رهایی زنان کارگر، تنها از خود آنان ساخته است... هیچکس بهتر از فلورا وضعیت رقت بار زنان کارگر را نشان نداده و هیچ کس قبل از او آزادی زن را تا بدین حد با آزادی تمام کارگران مرتبط نساخته بود".^۵ در کتاب "اتحادیه کارگری" (۱۸۴۳)، فلورا تریستا به تشریح برنامه خود می‌پردازد: ایجاد طبقه کارگر به وسیله یک اتحاد مستحکم و غیر قابل تجزیه، مطالبه حق کار برای همه زنان و مردان، دادن آموزش‌های اخلاقی، فکری و حرفه‌ای به زنان و به همه مردم، به رسمیت شناختن اصل مساوات زن و مرد به عنوان تنها وسیله ایجاد وحدت بشری، ایجاد کاخ اتحادیه کارگری در هر استان برای آموزش کودکان طبقه کارگر و همچنین رسیدگی به کارگران صدمه دیده، معلولین و پیران.^۶ این برنامه با اعتراض عمومی مواجه شد و فلورا نوشت: "این مسأله، ضدیت همه را برانگیخته است، ضدیت مردان را چون من خواهان رهایی زنان هستم و ضدیت مالکین را چون من رهایی مزدبگیرها را مطالبه می‌کنم".^۷ با فلورا اتحاد نظری بین فمینیسم و سوسیالیسم انقلابی به وجود می‌آید.

پس از روزهای تاریخی فوریه ۱۸۴۸ که زنان به طور انبوه در آن شرکت جستند، فعالیت زنان در جهات مختلف به کار گرفته شد. مجلاتی چون *La voix*

(1) Edith THOMAS, OP. cit, P.15

(2) Cabet

(4) Flora Tristan

(6) Ibid., P. 22.

(3) E.THOMAS. Ibid., P. 16.

(5) E. THOMAS, Ibid., P. 23.

(7) Cité Par E. THOMAS, ibid., P. 29.

des femmes (ندای زنان) از اوژنی نی‌بویه^۱ که در ۱۸۴۹ تحت نظر ژان دروان^۲ و بنام L'opinion des femmes (عقیده زنان) منتشر می‌شود. این مجلات خواهان حق رأی و انتخاب شدن برای زنان هستند. ژرژساند دوبار توسط فمینیست‌های سوسیالیست برای شرکت در انتخابات دعوت می‌شود ولی آن را رد می‌کند. زنان همچنین خواهان حقوق اقتصادی بودند. رختشویان موفق می‌شوند که ساعات کار خود را که ۱۴ ساعت در روز بود دو ساعت کاهش دهند. زنان بهبود سازمان کارگاه‌های ملی را پیشنهاد می‌کنند. سازمان‌هایی که به منظور فراهم کردن کار برای بیکاران ایجاد اما به شیوه‌ای غیر منصفانه و مبتنی بر سلسله مراتب شالوده‌بندی شده بودند. زنان خواستار ایجاد مهد کودک برای کودکان در کارگاه و ایجاد سازمان تربیت شغلی توسط خود کارگران شدند. اما به بهانه این که آنها در شکایت خود محق نیستند با آنها مخالفت می‌شود و مجلس ملی که از فعالیت زنان خسته شده بود حقوق سیاسی آنها را نفی می‌کند و رأی به ممنوعیت عضویت یا مشارکت زنان در گردهمایی‌ها می‌دهد. در واقع همانند ۱۷۹۳ بورژوازی مخالفت زنان با بی‌عدالتی اقتصادی را که آنها نخستین قربانیان آن به شمار می‌رفتند نمی‌بخشد. مع‌ذالک یک پیروزی نصیب زنان می‌شود: حق کار یعنی موضوع اصلی مطالبات فلورا علی‌رغم راه حل دوگانه و حشتناکی که توسط پرودون سوسیالیست به زنان ارائه شده: "خانه‌دار یا روسپی" در اعلامیه دولت موقت جمهوری به عنوان حق همه شهروندان شناخته می‌شود.

اما این تمامی مطلب نیست: ژان دروان سعی میکند پروژه فلورا را، که هدف از آن ایجاد فدراسیونی از انجمن‌های کارگران زن به منظور مبارزه بر ضد بی‌عدالتی‌هایی است که زنان کارگر را در بر می‌گیرد، به اجرا بگذارد. او به همراه پولین رولان^۳ مبارزین خستگی‌ناپذیر این موسسه‌اند. در یک برنامه باشکوه که توسط این زنان مبارز ایجاد شده ۱۰۴ انجمن عضو فدراسیون می‌شوند. این امر از دید بورژوازی جمهوریخواه اقدامی تحمل‌ناپذیر است تمامی شرکت‌کنندگان در میتینگ تأسیس فدراسیون دستگیر می‌شوند و تحت تعقیب

(1) Eugénie Niboyet

(2) Jeanne Deroin

(3) Poulaine Roland

قضایی قرار می‌گیرند. ژان دروان و پولین رولان محکوم می‌شوند اما همکاران انقلابی آنها نیز مانند محکمه منافع ابتکار آنان را منکر می‌شوند: رویه کشوری متنفر از زن که از آنان برای به دست آوردن آزادیها و حقوق استفاده می‌کند اما از شناسایی نقش خلاق آنها در نوآوریهای اجتماعی امتناع می‌ورزد!

در انگلستان در ۱۸۱۲ شورش‌های ناتینگهام برای تثبیت قیمت گندم توسط زنانی هدایت شد که خواستار تثبیت قیمت گندم برای هر واحد مقیاس معادل ۶ پنس بود.^۱ زنان همراه با مردان در جنبش چارتیست‌ها دست به مبارزه زدند. آنها از ۱۸۳۰ وظیفه رهبری اتحادیه‌های کارگری را عهده‌دار شدند و همچنین رهبری در جریان اعتصابات کارگری ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ را به دست گرفتند.^۲ زنان انگلیسی به علاوه در محیط‌های وابسته به عامه در ایجاد سازمان‌های سندیکایی قدرتمند مشارکت جستند و شیوه مبارزه مؤثرتری از چارچوب طغیان‌های مربوط به گندم را پدید آوردند.^۳

در آمریکا، کارگران زن یک کارخانه آرد آمریکایی (Towell Factory Girls) روزنامه خاص خود را منتشر کردند و در آن راجع به مدت زمان کار، عدم کفایت دستمزدها، سرعت آهنگ کار و اجبار در همخوابگی به افشاگری پرداختند. این وقایع نشان می‌دهد که در ۱۸۴۰ "رابطه بین انقلاب اجتماعی و رهایی زن به خوبی به وجود آمده بود".^۴ در فرانسه موج فمینیستی مردمی به وجود آمد که سخنگویان آنها را زنان خرده بورژوا و وابسته به طبقه متوسط (روزنامه نگاران، معلمان و غیره) تشکیل می‌دادند: زنانی که از تحصیلات عالی برخوردار بودند.

نیمه دوم قرن نوزدهم شاهد رشد سوسیالیسم انقلابی است که تحت تاثیر کارل مارکس و انگلس، اساس سرمایه‌داری را مالکیت خصوصی ابزار تولید

(1) Edith THOMAS, op. cit.

(2) S. ROWBOTHAM, op. cit., p. 119.

(3) Ibid., P. 130.

(4) Ibid., P. 131.

(5) Ibid., P. 63.

می‌دانند که انقلاب پرولتاریایی باید آن را سرنگون و بدل به مالکیت جمعی مردم نماید، تا بینوایی که کارگران دو جنس را از بد و تولد تا مرگ در بر می‌گیرد از بین برود. اما در اقتصاد سیاسی کارل مارکس، تحلیل تولید کالایی و سود ناشی از کار دستمزدی، سودی را که سرمایه و خانواده می‌تواند از تولید خانگی غیر کالایی زنان به دست آورد مخفی می‌کند و به همین جهت کارل مارکس و انگلس و بیل^۱ رهایی زن را تنها در پرتو رهایی پرولتاریا متصور می‌دانند.

از نظر مارکس و انگلس، مبارزه خاص زنان وسیله به دست آوردن حقوق زنان و تغییر جامعه به حساب نمی‌آید. با این همه این دو در سندیکاها و در نخستین انترناسیونال با اعتقاد کامل از حقوق سیاسی و اقتصادی زنان در برابر ضد فمینیست‌های کریزال^۲ خرده بورژواکه در فرانسه از خلال افکار پروژدون سوسیالیست و در آلمان در اندیشه‌های لاسال تجلی می‌یابد دفاع می‌کردند. اگوست بیل در کتاب "زن و سوسیالیسم" (۱۸۸۰) می‌پذیرد که سوسیالیست‌هایی وجود دارند که بارهایی زنان با همان شدتی مخالفند که سرمایه‌داری با سوسیالیسم مخالف است. و در نتیجه بر خلاف مارکس و انگلس این نویسنده فکر می‌کند زنان باید مبارزه خاص خود را دنبال کنند اما او بهیچ وجه مسأله زن را صورتی از "مسأله اجتماعی" نمی‌داند.

ضد فمینیسم همچنین سندیکا‌های مرد را در بر می‌گیرد که برای محدود کردن رقابت در فکر آند که دسترسی زنان به بازار کار را ممنوع سازند.

م. گیلبر مبارزه زنان کارگر در فرانسه را برای قطعی کردن حقوق کار که بدون وقفه مورد اعتراض کارگران مرد بوده این گونه توصیف می‌کند: نخستین سخن کارگران مرد در اتحادیه‌ها درباره "حذف کار زن" بوده است.^۳ سندیکاها غالباً به استخدام زنان اعتراض می‌کرده‌اند. این مسأله به صورتی مشابه در تمامی کشورها مطرح بود و تضاد بین دو جنس اینجا و آنجا پدیدار می‌شده است. مثلاً در چاپخانه‌های ایالات متحده آمریکا، فرانسه و

(1) Bebel

Chrysales

(۲) Chrysales از شخصیت‌های نمایشنامه‌های مولیر.

(3) Madeleine GUILBERT, *Les femmes et l'organisation syndicale avant*

1914, Paris, CNRS, 1966.

انگلیس مردان سعی می‌کنند. مدیریت را به انحصار خود در آورند.^۱ و در روسیه، فلزکاران زنان را از سندیکا اخراج می‌کرده‌اند.^۲ اما نتایج تلخ این سیاست سندیکایی سبب شد که عاقبت سندیکاها عقب نشینی کنند. بدین سان حدود سال ۱۸۶۰ سندیکاهای آمریکایی خواهان مزد برابر برای مردان و زنان شدند.

از سوی دیگر، سندیکاها مروج سیاست حمایتی به منظور محدود کردن حق کار زنان شدند این ایستار در ۱۸۷۹ توسط کارگران صنعت سیگار در آمریکا در نهایت وقاحت چنین بیان شده است: "ما قادر به اخراج زنان از کار نیستیم اما می‌توانیم از طریق قانون مناسب طول زمان کار را محدود کنیم. هیچ دختر جوان کمتر از ۱۸ سال نباید بیش از ۸ ساعت در روز کار کند، ساعت کار اضافی باید ممنوع شود. هیچ زن متأهلی نباید تا ۶ هفته پس از زایمان به کارخانه پا بگذارد."^۳

اما زنان در برابر تبعیض جنسی کارگران مرد و سندیکاها از پا در نمی‌آیند. آنها وقتی منافعشان در خطر باشد دست به اعتصاب زده و یا سازمان‌های دفاعی خاص خود را به وجود می‌آورند. بدین سان در ایالات متحده انجمن کار زنان^۴ توسط کارگران نیو انگلند ایجاد می‌شود. از ۱۸۵۰، زنان آمریکایی شعبات خاص خود را در درون سندیکاها برای مردان تشکیل می‌دهند. حتی اگر رهبری سندیکاها صرفاً با مردها باشد (مثلاً در صنعت نساجی با وجودی که ۵۰ درصد از کارگران آن مرد هستند رهبری سندیکاها ۱۰۰ درصد در اختیار مردان است)، زنان کارگر آمریکایی حماسه‌ای قهرمانانه آفریدند که در این میان می‌توان از اِلا وی گنیز^۵ خواننده، اِلا ویلر^۶ که در طی تظاهراتی کشته می‌شود، مادر جونز که در طول ۵۰ سال سازمانده معدنچیان بود و آنت مولی جاکسون^۷ و دیگران نام برد.^۸

(1) ROWBOTHAM, op. cit., p. 132.

(2) Ibid., P. 132.

(3) Cité Par ROWBOTHAM, OP. cit., P. 133

(4) Female Labor Association

(5) Ella Wiggins

(6) Ella Wheeler

(7) Aunt Molly Jackson

(8) E. BOULDING, op. cit., P. 639.

در نتیجه در اروپا همانند آمریکا، زنان موفق می‌شوند حق کار خود را با مبارزه سرسختانه از خارج و داخل به سندیکاها تحمیل کنند.

احزاب سیاسی نیز همانند پارلمان‌ها و سندیکاها طرفدار تبعیض جنسی بودند. مثلاً در آلمان "حزب سوسیالیست تنها در سال ۱۸۹۱ حقوق زن و مرد را به شکل قانونی و محدود در سرلوحه برنامه خود قرار می‌دهد".^۱ کلارا زتکین^۲ (۱۸۵۷-۱۹۳۳) سردبیری روزنامه "برابری" (Egalite) را به عهده دارد که در آن جریان فمینیسم سوسیالیستی را در طول سالهای متمادی شرح می‌دهد. او همچنین بخش زنان حزب سوسیال دموکرات آلمان را بنا نهاد.^۳ کلارا زتکین و روزا لوکزامبورگ (۱۸۷۱-۱۹۱۸) برای مشارکت دموکراتیک توده‌ها در فعالیت‌های انقلابی مبارزه کردند. آنها برای تحقق یک سوسیالیسم بین‌المللی صلح‌جو که با تمایل وطن پرستانه تعصب آمیز سوسیالیست‌های مرد در تعارض بود فعالیت می‌کنند. به علاوه روزا لوکزامبورگ سهم مهمی در تدوین مجدد نظریات اقتصادی عصر خود داشت.^۴

علی‌رغم دشمنی سوسیالیست‌ها با حقوق زن، وقتی که دموکرات‌ها و انقلابیون به منظور اعمال تغییر ساخت‌های اجتماعی و سیاسی وارد عمل شدند زنان با شهامت تمام مبارزه را از سر گرفتند. بدین سان زنان روس که متحد با نارودینکی‌ها^۵ بودند، در فعالیت‌های تروریستی پایان قرن برای واژگون کردن رژیم تزار مشارکت داشتند. ورافی‌نیه^۶ و نوس انقلاب^۷ متولد ۱۸۵۲ در این مبارزه تمام ارزشهای یک رهبر حزب را دارا بود.^۸ در فرانسه در دوره کمون پاریس (۱۸۷۰) زنان، که بهترین نماینده آنان را لوئیز میشل^۸ می‌توان شمرد، فعالانه در

(1) ROWBOTHAM, op. cit., p. 91. (2) Clara Zetkin

(3) E. BOULDING, op. cit., P 633 et 634.

(4) E. BOULDING, ibid. (5) narodniki

(6) Vera Figner

(7) Vera Figner, Memoire d'une révolutionnaire, Paris, Denoël-Gonthier, 1976.

(coll, "Femmes") (1^{re} publication en 1930).

(8) Louise Michel

نوآوریهای اجتماعی و مقاومت در برابر گروههای تی‌یر^۱ مشارکت داشتند. به تحریک الیزابت دمیتریف^۲ دوست مارکس، بخش زنان انترناسیونال بنا نهاده شد که هدف از آن سازمان بخشیدن کار زنان و سپس جمع‌آوری سرمایه برای خرید توپ و اسلحه بود. باشگاههای بسیاری تأسیس شد که خواهان غیر مذهبی شدن آموزش و ایجاد مدارس جدید برای آموزش دختران بودند که تا آن زمان مورد توجه قرار نگرفته بود. به منظور تسهیل کار خود، زنان مهد کودک‌هایی را برای نگهداری کودکان ایجاد کردند. مهد کودک‌ها می‌بایستی دارای باغچه، محل نگهداری پرندگان، اسباب بازی و درخت می‌بود.^۳ آندره لئو^۴ در مجله^۵ "سوسیال" هم در عین حال به حکومت ورسای حمله می‌کند و هم کمون را به علت بی‌نظمی و مخالفت با طرفداران حقوق زن مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌نویسد: "شکست دمکراسی تاکنون به دلیل عدم توجه به حقوق زنان است".^۶ در طی هفته خونین (کمون پاریس) زنان در کنار مردان در سنگرها جنگیدند، عده زیادی از آنان قتل عام و عده‌ای به زندان افکنده شدند تا سپس محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شوند. لوئیز میشل در برابر "شورای جنگ" محاکمه و محکوم به اعدام می‌شود. مبارزات زنان و فمینیست‌های کمون، نمایندگان همه طبقات یعنی زنان طبقه مرفه، طبقه متوسط و محیط‌های مردمی را در بر می‌گیرد. این مبارزات عموماً توسط مورخین مارکسیست و همچنین مورخین بورژوا به سکوت برگزار می‌شود چیزی که بنا به گفته ادیت توما^۷ نشان می‌دهد که "سوسیالیست‌ها نیز مانند دیگر هم جنسان خود گرفتار تعصبات و پیشداوریهای مردانه هستند... باید پذیرفت که تاریخ جنبش‌های زنان در جهت مخالف همه جریانها قرار می‌گیرد و همه را بر ضد خود بسیج می‌کند".^۸

(1) Thiers

(2) Elisabeth Dimitrieff

(3) Edith THOMAS, Les pétroleuses, Paris, Gallimard, 1963.

(4) André Léo

(5) La Sociale

(6) Cité par E. THOMAS, ibid.

(7) Edith Thomas

(8) Edith THOMAS, ibid.

۲- زنان در جنبش‌های بشر دوستانه و مذهبی قرن ۱۹

نوآوری در نظر و عمل انقلابی، زائیده ابتکار زنان طبقات متوسط و طبقه کارگر بود که گاهی از یاری طبقات مرفه نیز بهره‌مند می‌شد. زنان انقلابی روس در پایان قرن ۱۹ در بین زنان اشراف نیز مبارزینی را می‌یافتند. جنبش‌های بشر دوستانه قبل از همه، زنان طبقه حاکم را در بر می‌گرفت با این همه در میان آنها نیز زنان طبقات متوسط نیز یافت می‌شدند.

فعالیت آنها به نفع آموزش ابتدایی و حرفه‌ای دختران جوان، به خصوص در بطن جنبش فروبل^۱ دولتهای اروپایی را مجبور کرد که اجباری شدن مدرسه ابتدایی را برای هر دو جنس برقرار سازند. و باز هم در اروپا، زنان برای کمک به زنان بیکار که بتوانند به آن سوی اقیانوس اطلس مهاجرت کنند انجمن‌های زنان را ایجاد کردند. انجمنهای دیگری پدید آمدند که به امر یاری رساندن به زنان، پیام معنوی مسیحی را افزودند و با تأسیس سپاه رستگاری و اتحادیه مسیحی زنان برای منع مسکرات (Womens Christian Temperance Union) این اتحادیه یعنی WCTU سعی می‌کرد راه حل‌هایی برای مسائل توانایی‌های شغلی، اشتغال و مسکن زنان متاهل یا مجرد بیابد. این دو انجمن همراه با YWCA (Young Women Christian Association) شعباتی در کشورهای آسیایی و آفریقایی ایجاد کردند و اولین ارتباط با زنان کشورهای اروپایی و آمریکایی شمالی را با کشورهای استعمار زده برقرار کردند.

تاریخ استعمار می‌تواند از طریق شواهد زنان گروه‌های مذهبی متعددی که به آفریقا و آسیا مهاجرت کرده بودند بار دیگر بازنویسی شود. گروه‌هایی که با مهاجرت به آفریقا و آسیا به آزادی دست یافته بودند که تعبد سلسله مراتب مردانه در کشورشان مانع از تحقق آن بود.

اقداماتی که توسط انجمن‌های زنان در قرن ۱۹ به نفع محرومین صورت گرفت سبب شد که مؤلفی بنویسد که در طول یک قرن زنان در واقع هدایت

(1) Froebel

(2) E. BOULDING, op. cit., p. 659 à 647.

کنندگان واقعی کارمندان کشوری مرد بودند و به آنها چگونگی برخورد با مسأله رفاه را آموزش می‌دادند.^۱ در واقع علت پذیرش این زنان نوآور عدم دریافت دستمزد از سوی آنان بود زیرا به محض آنکه دولت‌ها خدمات نوینی را برای محرومان در نظر گرفتند این مردان بودند که در پذیرش به عنوان کارمند مزدبگیر حق تقدم داشتند. سپردن امور عمومی نظیر کمک به بیماران، بیکاران، سالخورده‌گان و بی‌خانمانان به زنان به نیمه دوم قرن بیستم موکول می‌شود.

نقش دیگر زنان نوآور در قرن بیستم، دفاع از حقوق اقلیت‌های قومی و تمایلات ملی مردم محروم بود. آنی بی‌سنت^۲ که اعتصاب کارگران کارخانه کبریت‌سازی لندن را در ۱۸۸۸ رهبری می‌کرد در ضمن قهرمان خستگی‌ناپذیر جنبش ملی هندی‌ها بود^۳ در ایالات متحده، لورا هاولند^۴، یک زن بیباک کواکر، از اهالی میشیگان، لقب «مدیرکل راه‌آهن غیرقانونی» گرفته بود چون نقش مهمی در سازمان‌گذر مخفیانه بردگان سیاه را به کانادا عهده‌دار بود، بردگانی که از مزارع جنوب ایالات متحده فرار کرده بودند.^۵

انجمن‌های زنان فعالیت‌های بین‌المللی خود را با مبارزه برای صلح مرتبط ساختند البته این بخش از مبارزات انجمن‌های زنان که از آغاز قرن نوزدهم بسیار رایج بوده اغلب ندیده انگاشته شده است. نخستین انجمن‌های صلح جوی متشکل از زنان در انگلستان در ۱۸۲۰ میلادی و در ایالات متحده در ۱۸۳۰ پدید آمد. اولین کنگره بین‌المللی صلح در ۱۸۴۸ در بروکسل برگزار شد و در ۱۹۰۰ میلادی دفتر بین‌المللی صلح در پرن ایجاد گردید که شامل ۲۰۰ انجمن در کشورهای مختلف بود. در اکثر آنها زنان بسیار فعال بودند و دیگر انجمن‌های صلح کاملاً زنانه بودند و ترکیبی از فعالیت‌های زنان در سنین مختلف بود.^۶

(1) Ibid., p. 667.

(2) Annie Besant

(3) Elise BOULDING, op. cit., p. 636.

(4) Laura Haviland

(5) Ibid., p. 665-666.

(6) Ibid., p. 647 et 675.

۳- جنبش فمینیست در قرن ۱۹

فمینیسم مردمی که در نیمه اول قرن ۱۹ در فرانسه پدید آمد اساساً توسط زنان طبقه متوسط و کارگر حمایت می شد. این جنبش خواهان حقوق سیاسی و اقتصادی برای زنان بود و بر این اصل تکیه داشت که این حقوق نخست به وسیله مبارزه کارگران برای یک جامعه سوسیالیستی به دست می آید. بدین سان در این تئوری، زنان عاملان اصلی آزادی شخص خود نبودند. بدون شک فلورا تریستا، ژان دروان^۱، پولین رولان^۲ و یاران شان در اعمال اجتماعی خود مترقی تر از نظریاتشان بوده اند زیرا علی رغم آن که مبارزات سرسختانه آنان برای به دست آوردن حقوق خودگاهی با مخالفت شدید سوسیالیست ها مواجه می شد، اما به این نتیجه منطقی نرسیدند که: رهایی زنان فقط به دست خود آنان میسر می شود. همزمان، در ایالات متحده است که این نظریه توسط یک زن آمریکایی یعنی مارگارت فولر^۳ که پیشانی تعالی گرا^۴ داشت و در یک فالانستر به سبک فوریه زندگی می کرد بیان می شود. او که یک قهرمان فمینیست بود در ۱۸۴۷ از فرانسه دیدن و با ژرژ ساند ملاقات کرد و با آراء انقلاب ۱۸۴۸ آشنا شد. احساس آتشین او که زن باید برای دستیابی به یک خود مستقل مبارزه کند "زیرا تمکین محض در برابر مرد، عشق را سرد می کند، ازدواج را به انحطاط می کشاند و مانع از آن می شود که هر دو جنس به چیزی دست یابند که از نظر خودشان باید باشند" او را به این نتیجه رسانید که آزادی زنان جز با مداخله خود آنان میسر نمی شود. فکری اساسی که بشارت جنبش های فمینیستی را داد که تا کنون یعنی تا پایان قرن بیستم دنبال شده و هنوز باقی مانده است.

در انگلستان، نخستین بیان فمینیستی برای حقوق زنان در ۱۸۲۵ با امضای

(1) Flora Tristan

(2) Jeanne Deroin

(3) Pouline Roland

(4) Margaret Fueller

(5) Transcen dantaliste

(6) Sheila ROWBOTHAM, op. cit., p. 61.

ویلیام تامپسون انتشار یافت، هر چند تنظیم این متن با همکاری و با الهام از آنا ویلر صورت گرفت و در آن نظریه مشهور "منافع ضمنی" را که بر اساس آن حمایت از زنان متأهل باید از طریق قدرت شوهر باشد افشا می‌کرد، این دو نویسنده می‌افزایند که لافل یک چهارم زنان نه شوهر دارند و نه پدری تا از آنها حمایت و نگهداری کند. در ۱۸۵۱ و ۱۸۶۷ در انگلستان انجمن‌هایی از زنان تشکیل شد که برای کسب حقوق سیاسی زنان مبارزه می‌کردند. آنان برای انتخاب جان استوارت میل مدافع بزرگ حقوق زنان به عضویت در پارلمان دست به فعالیت زدند.

خشم هیئت نمایندگی زنان آمریکایی در کنگره ضدبردگی لندن در ۱۸۴۰ به علت امتناع کنگره از دادن یک کرسی به آنها سبب ایجاد کنوانسیون سِینکا فالز^۱ در آمریکا توسط الیزابت کادی استانتون^۲ و لوکرسیا مات^۳ در ۱۸۴۸ شد که مبارزه‌ای را برای انتخاب زنان در این کشور به راه انداخت.

در انگلستان، یک زن باشهامت، یعنی ژورفین باتلر^۴ مدت پانزده سال مبارزه کرد تا توانست نظارت پزشکی اجباری را به منظور مبارزه با بیماری‌های مقاربتی، که شامل حال همه کارگران زن می‌شد ملغی کند. مجلس عوام در ۱۸۸۰ موجبات رضایت خاطر او را فراهم آورد. باتلر سپس تصمیم گرفت که فدراسیون بین‌المللی فسخ اسارت را ایجاد کند تا بتواند حذف مقررات روسپیگری را در اروپا بدست آورد.^۵ ۶۶ سال بعد مجوز بستن خانه‌های فساد در فرانسه فراهم آمد. در سوئد و آلمان زنان حساسیت کمتری در به دست آوردن حقوق سیاسی ابراز داشتند تا تغییرات کلی وضعیت‌شان در کانون خانواده و در امر ازدواج. مطالبات فمینیستی بیشتر مربوط می‌شد به تغییرات یا حذف ازدواج، حق زن در داشتن فرزند بدون ازدواج و به دست آوردن حقوق اجتماعی که زنان و کودکان را خارج از چارچوب ازدواج حمایت کند، به

(1) Seneca falls

(2) Elisabeth Cady Stanton

(3) Lucrecia Mott

(4) Joséphine Butler

(5) Charles Walter CLARK, Taboo, the story of the pioneers of Social

Hygiene, Washington, Public Affairs Press, 1961.

عبارتی خواسته‌هایی که در آغاز با جنبش‌های بخش انگلیسی - آمریکایی وابستگی نداشت.

در فرانسه "دعوی زنان" در نیمه قرن فمینیست‌های پرشوری چون جنی یری کور^۱ و ژولیت لامبر^۲ را به مخالفت با ضد فمینیست‌های آن عصر (اگوست کنت، میشله، ژیرار دن، پرودن) کشانید. پس از آن که امپراتوری، آزادی‌گردهمایی را در ۱۸۶۸ اعطا کرد، فمینیست‌ها بار دیگر برای مطالبه حقوق خود گرد هم جمع شدند: ماریا دراسم^۳، پل مینک^۴، آندره لئو^۵، الیمپ اودوار^۶، نوامی رکلو^۷، مادام ژول سیمون^۸ به شدت دست به مبارزه برداشتند، باشگاه‌هایی را تأسیس کردند و روزنامه‌های فمینیستی راه انداختند. بسیاری از آنها همان طور که ملاحظه شد در برقراری "کمون" مشارکت داشتند.

از طریق مجلات زنان بود که فمینیسم زنان طبقات متوسط در قرن ۱۹ نظرات خود را به خوبی بیان کرد. و از زنان و نه از مردان برای رهایی زنان مدد خواست. مجله زنان^۹ (۱۸۴۸-۱۸۳۶) اعلامیه حقوق و وظایف زنان را منتشر کرد: در این اعلامیه بخصوص باز شدن درهای مشاغل عمومی (آموزش، پست و غیره) به روی زنان مطالبه می‌شود. در ۱۸۶۹ لئون ریشد^{۱۰} اتحادیه حقوق زنان^{۱۱} و مجله حقوق زنان^{۱۲} را که هنوز هم وجود دارد بنیان نهاد. فمینیست‌ها همراه با ماریا دراسم خواهان برابری حقوق زنان در کار، ازدواج و خانواده شدند اما از بیم نفوذ کشیشان در مورد انتخاب زنان، تا سال ۱۹۰۴ خواهان حق رأی برای زنان نشدند. مجله همشهری زن^{۱۳} که در سال ۱۸۸۱ توسط اوبرتین آلکر^{۱۴} بنیان گذاشته شد و خواهان حقوق سیاسی زنان بود نخستین ارگان زنان خواهان حق رأی به شمار می‌رفت و

- | | |
|--------------------------------|------------------------|
| (1) Jenny d'Hericourt | (2) Juliette Lambert |
| (3) Maria Deraisme | (4) paule Mink |
| (5) André Leo | (6) Olympe Audouard |
| (7) Noémie Reclus | (8) Mme Jules Simon |
| (9) La Gazette des Femmes | (10) Léon Richer |
| (11) Ligue du Droit des femmes | (12) Droit des femmes |
| (13) La citoyenne | (14) Hubertine Auclert |

بالاخره در ۱۸۹۷ مارگریت دوران^۱ که در اتحادیه مدیران مجلات عضو مؤثری بود مجله "لافرند"^۲ را که شدیداً مدافع جنبش هوادار حقوق زنان بود بنیان نهاد "که از نظر سوسیالیست‌ها زیاده از حد بورژوا و از نظر بورژواها زیاده از حد انقلابی و از نظر پارسی‌ها زیاده از حد جدی و برای شهرستانی‌ها زیاده از حد پارسی بود"^۳

دسترسی به آموزش در تمامی سطوح برای فمینیست‌های قرن ۱۹ پیروزی بزرگی به شمار می‌رفت. این مبارزه را در مورد آموزش ابتدایی ملاحظه کردیم. در فرانسه طرفداران حقوق اجتماعی زن برای دسترسی دختران به آموزش متوسطه مبارزه بسیار سختی را آغاز کردند^۴. دسترسی به دانشگاه در پایان قرن برای زنان ممکن شد که آن هم مقاومت شدید مردان را به همراه داشت و هم چنین شورش دانشجویی دانشگاه ادینبورگ به هنگام پذیرفته شدن چند زن در مدرسه طب^۵. در فرانسه صورتک نخستین زن انترن بیمارستان‌ها مادام ادوارد پی‌لیه^۶ به نشانه اعتراض توسط دانشجویان پسر سوزانیده شد. در ایالات متحده آمریکا، زنان دانشگاه مخصوص به خود را گشودند. بدین سان در ۱۸۶۵ يك مدرسه طب برای زنان در ایالت نیویورک ایجاد شد.

در قرن ۱۹ زنان بسیاری در حوزه‌های مختلف بسیار سرشناس شدند در هنر (روزابنور^۷ در فرانسه، ادمونیا لوئی^۸ در ایالات متحده) در ادبیات (ژرژ ساند^۹ در فرانسه، جرج الیوت^{۱۰} در انگلستان)، در ریاضیات (سوفی ژرمن^{۱۱}، ماری سومرویل^{۱۲} و سونیا کوالسکی^{۱۳}) در نجوم

(1) Marguerite Durand

(2) La Fronde

(3) Cité par Evelyne SULLEROT dans la Press feminine, Paris, Armand Colin, 1963.

(4) Madeline MOREY, Les origines de l'enseignement Secondaire féminin, Diplômées, 1962, n° 43.

(5) Elise BOULDING, op. cit., p. 648.

(6) Mme Edwards - Pillicet

(7) Rosa Bonheur

(8) Edmonia. Lewis

(9) George Sand

(10) Georges Eliot

(11) Sophie Germain

(12) Mary Somerville

(13) Sonya Kovalesky

(کارولین هرشل^۱ ۸ ستاره دنباله‌دار و ۷ صاحب را کشف کرد) و در علوم که زنان سفرهای خطرناکی را برای دنبال کردن کار خود انجام دادند (الئونور اومیرود^۲ متخصص جهانی طاعون شد) و غیره. در آمریکای شمالی زنان در علوم انسانی و در نوآوری اجتماعی به پیروزی‌هایی دست یافتند. هاریت مارتینو^۳ (۱۸۷۶-۱۸۰۲) مؤلف کتاب Society in America (۱۸۶۸) نخستین زن جامعه‌شناس قرن است. هاریت تایلور^۴ (۱۸۵۸-۱۸۰۷) که همسرش مانع از آن شد که نامش به عنوان مؤلف و همکار جان استوارت میل در کتاب "اصول اقتصاد سیاسی" آورده شود^۵ جین آدامز^۶ (۱۹۳۵-۱۸۶۰) نقش زنان را در به عهده گرفتن کل جامعه انسانی بسط و گسترش داد. لیلیان والد^۷ دفتر کودک را بنیان نهاد. فلورانس کلی^۸ اتحاد ملی مصرف‌کنندگان را و آلیس هامیلتون^۹ پزشکی صنعتی و آبت^{۱۰} ها شغل مددکار اجتماعی را متداول کردند. این زنان همراه با جین آدامز مسأله زنان را با تجلی صلح جهانی مرتبط و متصل ساختند.

فکر اساسی دیگری که در فمینیسم قرن ۱۹ ظهور کرد این بود که زنان تمامی کشورها باید با یکدیگر متحد شوند و به یاری یکدیگر حقوق خود را به دست آورند. در ۱۸۸۴ هویرتین آلکر فرانسوی در جواب فمینیست‌های آمریکایی که از او درخواست مشارکت در ایجاد شورای بین‌المللی زنان کرده بودند (International Council of Women : ICW) نوشت: «ما از شما کمک می‌خواهیم، همانند هموطنانتان که یک قرن پیش، از فرانسویان برای رهایی از ظلم انگلیسی‌ها کمک خواستند. آیا شما نیز همانند لافایت و لژیونش که به کمک شما آمدند به یاری ما نمی‌شتابید؟»^{۱۱} در فرانسه نیز همانند تمامی

(1) Caroline Herschel

(2) Eleanor Omerod

(3) Harriet Martineau

(4) Harriet Tylor

(5) Ibid., p. 647.

(6) Jane Addams

(7) Lillian Wald

(8) Florence Kelley

(9) Alice Hamilton

(10) Abbott

(11) E. HVRWITZ, The international sister hood, in BRIDENTHAL et KOONZ, Women in European History, Boston, Houghton Mifflin, 1977, p. 327.

کشورهای لاتین خصوصیت عمومی مردان نسبت به رهایی زنان با مقاومت شدید کلیسای کاتولیک همراه بود. مقاومتی که زنان کشورهای آزادمنش‌تر انگلیسی-آمریکایی آن را تجربه نکرده بودند. به علاوه اولین کنوانسیون مؤسس ICW در ۱۸۸۸ در واشنگتن تشکیل شد: ۶۶ زن آمریکایی و ۸ زن اروپایی در آنجا راجع به اهداف سازمان نوین جهانی سخن گفتند. تمامی مطالبات زنان که در طول قرن ۱۹ طرح‌ریزی شده بود در یک طرح عملیاتی به منظور پایان بخشیدن به ستمی که بر زنان روا داشته می‌شد تنظیم گردید. در ۱۸۹۹ دومین گردهمایی بین‌المللی ICW در لندن برگزار شد که ۵۰۰۰ زن به نمایندگی از سوی ۶۰۰۰۰۰ فمینیست عضو ۱۱ شورای وابسته در آن شرکت داشتند.^۱ قرن ظهور فمینیسم فراگیر با ایجاد اولین و برجسته‌ترین نمونه بین‌الملل زنان پایان یافت. همزمان، مسأله‌ای که توسط فلورا تریستا و فمینیست‌های انقلابی آغاز قرن ۱۹ عنوان شده بود توسط مادام آوریل دو سنت کروا^۲ فرانسوی در کنفرانس مؤسس واشنگتن مطرح شد: باید نشان داد که رهایی زنان نه فقط به نفع آنان بلکه به نفع تمامی جامعه بشری است. رهایی زنان به مثابه رهایی مردان نیز خواهد بود.^۳ در همین کنفرانس، فمینیست‌های ICW از فعالیت‌های خود در زمینه‌های صلح، بشردوستی، آمایش کار صنعتی و مشاغل، مبارزات اجتماعی و سیاسی، اصلاح زندانها، بیمارستانها و هیئت‌های مذهبی، آموزش زنان در سطوح ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی و غیره بحث کردند.^۴ برنامه‌ای بسیار وسیع که می‌توان آن را به شکل زیر خلاصه کرد: «آنچه که انسانی است برای فمینیسم بیگانه و نامأنوس نیست».

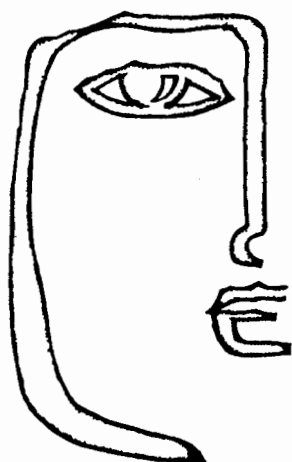
(1) Ibid., p. 328 et suiv.

(2) Mme Avril de Sainte - Croix

(3) Ibid., p. 331.

(4) Ibid.

فصل ششم



جنبش فمینیستی
و وضعیت زنان در قرن بیستم

در آغاز قرن بیستم، مسائل متعددی که از قرون وسطی بسط یافته بودند در ذهنیت فمینیست غربی جای گرفته بود:

- این فکر که در فرانسه در قرن چهاردهم توسط کریستین دوپیزا و در انگلستان در قرن هفدهم توسط ماری آستل و در قرن هیجدهم توسط ماری ول استون کرافت بیان شده بود که تفاوت‌های بین مردان و زنان ناشی از طبیعت آنان نیست بلکه نتیجه آموزش متفاوت دو جنس است و دسترسی دختران به آموزش باید به آنها این آمادگی را بدهد که بتوانند تمامی نقش‌هایی را که جامعه ایفای آن را از سوی آنان منع کرده است به عهده بگیرند.

- اعتراض به "مرگ مدنی" زن در خانواده و خلع ید از او در امور اقتصادی و سیاسی در قرن شانزدهم در فرانسه (لوئیز لابه^۱ و ماری دوگورنه^۲) در قرن هفدهم در هلند توسط آنا ماری وان شورمان^۳ و در انگلستان به وسیله دوشس دونیوکاسل^۴، در فرانسه قبل از انقلاب و در طی آن توسط زنان طبقات مرفه و محیط‌های مردمی و در قرن نوزدهم نزد اکثر فمینیست‌های غربی.

- طرد اخلاق جنسی دوگانه در قرن هفدهم توسط زنان انگلیسی (ماری تاتل^۵ و جوان هیت‌هیم‌هوم^۶) و در قرن نوزدهم توسط هواداران سن‌سیمون و فمینیست‌های ICW

(1) Louise Labbé

(2) Marie de Gournay

(3) Anna Marie van Schurman

(4) New Castle

(5) Mary Tattle

(6) Joan Hit-Him-Home

- این فکر آنا ویلر انگلیسی و مارگارت فولر آمریکایی که آزادی زنان در گرو فعالیت خود آنان است.

- حق زن در استفاده از لذات، مستقل از ازدواج، که در قرن نوزدهم توسط کلر دُومار و طرفداران سن سیمون عنوان شد.

- این بینش زنان فرانسوی در آغاز قرن نوزدهم (فلوار تریستا، ژان دروان و دوستانشان) که بر اساس آن آزادی زنان از آزادی تمام کارگران جدایی ناپذیر است.

- ارتباط ایجاد شده در انجمن‌های بشر دوستانه و مذهبی آغاز قرن نوزدهم و در انجمن‌های فمینیستی پایان قرن نوزدهم بین مبارزه برای ارتقاء زنان و مبارزات برای صلح.

- اعتقاد زنان انقلابی در مورد شکست دموکراسی که توسط آندره لثو (در ۱۸۷۰) بیان شده بود: «زیرا دموکرات‌ها هرگز زنان را به حساب نیاورده بودند».

- ضرورت آن که زنان مبارزات خود را برای ارضای نیازهای تمامی جامعه گسترش دهند که توسط جین آدامز و فمینیست‌های ICW عنوان شده بود.

این آراء با اعمال بدیعی پیوند و نزدیکی داشتند: مقاومت‌ها و قیام‌های متعدد ملکه‌ها، شاهزادگان، بورژواها، عوام، زنان روستایی، کارگران، نویسندگان، هنرمندان و دانشمندانی که به آنان امکان داد تادرطول قرون به برکت خصوصیات استثنایی مقاومت خود، بر موانع سترگی که بر سر راه جنس آنها ایجاد شده بود چیرگی یابند و سدهایی را که بمنظور محدودیت زندگی سیاسی، اقتصادی، نظامی، مذهبی، هنری یا علمی آنها به وجود آمده بود از پیش پا بردارند. سکوتی کامل این بخش از تاریخ زنان را در خود گرفته است، تاریخی که در آن اعمال بدیع و نوآوریها گاهی مقدم بر افکار و آراء بیان شده است و گاهی به دنبال آن آمده است و این هنوز هم در مورد مبارزات فمینیستی غرب از آغاز قرن بیستم تا عصر ما یک قاعده کلی بشمار میرود. هنوز هم وقتی که این سکوت به وسیله روزنامه‌ها چه وابسته به جناح چپ و چه راست، و چه به وسیله رسانه‌های گروهی درهم می‌شکند، فمینیست‌ها از آن جز طعن و لعن و یا کاریکاتوری اجمالی از آراء و اعمال خود بهره دیگری بر نمی‌گیرند و هشدارهای منافقانه توسط فمینیست‌های کاذب هم نمی‌تواند نفرت از زنان و یا میل درونی در بندگی نگهداشتن آنان را به خوبی پنهان کند.

۱ - جنبش‌های فمینیستی و وضعیت زنان در نیمه اول قرن بیستم در مغرب زمین

۱ - دوره قبل از جنگ اول - شورای بین‌المللی زنان (ICW) به مبارزه برای به دست آوردن حقوق اقتصادی، خانوادگی و سیاسی زنان ادامه داد. بخش‌های محلی IWC در هر کشور ایجاد شد. کنگره‌های بین‌المللی گاهگاهی تشکیل می‌شد. در فرانسه، شورای ملی زنان فرانسوی (CNFF) در آوریل ۱۹۰۱ "حدود چهل انجمن و موسسه زنان را که بهبود وضع زن به لحاظ تربیتی، اجتماعی و اخلاقی را دنبال می‌کردند گرد هم آورد".

به نوشته مادام دوکوریو، زنان مبارز بخش فرانسوی ICW به کمیسیون‌های تخصصی تقسیم شده بودند تا تمامی مسائل مربوط به زنان را در جامعه بررسی کنند. کارگرانی چون ژان بووید^۲ و کولمی^۳ در کنار زنان اشرافی چون دوشس دوز^۴ و یا بورژواهای بزرگی چون آوریل دوست کرو^۵ و سارا مونو^۶، سیل برانسکویک^۷، ماریا ورون^۸ و دیگران قرار داشتند. زنان کاتولیک در کنار زنان پروتستان، کلیمی و وفراماسون بودند. آنها برای زنان کارگر متاهل، آزادی تصاحب مزد خودشان را به دست آوردند (۱۹۰۷) و هم‌چنین قوانین و مجازاتهای ترک نفقه پدری (۱۹۱۲)، ممنوعیت کار کودکان در شیشه‌گری‌ها، ورود زنان در سازمانهای بزرگ اداری (شورایعالی خدمات عمومی، پست و تلگراف و تلفن، زندان‌ها، کمیته وزراتی کار و غیره)، آنها بدون وقفه خواهان حداقل دستمزد برای مستخدمین خانه،

(1) Mme de CORLIEU, conférence sur le Conseil international des Femmes, présentée à l'Association française des Femmes diplômées des Universités de Grenoble: le 7 mars 1959.

(2) Jeanne Bouvier

(3) Coulmy

(4) d'uzès

(5) Avril de Sainte croix

(6) Sara Monod

(7) Cecile Brunswick

(8) Maria Verone

برابری حقوق معلمان مرد و زن و بالاخره برچیدن روسپی‌خانه‌ها می‌باشند.^۱
به برکت همین حمایت‌ها بود که معلمان زن پس از ده سال مبارزه شدید، به برابری حقوق با همکاران مرد خود دست یافتند.^۲

در همین اوان (۱۹۰۴) در ایالات متحده آمریکا و انگلستان دومین سازمان بین‌المللی یعنی The International Women Suffrage Alliance (IAW) تأسیس شد که با کمیته‌هایی که در این دو کشور بر ضد حق رأی زنان به وجود آمده بود به مخالفت برخاست و در عصر حاکمیت ملی‌گرایی جهتی بین‌المللی اتخاذ کرد. بخشهای ملی IAW در کشورهای غربی به منظور به دست آوردن حق رأی زنان به وجود آمد. سازمان دومی که بدین منظور در انگلستان توسط امه‌لین پانک هورست^۳ و دخترانش (The Women's Social and potitical union) به وجود آمد تاکتیک‌هایی افراطی را به کار می‌گرفت: شکستن شیشه‌ها، بمب‌گذاری، آتش‌سوزی، برهم زدن جلسات پارلمانی، اعتصاب غذا و حتی خودکشی.^۴ در ۱۹۰۳ فعالان فمینیست فنلاندی حق رأی را برای همه زنان به دست آوردند.

سازمانهای ICW و IAW برای محکوم کردن روسپیگری که زن مبارز انگلیسی میلی سنت گرت فاوست^۵ در کنگره ۱۹۱۳ ICW آن را "بردگی اجباری زنان برای حفظ منافع مالی مردان" نامید، با یکدیگر به توافق رسیدند.
در طول جنگ اول جهانی، تعداد زیادی از زنان در کارخانه‌های اسلحه‌سازی فرانسوی و انگلیسی و غیره به کارگماشته شده بودند تا جانشین مردانی شوند که به جبهه‌های جنگ اعزام شده بودند، در اینجا دیگر تمایز نقش‌های مردانه و زنانه و اصل کدبانو بودن فراموش شده بود. تسهیلاتی در نگهداری بچه‌ها به وجود

(1) Ibid.

(2) A. MICHEL et G. TEXIER, La condition de la Francaise d'aujour d'hui, Paris, Gonthier, 1964 (vol. 2).

(3) Emmeline Pank hurst

(4) Edith HURWITZ, art. cit.

(5) Millicent Garret Fawcett

(6) Edith HURWITZ, art. cit.

آمده بود که امکان می‌داد زنان نقش حرفه‌ای خود را انجام دهند. زنان بورژوا به عنوان عوامل اطلاعاتی و یا به منظور مراقبت از بیماران، جستجوی مفقودین و کمک به زندانیان و غیره بسیج شده بودند. آنها در سطوح مقدم مبارزه برای صلح حضور داشتند. بدین سان کمیته اصلی ICW به نام "صلح و روابط بین‌الملل، که در ۱۸۸۹ تأسیس شده بود، خواهان ایجاد یک سازمان بین‌المللی به منظور ایجاد صلح شد. در طول جنگ اول جهانی، فمینیست‌های ICW یک کنفرانس بین‌المللی در لاهه ترتیب دادند: "علی‌رغم آزار و اذیت روزنامه‌ها و کشورهایشان زنان آلمانی، بریتانیایی، اتریشی-مجارستانی و ایتالیایی برای محکوم کردن رنج و ستم روا داشته شده بر زنان گرد هم آمدند و به مخالفت با خشونت کشورهایشان برخاستند، و خود را خواهان یکدیگر دانستند و به یکدیگر یاری رسانده و همدردی خود را نسبت به هم ابراز داشتند و پیشنهاداتی در مورد صلح ارائه دادند. کنفرانس هیئت‌هایی را از کشورهای غیر متخاصم مثل ایالات متحده و هلند به انگلستان، آلمان اتریش - مجارستان اعزام داشت تا به نام جهان زنان اعاده صلح را خواستار شود" (همان مأخذ).

اما مطالبات کارگران زن نیز توسط فمینیست‌ها ندیده گرفته نشد. سازمان ICW موفق گردید که در معاهده ورسای در ۱۹۱۸ و در کنوانسیون جامعه ملل اصل "کار مساوی، مزد مساوی" را که فمینیست‌ها طی نسل‌ها به دفاع از آن برخاسته بودند، بگنجاند. یک زن فرانسوی به نام مادام آوریل دوست کثرت‌گرا در جامعه ملل سفیر دائم تمامی انجمن‌های زنان غیر دولتی در جهان شد (ONG^۲ آینده).

در حالی که فمینیست‌ها در جهت صلح و قوانین اجتماعی به مبارزه مشغول بودند^۳، زنان کارگر نیز فعالیت می‌کردند: «از ۱۹۱۶ اعتصاب زنان در کارخانه‌های اسلحه‌سازی صورت گرفت: کارگران زن خواهان مدد معاش و افزایش حقوق بودند... در ژوئن در

(۱) Ibid.

(۲) مخفف کلمه Organisations non gouvernementales به معنای سازمان‌های غیر دولتی

(۳) Hélène BRION, La voie féministe, présentée par H. BOUCHARDEAU, Paris, Syros, 1978.

کارخانه‌های اسلحه‌سازی در منطقه پاریس حدود ۱۲۳۷۱ مرد و ۲۹۹۶۵ زن و در شهرستانها ۵۴۲۵ مرد و ۱۱۱۱۹ زن در اعتصاب به سر می‌بردند.^۱ افزایش حقوق زنان نتیجه این مبارزات کارگری بود.

۲- در فاصله دو جنگ - پس از جنگ اول جهانی، زنان ۲۱ کشور حق رأی به دست آوردند (اتریش، آفریقای شرقی بریتانیا، کانادا، کریمه، چکسلواکی، دانمارک، استونی، آلمان، انگلستان، مجارستان، ایسلند، لتونی، لیتوانی، لوکزامبورگ، هلند، لهستان، رودزیا، روسیه، سوئد، اوکراین، ایالات متحده). بنابراین سازمان‌های بزرگ زنان مثل ICW و IAW تمام هم خود را برای جلوگیری از جنگ و دفاع از حقوق زنان کارگر و زنان مصروف می‌داشتند: یعنی رفاه کارگران زن، کمک هزینه خانوادگی، برابری شرایط کار برای هر دو جنس، دفاع از کودکان نامشروع، حق حفظ نام و ملیت برای زنان متأهل. این دو مؤسسه در ژنو در چارچوب کمیته واحد سازمانهای نماینده زنان وحدت یافتند. کمیته یاد شده در ضمن اتحادیه بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی، اتحادیه زنان مسیحی برای منع مسکرات، انجمن جهانی زنان جوان مسیحی، کمیته بین‌المللی پرستاران، اتحادیه جهانی زنان برای وحدت بین‌المللی رانیز در بر می‌گرفت.^۲ این کمیته در برابر جامعه ملل و BIT (دفتر بین‌المللی کار) به منظور توسعه روابط بین‌الملل، دستیابی به صلح، از بین بردن روسپیگری، بهبود بهداشت و رفاه کودکان، آموزش جوانان و هم چنین بهبود شرایط کار و مزد کارگران به مثابه گروه فشار عمل می‌کرد. فمینیست‌ها علی‌رغم پویایی خود موفق نشدند از SDN^۳ حق حفظ ملیت زنان متأهل را به دست آورند.

مبارزات زنان فرانسوی CNFF نهضت فمینیستی آن عصر را مشهور ساخت. نخستین هدف CNFF جلوگیری از جنگ از طریق اجتناب از تحقیر آلمانی‌هایی بود که در ۱۹۱۸ شکست خورده بودند، زیرا فمینیست‌های فرانسوی واقف بودند این امر سکوی پرتابی

(1) Les femmes et le Travail du Moyen Age à nos jours, Paris, la Courtille, 1975.

(2) Edith HURWITZ, art. cit.

(3) SDN: Société des Nations ملل متحد ONU جامعه ملل

خواهد شد برای انتقام مسلحانه در آینده. به همین منظور سوای چند مورد استثنائی آنها بر خلاف وطن پرستان متعصب، خواهان تجدید نظر در معاهده ورسای شدند. آنها به خوبی می دانستند ارزش های حاکم بر روابط بین الملل باید ارزش های سنتی (خودخواهی ملی، وطن پرستی کور و غیره) که تا آن زمان بر سیاست های دولتمردان مسلط بود متفاوت و متمایز باشد.

فمینیست های CNFF در حوزه تعلیم و تربیت دختران موفقیت زیادی به دست آوردند (حق امتحان پایان تحصیلات متوسطه، برابری در گذراندن اگرگاسیون و غیره). آنها به منظور استیفای حق کار برای زنان، بهبود شرایط کار و برابری دستمزدها مبارزه می کردند! زنان توانستند در ادارات مرکزی وارد شوند. پس از ۲ سال مبارزه، کارمندان زن پست و تلگراف و تلفن توانستند برابری دستمزد با مردان را در ۱۹۲۷ به دست آورند و پس از آن کارمندان صندوق امانات و معلمین آموزش متوسطه به این حق دست یافتند.^۱ از سوی دیگر زنان کارگر و کارمند با خشونت از حق اشتغال خود به دفاع برخاستند، آن هم در دوره ای که با افزایش بیکاری ناشی از بحران جهانی، بازگشت زنان به خانه ها امری پذیرفته شده و دسترسی به مشاغل عمومی برای زنان متأهل قانوناً ممنوع بود.

فمینیست های فرانسوی در قلمرو حقوق سیاسی با توفیقی کمتر روبرو بوده اند زیرا علی رغم رأی مثبت مجلس نمایندگان، برای حق رأی زنان، با مخالفت توأمان کشور و مجلس سناروبرو شدند که در آن کاتولیک های مرتجع، شاگردان هیتلر که در فرانسه سازمان می یافتند و فراماسونهای پیری که در هراس بودند مبدا افزایش حق رأی زنان قدرت کلیسای کاتولیک را بر آراء و بر انتخابات افزایش بخشید.^۲ در ۱۹۳۶، لئون بلوم معاونت چهار وزارتخانه را به زنان اعطاء کرد ولی از دادن حق رأی به آنان امتناع ورزید.

در قلمرو ازدواج، نخستین موفقیت در ۱۹۳۲ به دست آمد و آن عبارت از به رسمیت شناختن حق حفظ ملیت برای زنی بود که با فردی خارجی ازدواج می کرد. اصلاح کم رنگ قوانین زناشویی در ۱۹۳۸ موجبات عدم رضایت زنان فرانسوی را به علت امتیازاتی که

(1) Mme de CORLIEU, Conférence citée.

(2) A. MICHEL et G. TEXIER, op. cit.

(3) Mme de CORLIEU, ibid.

هنوز هم به شوهران تعلق می‌گرفت فراهم آورد، اما این حق را برای زنان فرانسوی به رسمیت شناخت که بدون کسب رضایت شوهران خود بتوانند شناسنامه داشته باشند^۱ از ۱۹۲۰ نلی روسل^۲، فمینیست فرانسوی، برای تفکیک مسئله تولید مثل از روابط جنسی تلاش کرد او "اعتصاب شکم‌ها" را به مادرانی که فرزندان بسیار داشتند. در طی شبانه‌روز توصیه می‌کرد. تحت فشار متعصبان، مجلس فرانسه به قانون ۱۹۲۰ که کنترل زاد و ولد را ممنوع می‌ساخت و مجازات سقط جنین عمدی را افزایش می‌داد رأی مثبت داد و چیزی نگذشت که بلژیک، ایتالیا و آلمان نیز به فرانسه تأسی جستند^۳.

"شخصیت‌گرایی" (پرسنالیزم) فلسفه‌ای بود که مبارزه فمینیست‌های ICW را برای احقاق حقوق و ارتقاء زنان تحت تاثیر قرار داد. این فلسفه دلایل ابزاری (توجیه اقتصادی و نقش کارکردی مادر و همسر) را رد می‌کرد و خواهان حیثیت و کرامت فردی بود. لازمه این کرامت کاهش نقش زنان در حد تولید مثل کننده نبود، بلکه خواستار بهره‌مندی زنان از حقوق سیاسی و اقتصادی‌شان بود، حقوقی که از آنان دریغ شده بود. پرسنالیزم برای فمینیست‌های آن عصر این الزام را فراهم می‌آورد که «برای هر وجود شرافتمندی طرد تبعیض بین زن و مرد به مثابه طردی است که در مورد موجودات انسانی از طبقات یا نژادهای مختلف مطرح می‌شود، و طرد تبعیض بین مردان طبقات و نژادهای مختلف در مورد زنان نیز صادق است»^۴.

۳- پیروزی‌های زنان در اتحاد جماهیر شوروی پیش از ۱۹۴۰- در حالی که فمینیست‌های غربی برای کسب حقوق اقتصادی، سیاسی و مدنی خود مبارزه می‌کردند، زنان روس همراه با مردان فعالان انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ را تدارک می‌دیدند، انقلابی که رسیدن به این حقوق را میسر می‌ساخت. اما اگر فکر کنیم به دست آوردن این حقوق، هدیه‌ای از جانب رهبران جدید روسیه به زنان بود این

(1) Ibid.

(2) Nelly Roussel

(3) Conrad VAN EMDE BOAS, La vie Sexuelle en Europe, Bulletin du Mouvement français pour le planning familial, n° 18, Septembre 1961.

(4) Mme de CORLIEU, ibid.

فکر به معنای ندیده گرفتن عمدی مشارکت آنان نه فقط در تحقق انقلاب بلکه در مبارزه زنان برای مساوات و قوانین اجتماعی سالهای قبل از انقلاب است. بدین سان الکساندرا کولنتای^۱ در ۱۹۰۷ باشگاهی مرکب از ۲۰۰ زن را تشکیل داد که خواهان حمایت کارگران زن در برابر کارهای دشوار قبل و بعد از دوران زایمان بود. نخستین ثمرات اجتماعی انقلاب بلشویکی ایجاد بیمه‌های درمانی، معالجه رایگان ۱۶ هفته قبل و بعد از تولد کودک و ممنوعیت اخراج زنان حامله از کار بود. تسلط همسر در ازدواج و مدیریت اموال خانواده از بین رفت و طلاق ساده شد و حقوق کودک نامشروع با کودک مشروع برابر شد.

در قلمرو حقوق سیاسی، برابری استقرار یافت، اما زنان روس از زنان اشراف گرفته تا کارگران بسیار ساده تمامی نقش‌های مربوط به مردان و زنان را بیش از آنچه تدوین این برابری‌ها پیشنهاد می‌کرد، تغییر دادند. پیش از این اعلامیه، کارگران زن پارچه‌بافی در فوریه ۱۹۱۷ یک اعتصاب ۹۰۰۰۰ نفری به راه انداختند و در طی آن با کمک کارگران ذوب‌فلزات به سوی "دومای" سن پترزبورگ رفتند تا مطالبه نان کنند و این آغاز و مقدمه انقلاب بود. انقلاب بلشویکی برقرار شد، زنان به استخدام ارتش درآمدند و در مبارزات چریکی بر ضد ارتش سفید جزو درجه‌داران و نقرات بودند و در درون حزب کمونیست گروه زنان (Genotdel) را تشکیل دادند که زنان را در برابر قحطی و به منظور حمایت از دولت جدید در جنگ‌های داخلی و احقاق حقوق زنان بسیج کرد.

روشنفکران و سیاستمداران مانند کولنتای، لنین، تروتسکی به زودی دریافته‌اند که برابری حقوقی که به زنان در خانواده و کار اعطا شده، هرگاه زنان بار و ظایف تربیتی و خانه‌داری را بر دوش داشته باشند در تحقق برابری جامعه شناختی شرایط بین دو جنس ناتوان است. بدین سان آنها سعی کردند که انواع کمون‌هایی را ایجاد کنند که خدمات جمعی را تأمین کند. اما به جای آنکه انس و

(1) Alexandra Kollontai الکساندرا کولنتای از زنان انقلاب شوروی و اولین زن در کمیته اجرایی

شوروی پطروگراد است، او اولین سفیر زن در دنیا می‌باشد (نروژ ۱۹۲۳).م.

(2) Douma

الفت زوجها را با مسکن کافی و بهبود تجهیزات جمعی حفظ کنند، قدرت مرکزی پس از پایان جنگ داخلی تصمیم به رشد بهره‌وری گرفت. رهبران آن عصر بیشتر نگران بازده کار بودند تا وضعیت زنان. به تدریج پیروزیهای زنان کاهش یافت و حتی حذف شد. مدیران کارخانه‌ها از افزایش مهد کودک و ایجاد تسهیلات لازم در کار مادران خودداری ورزیدند که با رشد نوعی ضدفمینیسم شدید که از ستم بر همه زنان روس متأثر بود تقویت شد. به جای آن که بر نیازهای زن تأکید شود، مفهوم ابزارى زنان و خانواده تقدم یافت. در ۱۹۲۹ Genotdel از بین رفت و مقدمه برگشت به خانواده سنتی در چارچوب قانون خانواده در ۱۹۳۰ شد. در ۱۹۳۶ سقط جنین قانونی و همچنین حق مادر مجرد برای دریافت کمک مالی از پدر فرزندش از طریق دادگاه حذف شد. طلاق پرخرج و دشوار و هم‌جنس‌گرایی جرم و جنایت شناخته شد. ساختن یک جامعه سوسیالیستی از نظر استالینیست‌ها مستلزم بازگشت به نقش‌های مردانه و زنانه سنتی در خانواده شد: زنان به داشتن فرزندان زیاد و کار زیاد برای برآوردن نیازهای برنامه تشویق می‌شدند. علی‌رغم سخنرانی‌های مساوات طلبانه، زنان باید جای خود را در خانواده، کار و جامعه حفظ کنند یعنی جایی فرعی که به هیچ وجه برتری مردان در نقش‌های اقتصادی و سیاسی و تبعیت زنان در وظایف خانه‌داری را مورد انتقاد قرار ندهد. با این همه مفهوم ابزارى زن، هرگز موضوع یک نظریه فاشیستی نبود: سواى فشار جنسى به وسیله محدودیت‌هایی که از آن سخن رفت و ستایش از نقش مادری و خانواده‌های پرجمعیت، زنان شوروی هرگز خود را از دسترسی به وسایل به دست آوردن خودمختاری اقتصادی از طریق تعلیم و تربیت و کار دستمزدی و هم‌چنین مشارکت در زندگی سیاسی، فرهنگی و ورزش محروم و ممنوع ندیدند.

۴- وضعیت زنان در کشورهای فاشیستی - برعکس، مفهوم ابزارى زن به عنوان یک موجود کمتر که در خانواده در خدمت شوهر باشد و به دولت ناسیونال-سوسیالیست فرزندان بسیاری اعطا کند در آیین سیستماتیک در جوامع فاشیستی آلمان، ایتالیا و اسپانیا ایجاد شد. آلمان نازی شعار سه K را (کودکان، آشپزخانه، کلیسا) تقویت کرد. آلمان اولین کشوری بود که توسط

قانون، تمامی زنانی را که در مشاغل عمومی کار می‌کردند اخراج کرد. به علاوه "یک دسته اقدامات به عمل آمد تا دختران جوان را از فرهنگ دور سازد"^۲، و ورود آنها را در دبیرستانها و مدارس مختلط ممنوع ساخت و آنها را در مدارسی مخصوص برای ایفای نقش‌های زنان خانه‌دار آماده می‌کرد. یک سهمیه ۱۰ درصدی دختران برای پذیرفته شدن در امتحانات متوسطه در نظر گرفته شده بود. شغل پزشکی برای زنان ممنوع اعلام شده بود. در دکتترین نازی: «زن نوعی حیوان است، خانواده تنها رابطه طبیعی است و زنی که خواهان آزادی جنسی باشد نجس است مثل یهودیان، سیاهان و هم‌جنس‌گرایان. فمینیسم نوعی فسق و فجور بورژوازی و نوعی هجوم به نظم طبیعی اشیاء به حساب می‌آید. اجتماع نازی‌ها از برادران هم‌جنس‌گرا تشکیل شده است که زن را حذف می‌کند و مادر را ارج می‌نهد»^۳. در اسپانیا، همه آنچه را که زنان در رژیم جمهوری به دست آورده بودند (حق انتخاب و رأی در ۱۹۳۱، حق سقط جنین در کاتالونین) توسط رژیم فرانکو از دست دادند.

۲- وضعیت زنان و جنبش‌های فمینیستی در

نیمه دوم قرن بیستم

۱- مقاومت در برابر فاشیسم- کشورهای بزرگ هرگز نمی‌توانستند بدون مشارکت زنان به اشغال فاشیسم در اروپا پایان بدهند. این مشارکت زنان در مبارزه ضدفاشیستی دو صورت به خود گرفت: درگیر شدن زنان در ارتش منظم یا

(۱) این سه کلمه در آلمانی با حرف K شروع می‌شود Kirche, KÜche, Kinder

(2) Seminaire de Maria A. MACCIOCHI, Eléments pour une analyse du fascisme, vol. 1. p. 193, Paris, Union générale d'Édition, 1976, (*10/18*).

(3) Maria A. MACCIOCCHI, op. cit p. 195.

جنگهای پارتیزانی و مشارکت انبوه در تولید جنگ.

مبارزه زنان شوروی برای دفاع از سرزمینشان بر ضد هجوم نازی نمونه‌ای از این مشارکت بود، زیرا آنها دو شکل یاد شده را تلفیق کرده بودند. به عنوان مثال: فعالیت زنان به هنگام محاصره لنینگراد که ۹۰۰ روز طول کشید (از سپتامبر ۱۹۴۱ تا ژانویه ۱۹۴۴). آنها در همه فعالیت‌های نامتداول برای زنان و شهروندان شرکت جستند: ساختن ۶۰۰ کیلومتر خندق ضد تانک و حصار پیرامون شهر، برپایی سنگرها در حومه، مشارکت در دفاع ضد هوایی و مبارزات پارتیزانی، خاموش کردن آتش سوزی‌های ناشی از بمباران‌های شدید، ساختن مهمات جنگی در کارخانه‌های جنگ، ایجاد یک باغ در وسط شهر به منظور تغذیه یک جمعیت ۲۵۰۰۰۰ نفری که شهر را ترک نکرده بودند و ارتش نازی آنها را با بستن شهر و بمباران‌ها در قحطی فرو برده بود.^۱

اندکی پس از آغاز دومین جنگ جهانی، در اتحاد جماهیر شوروی کمیته ضد فاشیست زنان شوروی ایجاد شد که در نخستین میتینگ خود در ۷ سپتامبر ۱۹۴۱ فراخوانی خطاب به تمامی زنان جهان فرستاد تا تلاش‌های خود را برای جنگ بر ضد فاشیسم هماهنگ سازند. زنان تمام کشورها (انگلستان، ایالات متحده، هند، اتریش و غیره) همبستگی خود را با مبارزه زنان شوروی اعلام و تمایل خود را برای سهم شدن در پیروزی بر ضد فاشیسم بیان داشتند.^۲ به علاوه در این نخستین روزها بود که اولین تماس‌ها بین زنان شوروی و زنان اروپای مرکزی و جنوب شرقی برقرار شد. زنانی که با فعالیت در نهضت مقاومت در جنگ بر ضد فاشیست‌هایی که سرزمینشان را اشغال کرده بودند به آنها پیوستند. بسیاری از زنان بلغار، یوگسلاو، لهستانی، چکسلواکی چه به عنوان اعضاء گروه‌های پارتیزانی و یا واحدهای مسلح در جنگ شرکت جستند.^۳ بدین سان در یوگسلاوی بیش از ۱۰۰۰۰۰ زن، مرد یا پارتیزان‌ها و ارتش آزادی‌بخش تیتو یعنی تنها ارتش منظم قاره اروپا که همراه با اتحاد جماهیر شوروی درگیر جنگ ضد فاشیستی بود، در تمامی طول جنگ دوم جهانی سلاح را بر زمین نهند.

(1) Le Siege de Léningrad, Bibliothèque de Travail, 1^{re} janvier 1966, n° 617.

(2) Women Today, Moscou, Progress Publishers, 1975. p. 97.

(3) Ibid., p. 97.

در تمامی اروپا، زنان با مشارکت خود در مبارزه ضدفاشیستی عزت و شرف کشور خود را نجات دادند. در فرانسه سه زن که به علت مشارکت در نهضت مقاومت جان خود را از دست دادند یعنی دانیل کازانوآ^۱ی کمونیست، برتی آلبرشت^۲ مسیحی و سوزان بویی-سون^۳ سوسیالیست مظهر قهرمانی در نهضت مقاومت هزاران زن فرانسوی هستند که به گرایش‌ها و آراء سیاسی یا مذهبی متفاوت تعلق داشتند. بعضی از آنها شبکه‌هایی را در مؤسساتی که کار می‌کردند به وجود آوردند و بعضی به عنوان عامل اطلاعاتی و ارتباطی خدمت می‌کردند.^۴ این زنان، اسیر در اردوگاه‌های جنگ نیز به مبارزه خود ادامه دادند. بدین سان در راونس بروک^۵ حدود ۷۰۰۰ اسیر زن فرانسوی بود که سه چهارم آنها زندانی سیاسی بودند.^۶

در ایتالیا، پس از یک دوره "وفاق" با ایدئولوژی فاشیستی (۱۹۴۳ تا ۱۹۳۷) تعداد زنانی که در مبارزه مخفیانه بر ضدفاشیسم شرکت داشتند همانند دیگر کشورهای اروپایی بسیار زیاد بود: «در ایتالیا ۳۵ هزار زن جزو نهضت مقاومت و هفتاد هزار زن جزو گروه‌های دفاع و جزو گروه‌های داوطلب آزادی بودند. ۴۶۵۳ زن دستگیر، شکنجه و محکوم شدند و ۶۲۳ نفر تیرباران و یا در جنگ کشته شدند. ۲۷۵۰ زن نیز در آلمان محبوس و کشته شدند و ۱۵ نفر مدال طلای نهضت مقاومت را دریافت کردند»^۷.

(1) Daniél Casanova

(2) Berthie Albrecht

(3) Suzanne Buisson

(4) Mille visages, un seul combat, témoignages recueillis par Simone Bertrand Paris, Les Editions français réunis, 1965, et Ania FRANCOS, il était des femmes dans la Résistance, Paris, Stock, 1978.

(5) Ravensbruck

(6) Germaine TILLON, Ravensbruck Paris, le seuil, 1973.

(7) M. A. MACCIOCCHI, Eléments pour une analyse du fascisme, op. cit., p.

268 (*10/18*)

در اسپانیا، هزاران زن (که مشهورترین آنها اوا فارست^۱ و لیدیا فالکون^۲ بودند) در مبارزه بر ضد رژیم فرانکو شرکت جستند، بعضی از آنها متحمل شکنجه در زندان شدند، دیگران همبستگی خود را با قربانیان فاشیسم سازمان بخشیدند.^۳ حتی در آلمان نازی، زنان با شهامتی مانند ژوان کیرچنر^۴، اوا بوخ^۵ و همراهانش قهرمانانه در جنگ ضد نازی شرکت جستند: مورد تعقیب قرار گرفتند، لو رفتند و توسط عمال هیتلر به دار آویخته شدند.

در انگلستان و در ایالات متحده، به برکت بسیج زنان برای تولید در کارخانه‌های جنگ بود که مردان توانستند در جبهه‌های بسیار دور به نبرد پردازند. بدین سان انگلستان «تنها مورد شناخته شده یک بسیج منظم زنان است که در یک دموکراسی غربی به وجود آمد».^۶ در واقع در مارس ۱۹۴۱، پس از شکست فرانسه «وزیر کار مأمور یک سربازگیری واقعی شد که از بسیاری جهات شبیه سربازگیری مردان جهت ارتش بود. این امر بر اساس طبقات سنی و با جوان‌ترین زنان آغاز شد. به منظور بسیج زنان در صنایع اسلحه‌سازی، استخدام زنان ۲۰ تا ۳۰ سال که تحت پوشش نظارت نظام کار (work order) قرار می‌گرفتند، برای کارفرمایان بخش خصوصی ممنوع اعلام شد».^۷ در ۱۹۴۴ حدود ۷۶۵۰۰۰ زن در صنایع و خدمات جنبی و یا دفاع غیرنظامی مشغول خدمت بودند: چیزی در حدود ۲۰۰۰۰۰۰ بیشتر از گذشته.^۸ در ۱۹۴۲ «تقاضا و نیاز به قدری بود که از ورود دختران جوان در دانشگاهها ممانعت به عمل آمد».^۹ برای کسانی که تحصیلات خود را ادامه می‌دادند محدودیت سنی معین شد. برای زنان انگلیسی که تحت

(1) Eva Forest

(2) Lydia Falcone

(3) Eva FOREST, *Témoignage de lutte et de résistance*, Paris, Editions des femmes, 1977.

(4) Joan Kirchener

(5) Eva Buch

(6) Evelyn SULLEROT, *Historie et Sociologie du Travail féminin*, Paris, Gonthier, 1968.

(7) Ibid., p. 186, 187 et 188.

(8) Ibid.

(9) Ibid.

این بسیج قرار می‌گرفتند تسهیلات استثنائی (کار نیمه‌وقت، کار در خانه، مهد کودک، کودکستان) فراهم شد.

در ایالات متحده در ۱۹۴۲ کمیسیون نیروی کار جنگ تقاضای ۴۰۰۰۰۰۰ نفر افزایش نیرو نمود، نخست این افراد را در بین بیکاران مرد یافتند اما از ۱۹۴۳ به بعد لازم شد که از طریق روزنامه و رادیو در سراسر کشور از زنان آمریکایی کمک بخواهند. همانند انگلستان تسهیلاتی به زنان اعطا شد و تعداد زنان آمریکایی که به کار اشتغال داشتند از ۱۰ میلیون در مارس ۱۹۴۱ به ۱۸ میلیون در اوت ۱۹۴۴ رسید (۱۶ میلیون در مشاغل غیرکشاورزی و دو میلیون در کشاورزی).

۲- وضعیت زنان پس از جنگ (۱۹۴۵ - ۱۹۶۵) - پایان دومین جنگ جهانی شاهد بازگشت انبوه مردان و گذر از فعالیت نظامی به کشوری بود. در کشورهای غربی، از زنان به خاطر سهم آنها در مقاومت در برابر فاشیسم و تولید تجلیل به عمل آمد. وزیر کار انگلستان در دسامبر ۱۹۴۵ اعلام داشت «زنان در طول جنگ کاری بس سترگ و شایان تحسین انجام دادند و امروز هم به همان اندازه به آنها نیاز داریم». با این همه زنان را به خانه فرستادند تا جایی برای مردان از جنگ برگشته باز شود: نیروی کار زنان، به خصوص در بخش متالورژی، شیمی و کشاورزی به شدت رو به کاهش نهاد. زنان مجبور به پذیرش مزد کمتری از مردان شدند تا بتوانند شغل خود را حفظ کنند. پیشداوری‌ها در مورد زنان متأهل، که به هنگام بحران جهانی بالا گرفته بود بار دیگر از سر گرفته شد، چیزی که مانع نشد زنان متأهل انگلیسی با آن مقابله نکنند.

در ایالات متحده برای بازگردانیدن زنانه به خانه، جدالی در گرفت زیرا مسئولان مجبور بودند مردان از جنگ برگشته را مجدداً در بازار کار وارد کنند. اما «اخراج بی‌رحمانه زنان کارگر مدت زمان طولانی آنچنان که انتظار می‌رفت و به کمال صورت نگرفت: زنان آمریکایی رو از دنیای کار برنافتند»^۳ مگر در طبقات

(1) E. SULLEROT, op. cit., p. 192 et 193.

(2) Ibid., p. 190.

(3) E SULLEROT, op. cit., p. 197.

متوسط که درصدی از آنان دارای دکترا بودند و گروهی که در مشاغل آزاد دست داشتند. بعدها «نوعی ناراحتی غیر قابل توصیف» زنان تحصیل کرده طبقه متوسط را که کیش احیاء شده زن خانه‌دار آنها را محدود به ایفای نقش‌های همسری، مادری و مصرف‌کنندگی می‌کرد، فراگرفت.^۱ در انگلستان و ایالات متحده، تمامی تجهیزات جمعی (مهد کودک‌ها، کودکان‌ها، غذاخوری‌های مدارس و کارخانه‌ها) که به منظور تسهیل کار زنان ایجاد شده بود از میان رفتند. در ایتالیا، «زنان آزادی خود را از فاشیسم به عنوان هدیه دریافت نداشتند، همان‌طور که در قانون اساسی مورخ اول ژوئیه ۱۹۴۵ ایتالیا ماده قانونی برابری دو جنس به عنوان هدیه به آنان داده نشد.^۲ در فرانسه، قدرت مستقر برای اعطای حقوق سیاسی به زنان در فشار قرار داشت اما قوانین ناپلئونی را حفظ کرد در حالی که زنان اکثر کشورهای غربی برابری بیشتری در خانواده را به دست آورده بودند. فرانسه در طول پانزده سال با دو جنگ استعماری شکست خورد و سرافکنده شد (از ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۲ تاریخ پایان جنگ الجزایر) به جای آنکه قوانین مبتنی بر تبعیض جنسی ازدواج و خانواده را ملغی کند. اصلاح کم‌رنگ وضعیت زنان متاهل در اداره اموال زوجین تنها در سال ۱۹۶۵ صورت گرفت و تنها در سال ۱۹۷۰ قدرت والدین جانشین قدرت پدری در خانواده شد.

در فرانسه، زنان بیشتر از آن درگیر مبارزه ضداستعماری بودند که بتوانند جنبش‌های فمینیستی قبل از جنگ را تجدید کنند. در تمامی محیط‌های اجتماعی زنان شجاع و خردمند بدون وقفه به کار ادامه می‌دادند تا مذاکره با رهبران قیام‌های ضداستعماری هندوچین و الجزایر را جایگزین جنگ کنند. زنان طبقات متوسط و کارگر برای سازمان بخشیدن به تظاهرات عظیم و اعتصابات برای صلح در هندوچین و الجزایر شرکت جستند، زنان روشنفکر و روزنامه‌نویس با ارزشی پرده از روی حقیقت وضعیت مردم هندوچین

(1) Betty FREIDAN, *La femme mystifiée*, Paris, Gonthier, 1964, Paru aux Etats-Unis en 1963 sous le titre *The feminine Mystique*.

(2) M. A. MACCIOCCHI, op. cit., p. 271.

(آندره والی^۱، مادلن ریفو^۲) و مردم الجزایر (ژرمن تی یون^۳) برداشتند. وکلای برجسته‌ای (چون مادلن استیب^۴ یا ژیزل حلیمی^۵) با جرأت و شهامت بسیار از ناسیونالیست‌های الجزایری در برابر دادگاه به دفاع برخاستند. مادلن کولا^۶ و مادلن ربیو^۷ به افشاء شکنجه در الجزایر پرداختند و سبب شناخت وضعیت مردم این سرزمین شدند و برای تأمین صلح کمیته‌های خاصی را ترتیب دادند. میشلین پوتو^۸ و دوستانش از شبکه ژانسون^۹ در فرانسه همبستگی با مبارزان ناسیونالیست الجزایر را سازمان بخشیدند. یک مردم‌شناس بزرگ یعنی ژرمن تی یون در مورد شکنجه به افشاگری پرداخت و مبارزه بر ضد عقب ماندگی الجزایر را سازمان داد و مأموریت خطرناک نخستین ارتباطات با رؤسای شورشی الجزایر را در دژ الجزایر از سوی دولت فرانسه پذیرفت. به فعالیت‌های متعدد این زنان با سکوت برخورد می‌شود. رسانه‌های گروهی تنها از نقش قهرمانانه ژنویو دو گالارد^{۱۰} مددکار مجروحین فرانسوی دین بین فو^{۱۱} سخن می‌گویند آن هم به خاطر آن که نقشی سستی و پذیرفته شده از طرف مردان را به منظور کاهش پلیدی‌های ناشی از جنایت‌های دیوانه‌وار آنها ایفا کرده است. اما اطلاعات و ماجرای نقش‌های سازنده زنان در جهت کشف حقیقت و برقراری مذاکرات هم چنان مسکوت ماند.

با این همه از زمانی که سیمون دو بووار کتاب برجسته خود جنس دوم را که هنوز تازگی خود را حفظ کرده است، انتشار داد (۱۹۴۷)، این امید در دل فرانسویان به وجود آمد که زنان عاقبت حقوق خود را به دست خواهند آورد. در این کتاب، سیمون دو بووار بر این اعتقاد راسخ خود تکیه می‌کند که این طبیعت نیست که محدودیت نقش‌های زنان را موجب شده بلکه این نقش‌ها زائیده مجموعه‌ای از پیشداوری‌ها، سنت‌ها و قوانین کهنی بوده است که زنان نیز کم و

(1) Andrée Viollis

(2) Madeleine Riffaut

(3) Gemaine Tillion

(4) Madeleine Stibbe

(5) Gisèle Halimi

(6) Madeleine Collas

(7) Madeleine Rébérioux

(8) Micheline Pouteau

(9) Jeanson

(10) Geneviève de Galard

(11) Diên Biên Phú

بیش در پیدایش آنها شریک و سهیم بوده‌اند. او از احساس عزّت و شرف زنان مدد می‌گیرد و از آنان می‌خواهد تا زنان از این تابعیت و کهنتری که همواره قربانی آن بوده‌اند دست بردارند. تابعیتی که فکر می‌کنند به برکت ازدواج می‌توانند راحتی و انسجام اجتماعی خویش را در آن باز یابند. این دعوت اگزستانسیالیستی به عزّت و شرف زنان توسط زنان همه طبقات اجتماعی و تمامی قاره‌ها (ایالات متحده، ژاپن و غیره) که کتاب جنس دوم در آنجا ترجمه شده بود بازتاب یافت. این اثر در همان زمینه فلسفه پرسنالیست قرار دارد که الهام‌بخش فمینیست‌های ICW و CNFF بود. سیمون دوبووار بر ضرورت این امر که زنان به منظور دستیابی به استقلال باید به کاری اشتغال داشته باشند تأکید بسیار داشت. او الهام‌بخش مبارزه فمینیستی بنیان‌گذاران آمریکایی و فرانسوی جنبش‌های آزادی زنان بود.

در اتحاد جماهیر شوروی، اعلامیه‌های رسمی، فیلم‌ها و ادبیات پس از جنگ از فعالیت زنان در مبارزه بر ضد رژیم اشغالگر نازی تجلیل به عمل می‌آوردند اما اگر چه حق سقط جنین در ۱۹۵۵ به رسمیت شناخته شد (بدون شک برای از بین بردن سقط جنین پنهانی) و حقوق مادران مجرد مورد بحث قرار گرفت اما زنان همواره به عنوان مادر و تولید مثل‌کننده در نظر گرفته شده و مورد تحسین قرار می‌گرفتند. به عبارت دیگر، مفهوم ابزاری زن هنوز هم در سخنرانی‌های رسمی حاکم بوده است. اما بر خلاف کشورهای غربی، کشتار غم‌انگیز عده کثیری از مردان شوروی مستلزم استفاده از نیروی کار زنان بدون محدودیت نقش‌ها شد. درصد زنان در جمعیت فعال شوروی بیش از همه کشورها بود (۴۷ درصد در ۱۹۶۰) و زنان در مشاغلی که به طور سنتی مردانه تلقی می‌شد موفقیت‌های چشمگیری بدست آوردند مثلاً در ۱۹۶۰، ۸۰ درصد از پزشکان و یک سوم از مهندسان را زنان تشکیل می‌دادند.

به طور خلاصه در طی ۲۰ سال پس از جنگ دوم جهانی، دولتمردان کشورهای توسعه یافته غرب، همانند شرق از دیدگاه ابزاری خود در مورد زنان

فراتر نرفته‌اند. جامعه در خدمت رشد امکانات بالقوه زنان نیست بلکه این زنان هستند که در خدمت رفع نیازهای تولیدی و تولید مثل جامعه قرار دارند. آنها از زنان در زمان جنگ در تولید و در ارتش استفاده می‌کنند اما وقتی دیگر اجتناب‌ناپذیر به آنها نیست آنها را به خانه می‌فرستند.

۳- دوره بازسازی فمینیسم (۱۹۸۰-۱۹۶۰)

الف- مبارزه برای جدایی روابط جنسی از تولید مثل در غرب- پیشرفت علم شیمی و فن پزشکی روش‌های مؤثری را در امر جلوگیری از بارداری ابداع کرد که به برکت آنها برای اولین بار زنان توانستند بر تمایل هزاران سالانه خود مبنی بر تفکیک روابط جنسی از تولید مثل تحقق بخشند. سیمون دوبودار گفته بود که "آزادی زنان از شکم آغاز می‌شود". و از اینجا مبارزه بزرگی توسط زنان شروع شد تا این وسائل در خدمت تمام زنان قرار گیرد و قوانین باز دارند، که هنوز در اکثر کشورها وجود دارد، ملغی شود.

نخستین پیشگامان این نهضت در کشورهای اروپایی شمالی و ایالات متحده بودند. هلندیک کلینیک جلوگیری از حاملگی را در ۱۸۸۳ ایجاد کرد. ماگارت سانجر^۱ آمریکایی که در یک خانواده ایرلندی به دنیا آمده بود پیشگام خستگی‌ناپذیر کنترل زاد و ولد به شمار می‌رفت که پیشداوری‌ها و قوانین جزائی کشورش را افشا کرد و به طور خستگی‌ناپذیری اروپا و خاور دور را در نوردید تا آنکه جنبش برای کنترل موالید در سطح جهانی توسعه یافت.^۲ در انگلستان. ماری استاپز^۳ در سوئد الیز آتسن جانسن^۴ جزو پیشگامان نهضت به

(1) Margaret Sanger

(2) Mme WEILL-HALLÉ, Hommage à Margaret Sanger, Bulletin du Mouvement français pour le planning familial, juin 1961, n° 17.

(3) Mary Stopes

(4) Elise Ottesen-Jensen

شمار می‌آمدند. در فرانسه مادام وی هاله^۱ مبارزه بی‌امانی را در طول ۱۴ سال ادامه داد در حالی که توسط زنان بسیاری که به مشاغل مختلف تعلق داشتند (حقوقدانان، پزشکان، روزنامه‌نویسان، جامعه‌شناسان و غیره) و شامل تمامی طبقات اجتماعی و تمامی اعتقادات سیاسی و مذهبی بودند یاری می‌شد. عاقبت قانون Neuwirth^۲ (۱۹۶۷) که جلوگیری از حاملگی را قانونی می‌دانست تحقق یافت و مبارزه‌ای دشوار با تأخیری قابل ملاحظه در کشوری موفق شد که مخالفت با پیشگیری از حاملگی زن هم در سلسله مراتب کاتولیکی و هم کمونیستی به چشم می‌خورد، جریان‌هایی که هر دو در بینش ایزاری در مورد زن اشتراک نظر دارند.

در ایالات متحده، جلوگیری از حاملگی کاملاً پذیرفته شده است و در ۱۹۷۳ اکثر زوج‌ها در سن تولید مثل از یکی از روشهای جلوگیری و از هر ۱۰ زوج، هفت زوج از مؤثرترین روش‌ها استفاده می‌کردند.^۳ در فرانسه از هر سه زوج، ۲ زوج از روش جلوگیری استفاده می‌کنند. در حالی که هنوز روش جلوگیری صد درصد وجود ندارد جدایی رابطه جنسی از تولید مثل کاملاً نمی‌تواند تحقق یابد مگر آن که زنان نیز حق سقط جنین را به دست آورند. فمینیست‌های انگلستان و ایالات متحده در این مورد نیز جزو نخستین کسانی بودند که در جنگ سقط جنین در برابر قهرمانان بی‌چون و چرای هوادار زاد و ولد و "بگذارید زنده بمانند"^۴ قرار داشتند. در ۱۹۶۷ آزادی سقط جنین در انگلستان اعلام شد. ایالات متحده در ۱۹۷۳ و فرانسه در ۱۹۷۵ و ایتالیا در ۱۹۷۸ این مشی را پذیرفت. در طول پانزده سال گذشته دیگر کشورهای اروپایی، چه از نظر عملی و چه حقوقی، حق سقط جنین را در مورد زنان پذیرفتند. در بلژیک، اسپانیا و ایرلند آزادی از چارچوب سقط درمانی تجاوز نمی‌کند. ولی این آزادی، امکانات مالی و یا دسترسی به مراقبت‌های لازم را برای زنانی که مایل به سقط جنین هستند لزوماً فراهم نمی‌آورد. هنوز مراحل بسیار باید در نوردیده شود تا نه فقط افراد مرفه بلکه همه زنان بتوانند از حق سقط جنین استفاده کنند.

(1) Mme Weil - Hallé

(۲) نام یک ستانور فرانسوی که طبیب بود.

(3) Peoples, 1976, vo. 3, n° 4, p. 34.

(4) Laissez - les vivre

مخالفین این قوانین لیبرال البته خلع سلاح نشده‌اند و تهدید می‌کنند که قوانین را در انگلستان و فرانسه و ادار به تجدید نظر خواهند کرد، در حالی که در ۱۹۷۸ در ایالات متحده بیش از ۱۵ کلینیک که به سقط جنین مبادرت می‌ورزیدند گرفتار آتش‌سوزی، خرابکاری و بمب‌گذاری شدند.^۱

مادام که حکومت‌ها در کشورهای پیشرفته مفهوم ابزاری از زنان را حفظ کنند جنگ سقط جنین هنوز کاملاً پیروز نشده است. اما نخستین گام به هواداری از مفهوم «پرسنالیتی» زمانی برداشته شد که دادگاه عالی ایالات متحده، ابقای قوانین سرکوب‌گرانه ممانعت از سقط جنین را در پاره‌ای از ایالات آمریکا، به نام صیانت از آزادی فردی، مغایر با قانون اساسی اعلام کرد.

ب- ظهور جنبش‌های آزادی زنان از سال ۱۹۶۵- در پایان دهه ۶۰ در ایالات متحده آمریکا و انگلستان و فرانسه و در دیگر کشورهای غربی نسل جدیدی از زنان که بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۴۵ به دنیا آمده و همانند بزرگترهایشان از مبارزه ضد فاشیستی یا ضد استعماری فرسوده نشده بودند ظاهر شدند که در مجموع سطح آموزشی برتر از مادران خود داشتند. بسیاری از آنها در مدارس مختلط تحصیل کرده و به دانشگاه رفته بودند. زنانی که در دوران نوجوانی با مفهوم واگذاری حقوق مردم به خود مردم آشنایی داشتند، حقوقی که به نام آنها بهترین افراد در همه جا برای پیروزی بر فاشیسم مبارزه کرده بودند. سیاهان در ایالات متحده و استثمار زده‌ها در همه جا مبارزات وسیعی را برای به رسمیت شناختن عزت و شرافتشان انجام داده بودند. پس چگونه این زنان جوان و تحصیل کرده می‌توانستند بپذیرند که از حق استفاده از تازه‌ترین یافته‌های علم شیمی و فن پزشکی، برای جدا کردن امور جنسی از تولید مثل بی‌بهره باشند و در زندگی روزمره، که در آن تجاوز به عنف، جرمی جزئی به حساب می‌آید، آنان را وسیله اطفاء نیازهای جنسی بشمارند و با وجودی که به لحاظ شغلی در جامعه نقشی هم‌تراز مردان بر عهده دارند در خانواده در آنها به دیده خدمتکار بنگرند و در یک کلام آنان را «جنس دوم» بدانند؟ در چنین زمینه‌ایست که جنبش‌های زنان

(1) The spokes woman, 1978, vol. 8, n° 10.

(Women Movements) در آمریکای شمالی و اروپا پدید آمد. باری تفصیل تمامی فعالیت‌های گروه‌های متعددی که در دوقاره به وجود آمده در اینجا میسر نیست و بنابراین در اینجا صرفاً به یادآوری اولین گام‌ها از عملیات و نظریات جنبش زنان WM در ایالات متحده و فرانسه بسنده می‌کنیم.

در ایالات متحده در ۱۹۶۶، بتی فریدن^۱ سازمان ملی زنان Now^۲ را بنیان نهاد، سه سال بعد از آنکه در مجله Feminine Mystique احساسات زنان تحصیل‌کرده آمریکایی را با شرح "رنج غیر قابل توصیف" زنان در خانه برانگیخته بود. Now به خصوص زنان متأهلی را که دارای فرزند بودند گرد هم آورد. این سازمان در ۱۹۷۱ بالغ بر ۱۰۰۰۰ نفر عضو داشت و به منظور تحقق اهداف معینی مانند بازآموزی مادران برای دسترسی به آموزش و حق کار، برابری دستمزد زن و مرد و تساوی حقوق در خانواده، حذف تبلیغات جنسی و غیره همانند یک گروه فشار سیاسی عمل می‌کرد. فلسفه این سازمان پرسنالیستی است: "Now هم خود را مصروف این عقیده می‌کند که زنان قبل از هر چیز موجودات انسانی هستند که می‌باید همانند دیگر اشخاص جامعه فرصت رشد توانایی‌های بالقوه انسانی خود را داشته باشند"^۳ و نباید صرفاً در نقش‌های همسری، مادری، تربیتی که به همراه نقش وسوسه‌گر یا روسپی به وسیله رسانه‌های گروهی یا در فرهنگ پس از پایان جنگ دوم جهانی به زنان آمریکایی ارائه می‌شود، محدود شوند.

زنان مجرد و جوان از Now جدا می‌شوند تا در ۱۹۶۷ نخستین هسته یک جنبش افراطی‌تر را به وجود آورند یعنی جنبش آزادی زنان^۴. "جنبش آزادی زنان WLM خود را به عنوان یک جنبش و نه یک سازمان تعریف می‌کند یعنی که یک گروه دارای ساخت نیست... گروه کوچک از همان ابتدا، پایه، چارچوب،

(1) Betty Friedan

(2) National Organization of Women

(3) Cité par Rolande BALLORIN dans le nouveau féminisme américain, Paris, Denoel - Gonthier, 1972, p. 72.

(4) Women Liberation Movement

فلسفه و حتی گاهی تنها هدف این مبارزین بوده است... منشاء این گروهها متنوع بوده و بیانگر تنوع کارکردهای آنان و نبود الگوی خاص یا هدف معینی است. در اینجا بر این اندیشه تکیه می شود که وحدت قدرت ایجاد می کند و محرومین، از ستم بر خود آگاهی نمی یابند و آن را تعالی نمی بخشند مگر با وحدت^۱.

جوفری من^۱، تی گراس آنکینسن^۲، رکسان دان بار^۳ و چند نفر دیگر جزو بنیان گذاران این جنبش به شمار می آیند. در ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ "جنبش شهر به شهر با شادی و شمع گسترش می یابد. این شور جدید سعی می کند تمامی گرایش ها را در یک جنبش زنان^۴ وسیع تر آشتی دهد. که با وجود این که مانند یک گروه فشار سیاسی دست به عمل می زند به عنوان یک گرایش فرهنگی و فلسفی رشد کند"^۵. به عنوان گروه فشار، اعضاء WLM فعالیت های متعددی را در برابر عوامل قدرت عمومی، دولت های فدرال یا حکومت های محلی، رسانه ها، سلسله مجلات و تلویزیون، دانشگاه ها انجام دادند تا سیمای متأثر از تبعیض زنان را نشان داده، تبعیض در شغل و دستمزد در مورد زنان را از بین برده و حق سقط جنین را به دست آورند و غیره. از جمله فعالیت های بسیار موفق و درخشان Now و WLM یکی بازپرداخت میلیون ها دلار پول از سوی کمپانی هایی چون ITT برای رفع خسارت به زنان کارگر و کارمندی بود که در گذشته تبعیض دستمزد را متحمل شده بودند.

پیدایش ادبیات فمینیستی به صورت های متفاوت (روزنامه ها، کتاب ها راجع به نقش دو جنس، News letters که اطلاعات دقیق راجع به جنبش های زنان در ایالات متحده و در تمامی جهان فراهم می آورد و غیره) نوعی از مبارزه است که هدف آن تشویق مبارزات فمینیستی و افشاء هرگونه تبعیض جنسی در هر جاکه می خواهد باشد است. کتاب Sexual Politics کیت میلِت^۶ نمونه ای مشهور از ادبیات فمینیستی است. به دنبال آن تحقیق فمینیستی در تاریخ، جامعه شناسی، روان شناسی، اقتصاد، انسان شناسی، ادبیات، زبان شناسی با آهنگ سریعی توسعه یافت تا جایی که امروزه در ایالات متحده کمتر دانشگاه

(1) Rolande BALLORIN, op. cit., p. 132 et 133.

(2) Joe Freeman

(3) Ti- Grace Atkinson

(4) Roxane Dunbar

(5) Women's Movement

(6) Ibid., p. 83.

(7) Kate Millett

بزرگی یافت می‌شود که در یکی از گروه‌های آموزشی آن مطلبی در مورد زنان (Women studies) تدریس نشود و مقالات متعدد و یا کتبی در مورد زنان چاپ نکند و یا یک مرکز تحقیق و گردهمایی راجع به نقش‌های زن و مرد و یا زن و توسعه فراهم نیاورد.

آیا باید ظهور MLF (جنبش‌های زنان) و به شیوه کلی جنبش‌های رهایی زنان در اروپای غربی را به نمونه فمینیست‌های آمریکایی نسبت داد؟ به نظر می‌رسد که این نمونه بیشتر یک محرک و یک آگاهی دهنده برای زنان اروپایی است که نتوانسته همانند آمریکا شرایط اقتصادی-اجتماعی، تربیتی و روان‌شناختی مناسبی را در اروپا برای نارضایتی زنان و تمایل آنها برای حذف تبعیض جنسی در نهادها و رسوم اخلاقی فراهم کند.

در ماه مه ۱۹۶۸ طغیان ریشه‌دار جوانان دانشگاهی فرانسوی به وقوع پیوست در حالی که زنان جوان دلایل عمیق‌تری نسبت به مردان برای نارضایتی داشتند. وضعیت زنان فرانسوی همیشه نامساعد بوده است. اگر چه قانون Neuwirth تصویب شده اما سقط جنین همچنان ممنوع است و سقط جنین پنهانی گناهی ترس‌آور است. تبعیض در شغل، دستمزدها، دسترسی به مسئولیت‌های مهم علی‌رغم تمامی قوانین مساوات گرا که در نتیجه مبارزات به دست آمده هنوز هم گریبانگیر زنان است. ستم جنسی و سیمای مبتنی بر جنس‌گرایی زنان در رسانه‌های گروهی به شدت حس می‌شوند و هم چنین است نقش دوگانه‌ای که همچنان بر دوش زنان سنگینی می‌کند. این وضعیت در همه جا یکسان است هم در اروپا و هم ایالات متحده، علل یکسان، علی‌رغم تفاوت‌های محلی، معلول یکسان به همراه دارند. در ماه مه ۱۹۶۸ آن تریستا همراه با دوستانش در MFA^۱ یک گروه رسمی MDF (جنبش دموکراتیک زنان) به وجود آورد که توسط مبارزین وابسته به FGDS (فدراسیون چپ دموکراتیک و سوسیالیست) بنیان گذاشته شده بود.^۲ اما آنها به زودی از یکدیگر جدا شدند و به همراه عده‌ای شماره

(۱) Féminin - Masculin - Avenir

(۲) تمامی شرح احوال تاریخی از اثر آن تریستا و آنی دوپیزا اقتباس شده است:

Anne Tristanet Annie depisan, histoire du MLF, Paris, Calmann_ Lévy, 1977.

مخصوص "پارتیزان"^۱ را تحت عنوان "آزادی زنان - سال صفر"^۲ منتشر کردند.^۳ که در آن اساس فلسفه MLF بیان می‌شد: افشاء کار نامریی خانگی، تحلیل نظام پدرسالار توسط کریستین دلفی^۴، کاری که توسط زنان در خانه صورت می‌گیرد و از آنها یک طبقه محروم و استثمار شده می‌سازد. حرکات نمایشی چون گذاشتن تاج گل بر سر قبر سرباز گمنام^۵ و تقدیم به زن سرباز گمنام^۶ در اوت ۱۹۷۰ که توجه‌ها را به خود معطوف کرد. بیانیه ۳۴۳ زن در آوریل ۱۹۷۱ که طی آن هنرمندان عالم ادبیات و سینما در کنار زنان گمنام اعلام می‌کردند که اقدام به سقط جنین کرده‌اند سبب شناساندن جنبش به مطبوعات شده و انعکاس بین‌المللی یافت.

همزمان هزاران فمینیست با توزیع اعلامیه‌هایی که خواهان حق سقط جنین بود محلات قدیم پاریس را در نوردیدند. زنان این محلات با این رژه‌ها موافق بودند اما مطبوعات در مورد این تظاهرات که بیانگر شور MLF جوان بود سکوت کردند و آنگاه دو تظاهرات عجیب به وقوع پیوست: نخست روزهای افشاگری در مورد زنان در موتوالتی^۷ در ۱۹۷۳ که شاهد شهادت زنان گمنام از تمامی مشاغل و تمام زمینه‌های اقتصادی بود و سپس روزهای کارناوال Foire du trône در ژوئن ۱۹۷۳ رسید که فمینیست‌ها به صورت کاریکاتور ستم روزمره زنان را با طنز بسیار نشان دادند و بالاخره بنیاد "اتحاد زنان" در هشتم مارس ۱۹۷۴ به ریاست سیمون دوبودار و انتشار مجله مسائل زنان^۸.

تمامی این ابداعات سبب شکوفایی گروه‌های کوچک فمینیست شد که گاهی با یکدیگر در تعارض بودند اما در مجموع هدف اصلی‌شان رهایی زنان بود. با این همه عکس‌العمل به ابتکارات آن ترستا که بعدها توسط آنی کوئن^۹ و آنی دوپیزا برای ایجاد اتحاد

(1) Partisans

(2) Libération des femmes - Année Zéro

(3) Paru chez Maspero, 1970.

(4) Christine Delphy

(5) Mutualité

(6) Questions féministes

(7) Annie cohen

به منظور احقاق حقوق زنان مورد تأیید قرار گرفت شایان ذکر است. این عکس‌العمل‌ها نمونه چیزی است که می‌توان از زنان در کشورهای لاتین که به برکت تفتیش عقاید (انکیزیسیون) و قانون ناپلئون فراگرفته‌اند که فرمانبردار باشند و افکار و امیال خود را تابع خواسته‌های مردان کنند انتظار داشت. معمولاً فمینیست‌ها به سبب عدم مداخله در امور سیاسی مورد نکوهش قرار می‌گیرند و یا آنها را بورژوا می‌نامند که چرا در کنار مردان در جنبش‌های انقلابی وارد نمی‌شوند و در یک کلام چرا خدمتگزاران همیشگی و ابدی مردان نیستند. اما همان طور که آن تریستا می‌نویسد "از نظر ما جنبش اساساً سیاسی است چرا که استثمار را از بنیان یعنی در رابطه مرد با زن که در همه جا و قبل از همه در زندگی روزمره تجلی می‌یابد مورد تردید قرار می‌دهد. ما به کلمه سیاست مفهوم واقعی آن یعنی زندگی گروه انسانی و تفکر راجع به تمامی روابط گروه را بخشیده‌ایم. مسائلی چون اختلاف و برخورد قدرت بین اقلیت‌هایی از مردان بر خلاف آنچه گفته می‌شود ربطی به سیاست ندارد و دقیقاً آن طور که زنان می‌گویند این "مسائل مردانه‌ایست" که بر دوش زنان قرار می‌گیرد. هرچند هنوز بیش از ده سال از نخستین جنبش‌های رهایی زنان نگذشته است اما می‌توان گزارش اجمالی قابل توجهی از آن به دست داد. فمینیست‌ها نشان داده‌اند که در تمامی قلمروها نوآور بوده‌اند. چه در قلمرو فلسفی و چه در ایستار زنان و ایستارهای اجتماعی نسبت به زنان. در قلمرو ایدئولوژیک و علمی، فمینیست‌ها به افشاگری پرداخته‌اند و سعی در حذف ایدئولوژیهای سیاسی قدیمی کرده‌اند که چه باگرایش‌های چپ و چه راست سعی به تفکیک عمومی از خصوصی داشته‌اند و در بخش عمومی تقدم را به مردان داده و زنان را به بخش خصوصی رانده‌اند. آنها نشان داده‌اند که این تمایز و تفکیک سیاسی بوده و القاء رابطه‌ای اساساً استثماری و وابستگی زنان به مردان را دنبال می‌کرده است. زنان محصور در خانه به تولید و تولید مثل نیروی کاری که جامعه بدان نیاز دارد می‌پردازند، و جامعه هیچ گونه دینی نسبت به آنان احساس نمی‌کند، چرا که آن را خصوصیت بیولوژیکی زنان دانسته و یک مقوله اقتصادی نمی‌شناسد. جامعه پدرسالار که مقدم بر نظام سرمایه‌داری است برپایه این تولید نامریی زنان در

خانواده قرار گرفته است و بنابراین مبارزه فمینیستی باید با آگاه کردن زنان نسبت به این امر صورت گیرد که نخستین استثمار در این تولید خانگی که علت اصلی وضعیت حقیر آنها در دیگر حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی است، نهفته است. نظام پدرسالار یک کل تجزیه ناپذیر را به وجود آورده و مادام که زنان این اطاعت و فرمانبرداری در اقتصاد خانگی را می‌پذیرند رهایی زنان نمی‌تواند سرانجام بیابد. نظریه پردازان درخشان فمینیست آراء خود را در کتابها و مقالات و مجلات متعدد ارائه کرده‌اند. مشهورترین آنها عبارتند از ایزابل لارگیا^۱ در کوبا، مارگارت بنستن^۲، جی. گاردینر^۳، جی. م. بوجرا^۴، س. هیملویت^۵ و شیلاروبوتام^۶ در انگلستان، کیت میل^۷ و گلوریا استاین مان^۸ در ایالات متحده آمریکا لیدیا فالکون^۹ در اسپانیا، مارریا روزا دالاکوستا^{۱۰} در ایتالیا، کریستین دلفی در فرانسه. مجلات دانشگاهی بسیار معتبری توسط زنان مدرس و محقق تأسیس شد: در ایالات متحده مجلاتی چون *Women's Journal of sex Roles*، *Signs*، *studies Quarterly* و *feminist Studies*، در انگلستان مجلاتی چون *Women's studies international Forum* و *Change* و در فرانسه مجلاتی چون *Nouvelles Questions Feministes* و در دانمارک *Forum de recherches feministes*.

انکار و طرد علوم اقتصادی مردان توسط فمینیست‌ها که کاملاً تولید غیر تجاری را پنهان می‌داشت سبب شد که فمینیست‌ها مجموعه علوم انسانی و علوم اجتماعی را مورد بررسی نقادانه قرار دهند. اصول موضوع مردم شناسی،

(1) Isabel Larguia

(2) Margaret Benston

(3) J. Gardiner

(4) J. M. Bujra

(5) S. Himmelweit

(6) Sheila Rowbotham

(7) Kate Millett

(8) Gloria Steinman

(9) Lidia Falcone

(10) Mariarosa Dalla Costa

(11) Christine DELPHY, *L'ennemi principal*, in *Libération de la femme* - Année Zéro (Partisans, numéro spéciale), 1970, 54-55.

تاریخ، روان‌شناسی، روان‌کاوی، جامعه‌شناسی مورد روشنگری و نقد فمینیست‌ها قرار گرفت چرا که این علوم با زبانی به ظاهر عالمانه در بردارندهٔ پیشنهادی‌های بسیار قدیمی نسبت به زنان است.^۱

در قلمرو "زندگی خصوصی"، فمینیست‌ها با طرد این اندیشه که در زندگی روزمرهٔ خود بین زندگی خصوصی و زندگی عمومی، بین تعهدات ایدئولوژیک و اعمال روزانه سدی بنا نهند امتناع ورزیدند. آمار تمام کشورهای غربی مبین کاهش ازدواج و زاد و ولد و همچنین افزایش طلاق بخصوص از سوی زنان است و این نشانهٔ آنست که زنان همانند مادرانشان عجولانه به ازدواج روی نمی‌آورند. آمار نشان می‌دهد که هرچه میزان تحصیلات زنان بالا می‌رود کمتر ازدواج کرده و بیشتر طلاق می‌گیرند. توسعهٔ ازدواج آزاد، خانوادهٔ تک والدینی، جستجوی زندگی عاشقانه بدون ازدواج، راههای دیگری به جای ازدواج سنتی هستند که فمینیست‌ها در نوشته‌ها و اعمال روزانه خود پیشنهاد کرده‌اند. انقلاب در رسوم اخلاقی با انقلاب فکری فمینیستی همراه است اما برای فمینیست‌ها اموری از این دست هیچ ارتباطی با "انقلاب جنسی" که مردان تبلیغ می‌کنند ندارد.

در حوزهٔ فرهنگ، زنان با شدت هرچه بیشتر با تبعیض جنسی در سیما و تصویر زن در ادبیات، رسانه‌های گروهی و تبلیغات مخالفت می‌ورزند. در فرانسه آنها خواهان قانون ضد تبعیض جنسی (جنس‌گرایی) شدند که به انجمن‌های فمینیست امکان می‌دهد که در برابر هر تعرض (عمل، تبعیض، تصویر) که با عزت و شرف زن مغایرت داشته باشد مقابله کنند. در همه جا زنان مؤسسات انتشاراتی ایجاد می‌کنند که آراء فمینیست‌ها را منتشر کند (انتشارات Tierce در فرانسه، Viargo در انگلستان، The feminist Press به سردبیری فلورانس هاو^۲ در ایالات متحده، Ediciones de Feminismo در اسپانیا،

(۱) نگاه کنید به کتاب:

Les Femmes dans la Société marchande, Paris, PUF, 1978 et Femmes, Sexisme et Société, PUF, 1977.

(2) Florence Howe

Mulheres در پرتغال، Sara در هلند، Come out و Frauen offensive در آلمان غربی و غیره). تمام این مؤسسات انتشاراتی، تعداد زیادی انتشارات فعال مربوط به زنان دارند. در ایالات متحده، کتابهای درسی را بازنویسی می‌کنند؛ تقریباً در همه جا، کتابهای مصور برای کودکان منتشر می‌شوند تا سیمای نقش‌های دو جنس را تغییر دهند و غیره. مجلات و روزنامه‌های زنان در اکثر کشورها چاپ میشوند: La vie en Rose در کانادا، MS Magazine و off our Backs در ایالات متحده، Les Cahiers du Griffon در بلژیک؛ Donna و Isis International Women's Journal در ایتالیا، Pénélope و Mujeres del Sur و la Mujer feminista در فرانسه؛ Courage و Emma با سردبیری آلیس شوارزر^۱ در آلمان غربی و غیره یک آرشیو آمریکایی بنام فران هاسکن^۲ در ۱۹۷۵ (Women International Network) WIN News (Network) را که وسیله‌ای ضروری اطلاعات جهانی راجع به زنان است ایجاد کرد. و بهتر از آن علی‌رغم سانسور مردانه، مجلات زنانه بخاطر رقابت با مجلات فمینیستی مجبور شدند که مقالات خوب فمینیستی منتشر کنند (مثلاً^۳ در فرانسه مجلات Marie-Claire، Femmes pratiques و غیره).

در تئاتر، سینما، در واریته‌ها و همچنین کاباره‌ها، زنان تولید کننده با هوشیاری و طنز بسیار نقش‌های سنتی مربوط به مردان و زنان را مورد سؤال قرار می‌دهند. با این همه فرهنگ پدرسالار پر تبعیض با فرهنگ نوین ضد جنس‌گرا همزیستی دارد.

در قلمرو مشارکت در زندگی سیاسی به معنای سنتی آن، زنان بلژیکی، اسرائیلی، ژاپنی با ایجاد احزاب سیاسی نوآوری‌هایی داشته‌اند (حزب فمینیست در بلژیک، حزب زنان ژاپن در ژاپن). زنان فرانسوی عضو "انجمن انتخاب" در انتخابات مجلس در ۱۹۷۸ کاندیداهای زن معرفی کرده‌اند^۴. به واسطه

(3) Alice Schwarzer

(1) Fran Hosken

(۲) در فرانسه برنامه کاندیداهای "انتخاب" که در Programme Commun des femmes

(Paris, Grasset, 1978) منتشر شد موفقیت زیادی نزد زنان داشت.

عدم وجود احزاب فمینیستی، گروههای فشار قدرتمند به شیوه تعیین کننده‌ای بر خصوصیات سیاسی سنتی تحمیل می‌شوند. در برابر تاثیر روبه افزایش فمینیست‌ها در حیات سیاسی این اواخر، چه تحسینی بهتر از این عناوین یک روزنامه می‌تواند باشد: "در اسپانیا، برای نخستین بار تظاهرات زنان توسط پلیس برهم زده شد" (۱۷ ژانویه ۱۹۷۶). "در ایتالیا بحث راجع به سقط جنین عامل پشت پرده بحران سیاسی است" (۳ فوریه ۱۹۷۶) و "در هلند، مسأله سقط جنین سبب تشکیل دولت جدید شد" (۲۱ اوت ۱۹۷۷) "در ایرلند، قانون برابری دستمزدها ائتلاف حکومتی را به خطر انداخت" (۲۳ ژانویه ۱۹۷۶) و غیره! هنوز هم در آغاز دهه ۹۰ حقوق زنان در مورد سقط جنین، یک مسأله سیاسی است و فمینیست‌ها باید برای حفظ دستاوردهایشان به شدت مبارزه کنند.

در قلمرو دسترسی به کار و برابری دستمزدها، ابتکار عمل در مبارزه به دست زنان کارگر و کارمند افتاد که به عنوان گروه فشار، چه در داخل و چه در خارج از سندیکا عمل می‌کردند تا حق کار خود را در دوران بحران حفظ و رعایت قوانین تساوی‌گرا (مزد برابر در برابر کار برابر) را که در ایالات متحده و اروپا تحت فشار روزافزون فمینیست‌ها به دست آمده بود بقبولانند. در ایالات متحده، فمینیست‌ها در ۳۸ ایالت برای به وجود آوردن برابری حقوق (Equal Rights Amendment) که برابری در تمامی قلمروها را برای هر دو جنس مد نظر داشت مبارزه پرشور به راه انداختند.

پس از فرهنگ، بدون شک در قلمرو مبارزه بر ضد تسلط جنسی و تجاوز به زنان است که جنبش‌های آزادی زنان تا کنون بیش از همه فعال و مؤثر بوده‌اند. ممنوعیت سقط جنین قانونی در فرانسه، ایتالیا، آلمان غربی و بعضی از ایالات متحده آمریکا سبب انجام راهپیمایی‌ها و تظاهرات مهمی و همچنین محاکمه‌هایی شد که محاکمه ماری کلر شوالیه^۱ و مادرش در بوبینی^۲ در پائیز ۱۹۷۲ مشهورترین آنها به شمار می‌رود. پس از مبارزه برای سقط جنین، مبارزه

(1) Marie-Claire Chevalier

(2) Bobigny

بر ضد تجاوز که در اکثر کشورها یک جرم ناچیز قلمداد می‌شد قرار داشت. فمینیست‌ها به کمک زنان وکیل، طرح‌های قانونی چندی را ارائه کردند که تجاوز به عنوان یک جرم بزرگ تلقی شود و هم چنین تبلیغ بحث‌ها در یک دادگاه مربوط به تجاوز با رضایت قربانی اجازه داده شود و قربانی آنچنان که مرسوم بود متهم به حساب نیاید، تظاهرات و میتینگ‌های مختلف از سان فرانسیسکو تا بروکسل شاهد فعالیت فمینیست‌ها بر ضد تجاوز بود. دادگاه‌های عبرت آموز برای متجاوزین در نظر گرفته شد مثل دادگاه اکس آن پروانس^۱ در بهار ۱۹۷۸ که چندین هزار فمینیست را گرد هم آورد پس از آن که آنها موفق شدند که محاکمه متجاوزین آن تانگله^۲ و آرسلی^۳ به محکمه جنایی رجوع داده شود. خشونت فیزیکی و تهدید به مرگ وکلای زن و از آن جمله ژیزل حلیمی و فمینیست‌ها نشان می‌دهد که برای رسیدن به پیروزی نهایی راهی بس دراز در پیش رو دارند.^۴

همراه با درخواست جدایی رابطه جنسی از تولید مثل به برکت جلوگیری از بارداری و سقط جنین و با طرد مورد تجاوز قرار گرفتن زنان، حق بهره‌مندی از لذات برای آنان که فمینیست‌ها خواهان آن هستند مطرح می‌شود اما برای این کار باید پرده از تصویر ناقصی که مردان از جنسیت زنان ساخته‌اند برداشت.^۵

در تمامی دنیا، هنوز هم هزاران زن وجود دارند که توسط شوهرانشان کتک می‌خورند و جرأت شکایت ندارند و هیچ گونه یاری از جانب مراجع قانونی نمی‌بینند. بلند همتی فمینیست‌ها بود که این زنان تنها نمانند و در "خانه‌های زنان کتک خورده" نگهداری شوند و در آنجا از کتک مصون بمانند و اعتماد به نفس را به برکت دوستی فمینیست‌ها فراگیرند. تقریباً در همه جا، در ایالات متحده،

(1) Aix-en-Provence

(2) Anne Tonglet

(3) Arcelli

(4) Gisèle Halimi (Association Choisir), viol, le Procès d'Aix, Gallimard, 1978 (Coll. "idéés").

(5) Voir Alice SCHWARZER, La Petite différence et ses grandes conséquences, Paris, les Editions des femmes, 1977 (Trad. de l'allemand, 1975).

انگلستان، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان شبکه‌های تلفنی همبستگی وجود دارد. (در فرانسه SOS زنان کتک خورده) که خانه‌هایی را برای نگهداری زنان گشودند. فمینیست‌ها به این وسیله دل‌نگرانی خود را در مورد زنانی که از نظر اخلاقی و جسمی بسیار محروم هستند به اثبات رساندند.

تروریسم اعمال شده به وسیله روشنفکران مرد خواهان آزادی بیان و نفی سانسور معمولاً مانع از آن می‌شود که زنان علیه تصویر منحنی که آثار پرونوگرافی و بسیاری از فعالیت‌های تبلیغی از آنان در جهان می‌پراکند زبان به اعتراض بکشایند، زیرا این به اصطلاح "آزادی بیان" تنها در نظام قدرتی وجود دارد که در آن مردان به تنهایی رهبری رسانه‌های گروهی را در اختیار گرفته‌اند و بی‌آنکه خطر تنبیه آنان را تهدید کند به سانسور خطابه‌ها و اخبار قیام‌های هوادار حقوق زنان می‌پردازند، جایی که خشونت‌های سرکوب‌گرانه هر روز از جانب مردان نسبت به زنان اعمال می‌شود و نه برعکس. از این رو هواداران حقوق زن نباید در برابر "شاتاژ" مردان تحت عنوان "آزادی بیان" مرعوب شوند. در فرانسه، فمینیست‌های وابسته به "اتحادیه حقوق زنان" علیه یک فیلم پرفروش که قهرمان زن بدون هیچ مقاومتی تسلیم هوس‌های سادیستی شریک خود می‌شد اعتراض کردند. آنها با نظر این روزنامه نویس زن موافقت کردند: "تجلیل از تصاحب یک جلاد با کلمات و تصاویر زیبا که قربانی خود را فریب می‌دهد یا اربابی که برده خود را شکنجه می‌دهد به معنای گشودن راه برای هرگونه نژاد پرستی و فاشیسم و هر چیز نفرت انگیز دیگری است که تنها یک اصل می‌تواند از مادر برابر آن دفاع نماید و آن احترام به دیگران و خود ماست".^۱ در آلمان غربی همراه با ای. شوارتز^۲ و در ایالات متحده، فمینیست‌ها محاکماتی را علیه وقیح‌پردازان به راه انداختند و با این عمل خود موافق تمایلات زنان عمل کردند. در فرانسه برآورد اخیر مجله Femmes pratiques نشان داده است که ۶۳ درصد زنان فکر می‌کنند که "وقیح‌پردازان به جریان‌رهای زنان صدمات بسیار وارد می‌آورد".^۳

(1) Jean Louis TALLENAY, cité dans Histoire du MLF, op. cit., p. 186.

(2) A. Schwartz

(3) Femmes pratiques, Octobre 1978.

شاخص مشترک تمام تلاش‌های فمینیست‌های تمامی کشورها، در قلمروهای مختلف فعالیتشان در مفهوم پرسنالیست شرافت زن نهفته است و این شاید ورای موفقیت‌ها و یا شکست‌های اجتناب‌ناپذیر، مهم‌ترین ره آورد مبارزات زنان در طی ده سال اخیر بوده است. زنان باید خود را به عنوان موجوداتی انسانی بشناسند که بدون پذیرش محدودیت‌هایی که به طور سنتی از سوی مردان تحمیل می‌شود، حق شکوفایی تمامی وجود شخصیت خود را (جنسی، عاطفی، اخلاقی، سیاسی، فکری) دارند، این مفهومی انقلابی برای آنان است که در طی قرون تحت فشار رسوم، قوانین، کلیسا و فلسفه‌های مردانه در کل به عنوان نقش‌های سنتی تلقی می‌شده‌اند (نقش همسری، تولید مثل کننده، تولید کننده کالا و غیره) ولی هرگز به عنوان انسانهای آزاد و خلاق قلمداد نشده‌اند. این بدان معنا نیست که زنان حق ندارند همسر و مادر باشند بلکه آنها نباید خود را در قالب این نقش‌ها محدود کنند و ایفای نقش‌های دیگر را به بهانه تصویر تحمیل شده "زنانگی" برای خود ممنوع سازند. این مفهوم پرسنالیستی در میان زنان همه کشورها و تمامی محیط‌ها به برکت تلاش‌های جنبش‌های رهایی زنان هرگز تا بدین حد گسترش نیافته بود و این نیست مگر بدان سبب که مفهوم پرسنالیستی زن برای تمام فمینیست‌های کشورهای مختلف مشترک است و سبب می‌شود در وراء مرزها به راحتی با یکدیگر هماهنگی داشته باشند و شبکه همبستگی تشکیل دهند و به صورت جدال‌های بزرگ در همه جا برای کسب حق سقط جنین، علیه تجاوز به طور کلی و بر ضد خشونت نسبت به زنان به یاری یکدیگر برخیزند. آیا اگر یک فلسفه مشترک ولو به طور ضمنی پیوند فمینیست‌های سراسر جهان را به یکدیگر میسر نکند می‌توان به این همبستگی دست یافت؟ مطمئناً چنین است. بدون شک هنوز هم نقائصی وجود دارد و زنانی که خود را فمینیست می‌نامند همیشه با یکدیگر تفاهم ندارند.

و هم چنین فمینیست‌هایی هستند که انتظار یک انقلاب سوسیالیستی را می‌کشند تا مردان آنها را آزاد کنند، چرا که همیشه رستگاری خود را از دیگران انتظار داشتن ساده‌تر است تا عامل آزادی خود شدن. اکثر فمینیست‌ها با سوسیالیسم مخالف نیستند اما فکر می‌کنند که این شرطی کافی برای رهایی زنان نیست، بعضی از فمینیست‌ها خواهان مزد

برای کار خانه هستند هرچند واضح است که چنین راه حلی، خود سبب می شود که زنان بیشتر در خانه محبوس شوند در حالی که مسأله سهم کردن مردان در این وظایف است تا زنان هم بتوانند نقش های دیگری را، جز نقش های خانگی سنتی، ایفا کنند^۱. در اینجا فقط می توانیم چند مورد اختلاف بین فمینیست ها را متذکر شویم.

با این همه همگرایی از طریق مرزها به وجود می آید، و اشاره به تظاهرات فمینیست های بین المللی نظر آنچه که در دیوان بین المللی افشاگری جنایات بر ضد زنان در بروکسل در ۱۹۷۶ گذشت و در آنجا در برابر مطبوعات جهان، ستم خاصی که بر زنان می رود نشان داده شد، برای متقاعد شدن کافی است.

۴- وضعیت زنان در کشورهای اروپای شرقی از ۱۹۴۵

از جنگ دوم جهانی به بعد، زنان کشورهای بلوک شرق توانایی و صلاحیت خود را در ارتقاء تمامی مشاغل حتی در مشاغلی که به طور سنتی "مردانه" است، نشان داده اند که نمونه بارز آن شغل مهندسی است. زنان این کشورها یک سوم نیروی کار مهندسی را تشکیل می دهند در حالی که میزان درصد آن در کشورهای غربی بسیار ناچیز است. به علاوه قوانین اجتماعی که مورد رشک آمریکاییان است به زنان حمله مرخصی بعد از زایمان با صد درصد حقوق و ممنوعیت اخراج از کار را عطا کرده است و بالاخره درصد زنان در جمعیت فعال این کشورها بالاترین رقم در جهان است (مثلاً در روسیه در ۱۹۷۴ این رقم ۵۱ درصد بوده است).

با همه اینها، وضعیت زنان کشورهای اروپای شرقی در دیگر قلمروها چندان با وضعیت زنان در کشورهای غربی تفاوتی ندارد. بدین سان در اتحاد جماهیر شوروی:

(۱) بحث های راجع به مزد مادری در اثری بنام

Les femmes dans la Société marchande, op. cit.

ارائه شده است.

الف) هرچه که در سلسله مراتب مشاغل و مسئولیت‌ها بالاتر می‌رویم درصد زنان کاهش می‌یابد.

ب) متوسط دستمزد زنان ۶۵ درصد دستمزد مردان است و در ایالات متحده این رقم ۶۰ درصد است.^۱

ج) رواج روش‌های جلوگیری از بارداری به همان بدی غرب است و تحقیق یک زن جمعیت‌شناس شوروی نشان می‌دهد که سقط جنین روشی شایع در امر تنظیم خانواده است.^۲

د) تجهیزات جمعی برای نگهداری کودکان و وظائف خانه‌داری در بیرون از خانه (لباسشویی‌ها، رستوران‌ها و غیره) بسیار ناکافی هستند. بدین‌سان در حالی که در فرانسه ۷۰٪ کودکان ۳ تا ۴ سال و ۹۲٪ کودکان ۴ تا ۵ سال و ۹۸٪ کودکان ۵ تا ۶ سال به کودکانستان می‌روند، در اتحاد جماهیر شوروی این نسبت‌ها برای مجموعه این گروه‌های سنی یک سوم است.^۳

ه) و بالاخره، همانند غرب، زنان شوروی با ایفای نقش دوگانه یعنی کار در خانه و بیرون از خانه-از پا افتاده‌اند. تحقیق بودجه‌ زمانی، که در اغلب مناطق شوروی صورت گرفته نشان می‌دهد که اگر کار شغل را به کار خانه بیفزاییم بی‌آنکه رفت و آمد را به حساب آوریم، زنان شوروی به طور متوسط هر یک روزانه دو ساعت و ده دقیقه بیشتر از مردان کار می‌کنند^۴ (در فرانسه INSEE

(1) Gail W. LAPIDUS et Karen PAIGE, Sex roles and Social Change in current Policy de bates: the US and USSR compared, communication donnée au congrès international de sociologie, Uppsala, août 1978.

(2) I. P. KATKOVA, Birth rate in Young families, Moscou, Izdatavilstvo Medicina, 1971.

(3) A new life for women in USSR, Moscou, Novosty Press, 1975.

(4) Budgets-Temps des familles soviétiques donnés par L. GORDON et E. KLOPOV dans L'Homme et le Travail, Moscou, Editions du Progrès, 1976 (Trad. franç.)

اضافه کاری را ۲ ساعت برآورد می‌کند). بنابراین جای شگفتی نیست که مردان شوروی هر روز ۳ ساعت بیشتر از زنان برای رسیدگی به امور شخصی، فرهنگ و روابط فوق خانوادگی فرصت دارند.^۱

شگفت‌آور است در کشوری که لنین گفته بود آزادی زنان بدون حذف اقتصاد خانگی امکان ندارد، بودجه زمانی زنان همچنان در این مرحله باقی مانده باشد. برای این امر توجه دیگری جز این وجود ندارد که در بوروکراسی اتحاد جماهیر شوروی بقایای مفهوم ابزاری زنان پس از مرگ لنین پیروز شده است. زنان فقط در چارچوب کارکردهای اجتماعی سستی‌شان حمایت می‌شوند و مورد احترام قرار می‌گیرند یعنی تولید مثل، انجام امور خانه و عامل تولید کالا و خدمات. و بدین سان تلاش‌هایی که در مورد زنان در شرایط مختلف به عمل آمده است توجه می‌شود. وقتی در می‌یابند که زنان به حد کافی وظایف خود را در تولید مثل انجام نمی‌دهند امکانات سقط شدیداً محدود شده (رومانی در ۱۹۶۶، مجارستان و چکواکی در ۱۹۷۳ و بلغارستان در ۱۹۷۴ و غیره) و مسائل "حمایت‌کننده" که هدف از آن افزایش مدت مرخصی زایمان در سالهای پس از تولد کودک است افزایش می‌یابد. در اتحاد جماهیر شوروی زمزمه بلند شده است که دستمزد مادری را افزایش دهند تا زنان شوروی را به تولید مثل و ابقا در محیط خانه تشویق کنند و بالاخره زنان ۵ سال زودتر از مردان بازنشسته می‌شوند زیرا در این اقدام راه حلی برای کمبود مهدکودک و کودکان می‌یابند و دیگر کاری به نتایج آن بر فرد ندارند.^۲

تمامی این اقدامات برای آنست که زنان نقش‌های سستی خود را بخصوص نقش دوگانه خود را ایفا کنند. اما مفهوم پرستالیستی زن به عنوان فرد انسانی که آزادی و عزت و شرف او باید ورای هرگونه وظیفه اجتماعی برای عظمت کشور و یارفاه خانواده رعایت شود، هنوز برای فلسفه و گفتارهای قدرت رسمی بیگانه است. هنوز در اتحاد جماهیر شوروی بدین مرحله نرسیده‌اند که همانند دولت سوئد یا فمینیست‌های اروپایی معتقد باشند که نقش دوگانه باید بین زوجین تقسیم شود و حقوق زن در حیطه اختیار بر جسمش غیر قابل انتقال

(1) Ibid.

(2) Voir Natalie BARANSKAÏA, Une Semaine Comme une autre et quel ques récits, Paris, Edition des femmes, 1976.

است و نباید تابع ملاحظات جمعیت شناختی باشد.

از آنجا که زنان شوروی نتوانسته‌اند همانند خواهران غربی خود یک جنبش فمینیستی تشکیل دهند تا علیه سیاست تبعیض جنسی در مورد خود اعتراض کنند، تنها راهی که برایشان باقی مانده و مورد استفاده قرار گرفته طلاق است. زنان شوروی اغلب به اندازه زنان آمریکایی طلاق می‌گیرند و آمار در شهرهای بزرگ یک طلاق در برابر هر دو ازدواج و برای کل اتحاد جماهیر شوروی یک طلاق در برابر سه ازدواج بوده است.^۱ به علاوه در این دو کشور، اکثریت زنان خواهان طلاق هستند. اگرچه تئوری فمینیستی که می‌گوید ستم زنان از خانواده شروع می‌شود در شوروی ابراز نمی‌شود، اما زنان شوروی آن را با عمل طلاق خود اذعان می‌کنند!

مع ذلک نکات مثبتی در نظام‌های سوسیالیستی به چشم می‌خورد. بدین سان در جمهوری دموکراتیک آلمان بالاترین درصد کودکان صفر تا سه ساله به طور مجانی در مهد کودک‌ها پذیرفته شده‌اند: یعنی ۵۷٪ در ۱۹۷۶. با این همه ۶۵٪ تقاضاهای طلاق به تقاضای زنان صورت می‌گیرد چون "هرچه زن بیشتر رهایی باید بیشتر از بی‌عدالتی که در رفتار مرد است آگاهی می‌یابد چرا که مرد پذیرای این تحول نیست و با همسر خود کم و بیش همانند یک «پاشا» رفتار می‌کند».^۲

در شوروی، بر خلاف غرب، بیکاری در میان زنان انبوه نیست و در نتیجه فحشا و فبیحه پردازی به صورت یک نهاد جلوه نمی‌کند. جدایی در امر اشتغال کمتر از غرب محسوس است: از هر دو مهندس یک نفر زن است و در کشاورزی چهل درصد کشاورزان، دامداران و تکنیسین‌های پرورش حیوانات را زنان تشکیل می‌دهند.^۳

(1) H. YVERT. JALV, *Le divorce en Union Sovétique, in femmes, Sexisme et Sovietique* Paris, PUF, 1977 (sous la direction d'Andrée MICHEL).

(2) *La femme dans le Socialisme*, RDA, Panorama DDR, 1977.

(3) Document Unesco, 27 Janvier 1981 (ED-80/conf. 708/4).

نتیجه

تاریخ زنان نخست داستان سرکوبی آنان و پنهان نگاه داشتن آنست. زیرا این اختفا نیز جزیی از نفس سرکوبی است که نه تصادفی است و نه حاصل بی طرفی علم. بنابراین گذشته زنان وقتی از پرده سکوت به در می آید که فمینیست های ایالات متحده، انگلستان و قاره اروپا سعی در دریدن آن می کنند و گذشته ای را که مایه شگفتی است برملا می سازند.

سرکوبی زنان حدود هشت هزار سال است که استمرار داشته است یعنی از آغاز عصر نوسنگی میانه که کشاورزی با خیش جای کشاورزی با کج پیل را گرفت و شکار و گردآوری خوراک به عنوان شیوه های اساسی تولید جای خود را به کشاورزی بخشید. این ستم در کلیه فعالیتهای جوامع معاصر تا به امروز ادامه یافته است که بر پایه همان الزامات جامعه نوسنگی میانه است: یعنی توسعه

(۱) الف. تستار (Testar) فکر می کند که نابرابری های اجتماعی به سهولت در ذخیره آذوقه (و بنابراین انباشت) در دوره میانه سنگی بوجود آمد.

جنون آمیز، جستجوی انباشت بی پایان (قدرت، سود، منزلت و غیره) به برکت سبقت و رقابت حریصانه. هرچند جنگ اقتصادی و فتح بازارهای جدید توسط قدرت های چند ملیتی و حکومت ها امروزه جای توسعه و فتح سرزمین ها را گرفته است، ارزشهای مسلط و اعمال خشونت آمیز هنوز در مورد مغلوبین بزرگ نوستنکی میانه، یعنی زنان، به همان مهر و نشان است که بود.

به همین جهت زنان هنوز هم در سیطره نظام پدرسالار قرار دارند و نتایج فلاکت بار آن را تحمل می کنند. ایدئولوژی زن خانه دار و مفهوم ایزاری از زنان مجموعه اعمالی را توجیه می کند که هدف از آن چون گذشته محدود کردن نقش های ویژه زنان به تولید مثل و نقش "کارگر ذخیره" است. او آخرین کسی است که استخدام و نخستین کسی است که به هنگام بحران اخراج می شود. در تمامی کشورهای غربی امروز، درصد زنان بیکار ۵۲ تا ۷۵ درصد کل بیکاران (برحسب طبقه سنی) اظهار شده است در حالی که زنان فقط ۳۵ تا ۴۰ درصد جمعیت فعال را تشکیل می دهند.

انجمن زنان رؤسای مؤسسات متوسط (FCEM) اخیراً افشا کرد که شرکت های چندملیتی، به علت رقابت روزافزون، عامل بیکاری و ورشکستگی مؤسسات تولیدی متوسط و کوچک هستند. شباهت عجیبی بین این وضعیت و وضعیت زنان پیشه وری وجود دارد که از قرن چهارده می بایستی با رقابت بازرگانان بزرگ مقابله کنند و در بعضی از حرفه ها، که به طور سنتی توسط زنان انجام می گرفت، حذف شوند (پارچه بافی، شمع سازی و تهیه آبجو و غیره). امروز همانند دیروز در اقتصاد بازار، که بر پایه رقابت و سبقت قرار گرفته و هدف غایی آن انباشت (پول، قدرت، اقتدار و غیره) است، زنان هنوز آسیب پذیرترین عنصر به شمار می روند.

تاریخ زنان نه فقط تاریخ سرکوبی آنان است بلکه تاریخ مقاومت آنان در برابر این سرکوبی و مقید نگاه داشتن آنان نیز هست که تا به امروز کم و بیش مخفی نگاه داشته شده است. مقاومتی که به مجرد آن که آرمان های رهایی فرد، صورت بندی شده از عصر رنسانس، اندک اندک قشرهای جامعه شناختی بیشتری را در بر می گیرد به سرعت بیشتری گسترش می یابد و در جنبش های آزادی بخش زنان به اوج خود می رسد. عرصه چنین جنبش هایی، کشورهای «توسعه یافته»

مرکز است، ولی در مورد امکان مبارزات هوادار حقوق زنان کشورهای "پیرامونی" جای سؤال باقی است.^۱

در این کشورها، جنبش‌های فمینیستی زمانی که سرکوب نشده و پنهانی نباشند تنها چند زن تحصیل کرده و منفرد را در بر می‌گیرند که شکاف عمیقی آنها را از زنان روستایی بی‌سواد یا زنان شهری فقیر مقیم زاغه‌ها جدا می‌کند، بنابراین جای تعجب نیست که این اعتراضات و مطالبات فمینیستی از جمله تعلقات خاطر زنان طبقه متوسط کشورهای توسعه یافته به حساب می‌آید که برای زنان این کشورها در درجه اول اهمیت قرار ندارد. آیا تسلط بر تولید مثل یک کار خطرناک برای میلیون‌ها زن کشورهای جهان سوم نیست؟ زنانی که با حاملگی‌های متعدد ناخواسته از پا در می‌آیند و از این که نمی‌توانند حداقل رفاه مادی و تربیتی را برای فرزندانشان فراهم کنند دچار ناامیدی می‌شوند.

بنابراین مطالبات فمینیست‌ها برای حفظ حرمت و کرامت زنان، مورد اعتراض زنان جهان سوم قرار ندارد. غربی‌ها به خصوص زنان آمریکایی و انگلیسی بیش از پیش از ستمی که این زنان از آن رنج می‌برند آگاهی دارند. آنها هموطنانشان را متهم می‌کنند که الگوها و اعمال پدرسالارانه را از طریق حذف زنان از عرصه آموزش و فنون کشاورزی، حذف حقوق آنان بر زمین به نفع شوهران "رئیس خانواده" و ناگزیر ساختن آن به مهاجرت شهری که در آنجا نیز کاری نمی‌یابند به جهان سوم نیز تحمیل کرده‌اند.^۲ این زنان غربی به خوبی می‌دانند که کارشناسان غربی امر توسعه، کاری جز وخیم‌تر کردن افزایش موجبات کم‌رشدی^۳ زنان جهان سوم انجام نداده‌اند و این وضعیت به حفظ

(۱) کشورهای مرکزی، کشورهای صنعتی هستند که "پیشرفته" نامیده می‌شوند و کشورهای پیرامونی (جهان سوم) کشورهایی هستند که تسلط کشورهای اول را تحمل می‌کنند.

(۲) آگاهی یافتن زنان غربی کشورهای انگلیسی زبان بخشی از کتاب ایستر بوزراپ است:

Ester BOSERUP, Women role in economic development, New York, Saint Martin Press. 1970.

(۳) بر حسب فرمول سمیرامین و گوند فرانک.

سنت‌های کهن صدمه زننده به زنان انجامیده است.

بدین سان فمینیست‌ها درخواستی مبنی بر ممانعت از معلولیت جنسی زنان به سازمان جهانی بهداشت ارائه کرده‌اند. ما می‌توانیم نمونه‌های زیادی از این فعالیت‌های اعضا، انجمن‌های مختلط (غیر مذهبی یا مذهبی)، انجمن‌های بین‌المللی زنان یا میسیون زنان مسیحی را بر شماریم. نمونه زنان آمریکایی بسیار مشخص و متمایز است: به عنوان اخلاف نخستین آمریکاییان زنان شجاع میسیونرها یا دانشگاهی (جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، اقتصاد دانان، حقوق‌دانان، زبان‌شناسان و غیره) به مناطق بسیار دور افتاده زمین رفتند و اصطلاحات بسیار دشوار را فرا گرفتند و نتایج الگوهای غربی توسعه را افشا کردند. به علاوه آنها موفق شدند این پیشنهاد را که هیچ اعتباری به برنامه توسعه داده نشود مگر آن‌که یک بررسی قبلی راجع به نتایج توسعه بر زنان صورت بگیرد و مشارکت آنان را در توسعه ممکن سازد، به تصویب کنگره آمریکا برسانند^۱.

بنابراین فمینیست‌های غربی به لحاظ هوشمندی و سخاوت با کمبود مواجه نیستند. آنها نیز به خوبی فهمیده‌اند که فمینیسم برای توسعه خود نیاز به وضعیت عینی اجتماعی-اقتصادی دارد. آنها می‌دانند که به راه انداختن مبارزه برای تسلط بر تولید مثل میلیون‌ها زنی که امید به زندگی آنان ۴۵ سال است و از سوء تغذیه رنج می‌برند و بیسوادند و در جهل بسر می‌برند و از بیماری‌های حاره‌ای و نبود کامل بهداشت صدمه می‌بینند و از کودکی مشروط شده‌اند خود را عامل تولید مثل و مستخدم خانه بدانند که وظایف سخت و کریه را انجام بدهند تقریباً غیر ممکن است. به علاوه آنها مشاهده کرده‌اند که در جوامع مبتلا به قحطی، خواه از نظر تغذیه، آموزش و یا تربیت شغلی تقدّم به پسران داده می‌شود.

هرچند فمینیست‌های غربی تمامی اینها را به خوبی فهمیده‌اند، اما هنوز موفق به تدوین نظریه عقب‌ماندگی زنان در سطح جهانی نشده‌اند. در حالی که برای غلبه بر نظام پدرسالار و حذف آن (چیزی که هدف اصلی مبارزه فمینیستی است) باید آن را از عمق در تمامی ابعاد متعدد و مبانی پنهانی بسیار مستحکم‌اش

(1) Amendment to The international development and food assistance Act of 1977.

شناخت. از آنجا که نظام پدرسالار از نظام انباشت (قدرت، سود و غیره) تغذیه می‌شود آنچه مهم است تحلیل انباشت در سطح جهانی و در روابط کشورهای پیشرفته با جهان سوم است. هرچند این تحلیل قبلاً به برکت اقتصاد دانان جهان سوم به عمل آمده^۱ اما کافی نیست چون تشخیص فرایندها و خرده گروههای انسانی را در ابهام می‌گذارد، گروههای انسانی که بخش مهمی از ارزش اضافی که از استثمار در سطح جهانی عاید می‌شود را فراهم می‌کنند. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه نظام پدرسالار به شدت به نظام انباشت (سرمایه‌داری یا سوسیالیست دولتی) کشورهای پیشرفته پیوسته و با منطق جستجوی نامحدود سود، توسعه و اقتدار منجر به تکیه بر تشکیلات سیاسی و نظامی سرکوب کننده کشورهای جهان سوم شده است. فروش اسلحه و وسایل مصرفی نمایشی به جهان سوم، توسط قدرتهای بزرگ شرق و غرب و همچنین شرکت‌های چند ملیتی، بر تحمیل الگوهای توسعه و مصرف که با نیازهای واقعی این مردم بیگانه است تأکید می‌ورزد. این تحلیل که باید توسط زنان جامعه شناس و اقتصاددان جهان سوم و کشورهای ثروتمند صورت گیرد، منجر به آشکار شدن این امر می‌شود که زنان گروه بسیار ضربه‌پذیری را تشکیل می‌دهند که تولید تجارتي و غیر تجارتي آنها عنصر تعیین کننده برای انباشت سودی است که توسط شرکت‌های چند ملیتی و طبقات متوسط تحقق می‌یابد (زنان روستایی جهان سوم، کارگران و زنان خانه‌دار که به طور رایگان نیروی کار بازار و غیره را تولید می‌کنند). این تحلیل نزد فمینیست‌ها بازنگری ارزش‌ها و رفتارهایی را سبب می‌شود که شرکت‌های چند ملیتی به برکت جهانی کردن بازار به تمامی کشورها وارد می‌کنند، بازاری که در آن هسته مرکزی قدرتمند، جهان سوم را استثمار می‌کند و آن را ضعیف نگه می‌دارد.

بازنگری ارزش‌ها باید سبب شود که فمینیست‌ها شعار جوامع متکی بر انباشت یعنی رقابت، سبقت، کیش رشد نامحدود و سود، بردگی انسان در برابر

(1) Samir Amin, L'accumulation a` L'èchelle mondiale, Paris, union générale d'

Editions, 1976, 2 VOL .

مصرف تکنیک و اقتصادگرایی، خودخواهی ملی و ایدئولوژی ملی‌گرا و غیره را طرد کنند. طرد این نظام ارزشی هم اکنون در میان فمینیست‌ها به چشم می‌خورد و زنانی که همراه با آن تریستا فکر می‌کنند که "برای آنکه از این بخت برخوردار باشیم که در مسیری درست قرار بگیریم کافی است تمامی ارزش‌ها و مقررات تمدن مذکر سرمایه‌داری خود را واژگون کنیم" بسیارند.^۱

طرد ارزش‌ها باید همراه با طرد فرآیندها و تشکیلات اجتماعی‌یی باشد که آنها را به وجود آورده و نشر می‌دهد یعنی شرکت‌های چند ملیتی غول‌آسا، چه در غرب و چه در شرق، که تنها نیروی محرک آنها سود یا قدرت و فتح بازارهاست، استعمار دولتهای ملی توسط بوروکراسی‌های عظیم و مجتمع‌های نظامی-صنعتی جهان‌خوار، نظام تبلیغاتی و مصرفی که برای از خود بیگانه کردن فرد و خانواده هسته‌ای به کار گرفته می‌شود. بدون طرد این نظام‌ها و اعمالی که مولد ارزش‌های انباشت است هر پیروزی زنان محکوم به شکست می‌شود. ذکر یک مثال کافی است: پیروزی عظیم فمینیست‌ها در تنظیم خانواده منافع قابل ملاحظه کارخانه‌های داروسازی را به دنبال دارد به خصوص در جهان سوم، قرص‌های ضد بارداری شیمیایی را که کاملاً آزمایش نشده و برای سلامت زنان خطرات زیادی دارند به بازار عرضه می‌کنند.^۲

فعالیت فمینیستی از این تحلیل‌های نوین غنای بیشتری یافته است. در برابر منطق انباشت و غول‌آسا شدن که مشخص مؤسسات تولیدی جوامع توسعه‌یافته است، فمینیست‌ها مؤسسات تولیدی با ابعاد انسانی و در برابر به حداکثر رسانیدن سود و اقتدار، خدمت و کاهش قدرت‌ها (صورت دیگر خود گردانی) و به جای رقابت و سبقت پایان ناپذیر، همکاری و همبستگی را قرار می‌دهند. فمینیست‌ها در مقابل تمرکز ثروت در کشورهای پیشرفته و فقر روزافزون کشورهای پرشمار جهان سوم، خواهان توزیع برابر تولید و توزیع

(1) Anne TRISTAN et A. de PISAN, op. cit., p. 103.

(2) US Department of Health Education and Welfare. Women and their health, Washington, DC, août 1975.

منابع جهانی در سطح جهانی هستند. فمینیست‌ها در برابر جنگ داخلی راه حل جستجوی خستگی ناپذیر صلح را قرار می‌دهند (همچنان که زنان ایرلندی گروه Peace people را تشکیل می‌دهند)، و در برابر سرکوب سیاسی و شکنجه به اعتراض بی‌وقفه دست می‌زنند (همچنان که زنان اسپانیایی نیز چنین کردند، و در آرژانتین گروه "Les Folles de la place Mai" و مبارزان خستگی ناپذیر عفو بین‌الملل). فمینیست‌ها در برابر نظامی‌گرایی افراطی، مبارزه شدیدی را برای اسلحه زدایی و به کار گرفتن هزینه‌های زیاد نظامی به منظور از بین بردن گرسنگی، بیماری و بیسوادی (آنچنان که "شهروندان زن برای صلح" و هم چنین جنبش‌های خودمختار "Women for peace" در کشورهای اروپایی و غیره انجام می‌دهند) آغاز نموده‌اند. مبارزه برای صلح نیز یک فعالیت دائم فمینیست‌هاست که هر گاه از طریق مبارزه برضد بی‌عدالتی صورت نگیرد ناکافی است زیرا نابرابری‌های اجتماعی و بین‌المللی ایجادکننده جنگ‌های داخلی و بین‌المللی است. آنچه که در تحلیل فمینیست‌های افریقایی، آسیایی و آمریکایی لاتینی حاکم است نگرش کلی است که در آن نمیتوان یک وجه از موقعیت زنان محیط خود را تفکیک کرد. بدین سان در نایروبی (کنیا) در تجمع بین‌المللی سازمانهای زنان غیردولتی که در ژوئیه ۱۹۸۵ توسط سازمان ملل گرد هم آمدند، زنان افریقایی سلطه استعمارنو قاره‌شان توسط قدرت‌های خارجی را افشا کردند که اولویت‌های توسعه را بر آنها تحمیل میکنند و احتیاجات اساسی زنان و جامعه را در نظر نمی‌گیرند. آپارتاید، فنون و استراتژی کشورهای پیشرفته سبب بحران اجتماعی و اقتصادی افریقا، قحطی، قرض و بیکاری انبوه، ظهور بنیادگرایی و عدم تعادل بودجه ملی به نفع مخارج نظامی شده است و این زنان هستند که بیش از همه از استراتژی توسعه صدمه دیده‌اند. و به همین جهت آنها باید در تعریف شیوه جدید توسعه بر پایه خودمختاری و در نظر گرفتن احتیاجات اساسی شان پیشگام باشند: "این استراتژی نوین باید بر پایه توانایی خلاق آنها، باز شناسی و ساخته شود و از آنها مشارکت کنندگان برابر و فعالی بسازد".^۲ این استراتژی،

(1) Citoyennes pour la paix

(2) The Nairobi 85 Manifesto on Women and the Crisis in Africa, Fondation internationale pour un autre développement, nov.-déc. 1985.

خواهان حذف دیون است زیرا کسانی که از آن بهره برده‌اند اکثر مردم افریقا نیستند و سنگینی دیون نخست بر زندگی روزمره زنان فشار وارد می‌آورد و در ضمن خواهان کاهش نابرابری اجتماعی درونی است که منابع را در دستهای اقلیتی متمرکز نموده است.^۱ در مورد زنان کشورهای پیشرفته باید گفت که در نایروبی بر آنان آشکار شد که هرچه زودتر باید به دنبال الگوی دیگری از توسعه باشند سوای آنچه که نه فقط فقر زنان جهان سوم را بدنبال داشته (به استثناء یک اقلیت) بلکه سبب بروز "بیماری توسعه" در کشورهای پیشرفته شده است یعنی بیکاری که قبل از هر چیز زنان را در بر می‌گیرد و آلودگی پرشتاب طبیعت، تجاوز به حقوق اجتماعی، تولید سلاحهای همواره پرخرج و پیچیده که "فقر زنانه" را در کشورهای پیشرفته تشدید می‌کند. فمینیست‌ها نشان دادند که "مجتمع نظامی-صنعتی" یک تشکیلات اجتماعی نوین است که کارکرد پنهان آن حفظ سلطه و امتیازات مردان بر زنان، کشورهای پیشرفته بر جهان سوم، طبقات مسلط بر مستضعفین است.^۲ بنابراین ضمانت دوام و گسترش فمینیسم بستگی به عمق بخشیدن به تحلیل در مورد سرکوبی زنان دارد. زیرا اگر چه تمامی زنان توسط نظام پدرسالار حاکم بر جوامع معاصر تحت ستم هستند، از این جهت برابر نیستند، بعلاوه ستم‌دیدگانی هستند که ستم می‌کنند و باید آن را نشان داد. عمل و استراتژی فمینیستی (فعالیت‌هایی که باید بآن پرداخت، اولویت‌هایی که باید قائل شد، همدستانی که باید یافت و غیره) از این تحلیل‌ها به دست می‌آید. بدین سان فمینیسم موفق خواهد شد تا نظام‌های فاسد سازمان اجتماعی و بین‌المللی را بی ارزش و بی اعتبار کند، سازمان‌هایی که در آنها بی‌عدالتی و کهنتری قبل از هر چیز زنان تمای کشورهای را در بر می‌گیرد. فمینیسم که امروز یک آیینی برخلاف آراء متعارف است نظریه و عمل میلیون‌ها زن و مرد در جهانی در جستجوی یک جامعه دادگستر خواهد شد.

(1) Ibid.

(2) La militarisation et les violence à l'égard des femmes, Nouvelles Questions féministes, déc. 1985 (59-61, Rue Pouchet, IRESCO, Paris, 75017.